

تشابه اسمی

در شرح اسمی و القاب متشابه

جلد اول (اشخاص)

تالیف حبیب الله حسامی

فهرست :

صفحه	شخص	عنوان
		مقدمه
		فهرست
		توجه
	حضرت رب اعلى	باب
	ملاحسين بشرونى	باب
	شيخ احمد احماتى و سيد كاظم رشتى	باب
	حضرت بهاء الله	جمال قدم
	حضرت اعلى	جمال قدم
	حضرت بهاء الله	مولى الورى
	حضرت عبدالبهاء	مولى الورى
	حضرت عبدالبهاء	عبدالبهاء
	سيد يحيى برادر منيره خاتم	عبدالبهاء
	ميرزا طراز الله سمندرى	عبدالبهاء
	نوه ورقه الرضوان	عبدالبهاء
	احد شيرواتى	عبدالبهاء
	عبدالحسين نعيمى فرزند نعيم شاعر معروف	عبدالبهاء
	هوارد كينى	عبدالبهاء
	فرزند عنديب شاعر بهائى	عبدالبهاء
	پل هنى اياى امرالله	عبدالبهاء
	ميرزا محمد درويش	عبدالبهاء
	شيخ احمد و سيد كاظم	نورين نورين
	سلطان الشهداء و محبوب الشهداء	نورين نورين
	ورقا و روح الله	نورين نورين
	محمد على زنوزى	انيس
	محمد اسماعيل كاشانى	انيس
	دختر حضرت عبدالبهاء	روح انگيز
	نوه حضرت عبدالبهاء	روح انگيز
	اسيه خاتم حرم حضرت بهاء الله	ورقه عليا
	بهائيه خاتم دختر حضرت بهاء الله	ورقه عليا
	فاطمه خاتم حرم نوم حضرت بهاء الله	مهد عليا

بی بی فاطمه یزدی	مهد علیا
میرزا موسی برادر حضرت بهاء الله	کلیم
میرزا موسی تبریزی امین الرعایا	کلیم
والده حضرت اعلی	فاطمه بیگم
حرم نقطه حضرت اعلی	فاطمه بیگم
حرم سلطان الشهدا	فاطمه بیگم
شهیدی از یزد	فاطمه بیگم
محمد اسماعیل خیاط کاشانی	سراج الشهدا
حاجی نصیر قزوینی	سراج الشهدا
ملا محمد فاضل قاننی	نبیل اکبر
شیخ محمد نبیل قزوینی	نبیل اکبر
برادر حضرت بهاء الله	میرزا مهدی
فرزند حضرت بهاء الله غصن اطهر	میرزا مهدی
فرزند حضرت عبدالیهاء	مهدی افندی
سلیمان خان تبریزی	سلیمان خان
سلیمان خان افشار	سلیمان خان
سلیمان خان شاهسون	سلیمان خان
فرزند حضرت عبدالیهاء	حسین افندی
برادر حضرت ولی امر الله	حسین افندی
اقبال فرزند محمد مصطفی بغدادی	حسین افندی
مامور دولت عثمانی	حسین افندی
سید اسماعیل زواره ای	ذبیح
ملا عبدالخالق اصفهانی	ذبیح
ملا کاظم طالخونچه ای	ذبیح
میرزا مصطفی نراقی	ذبیح
سلطان الشهدا	ذبیح
محمد اسماعیل کاشانی	ذبیح
برادر حضرت بهاء الله	میرزا آقا
فرزند زین العابدین (نورالدین)	میرزا آقا
اکبر	میرزا آقا
فرزند خال اصغر	میرزا آقا
سید ابراهیم تبریزی	خلیل
حاجی ابراهیم قزوینی	خلیل
ملا علی مراغه ای آدی گزل	سیاح

	<p>میرزا محمد علی محلاتی میرزا علی سردار نی ریز میرزا رضا زنجانی سید مهدی اسم الله سید علی اکبر محمد رضا میرزا علی محمد میرزا اسداله وزیر میرزا اسداله اصفهانی درویش صدق علی ملاحسین اردستانی سید حسن و سید حسین اصفهانی سید اسماعیل زواره ای</p>	<p>سیاح سردار سردار دهجی دهجی موتمن السلطنه موتمن السلطنه اسداله اسداله گل مولی گل مولی ۱-سلطان الشهدا و محبوب الشهدا ۲-سلطان الشهدا و محبوب الشهدا سایر تالیفات مؤلف</p>
--	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

مقدمه

نام گذاری افراد به اسامی طلعات مقدسه و ائمه اطهار بعد از ظهور هر مظهري مرسوم شده و پیروان آن ادیان اسامی انبیاء و اولیاء را برای تیرک بر فرزندان خود می نهادند. مثلاً بعد از ظهور حضرت موسی، اسامی موسی، یوسف، یوشع و سلیمان رایج و بعد از ظهور حضرت زرتشت، اسامی بهرام، خسرو، کیخسرو، هوشنگ، مهربان و سایر اسامی معمول گردید. بعد از ظهور حضرت مسیح، اسامی مسیح، روح الله، شمعون و پطرس و بعد از ظهور حضرت محمد، اسامی محمد، علی، رضا، حسین، مهدی و سایر اسامی ائمه اطهار رایج و مرسوم شد. در زمان حضرت اعلی به علت آن که در بیان فارسی باب چهارم از واحد پنجم می فرمایند: "بهترین اسماء، اسمی است که منسوب به الی الله شود مثل بهاءالله، جلال الله، جمال الله یا نورالله و..." لذا مؤمنین به آن ظهور در امتثال امر مبارک، اسامی فوق الذکر را بر فرزندان خود نهادند، کما این که نام نوه ورقة الفردوس، خواهر ملاحسین بشرونی، میرزا بهاءالله بود. این شخص که پدربزرگ جناب فیروز برآقی (نویسنده کتاب تاریخ بشرونی) هستند، در بدو تولد به نام بهاءالله تسمیه شدند تا مصداق بیان مبارک حضرت رب اعلی شوند که فرموده اند: "حامل هر یک از اسماء باید به جان بکوشد تا قابلیت نام خود را به دست آورد." و به خاطر ارادتی که به صدر اسماء یعنی حضرت بهاءالله داشتند، این نام عزیز و گرامی تا دوران جوانی همراه او بود و در شرح حالش که از پی بیاید، می نویسیم که برای حفظ احترام این نام مقدس، نام خود را تغییر داد. و یا شخص دیگری در شیراز به نام میرزا بهاء وجود داشته حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خطاب به آقا میرزا آقای طبیب می فرمایند "هوالله ای یار روحانی نامه شما رسید.... به آقا میرزا علی و آقا میرزا مصطفی و میرزا بهاء با نهایت اشتیاق تحیت ابدع الهی برسان ماخذ کتاب شماره ۵۲ محفظه آثار ص ۵ جناب اشراق خاوری در کتاب محاضرات جلد ۳ می نویسد "پیروان یحیی ازل

برای آنکه شبهه ای ایجاد کنند آقا نصرالله کاشی را به اسم بهاءالله نامیدند و می گفتند اگر اسم بهاءالله دلیل است که کسی من یظهره الله باشد پس باید میرزا نصرالله هم من یظهره الله باشد.

در این کتاب سعی شده که اسامی متشابه جمع آوری و معرفی شوند تا از بروز اشتباه جلوگیری گردد. مثلاً عده ای، سلیمان خان افشار عدو لدود امرالله را با سلیمان خان تبریزی، عاشق شیدانی جمال جانان که خود را شمع آجین نمود و به قربانگاه عشق شتافت، با هم اشتباه می گیرند و یا میرزا اسدالله وزیر با اسدالله اصفهانی و سید محمد اصفهانی دجال امر با سید محمد اصفهانی مخاطب لوح ذبیح، اغلب اشتباه می شود. معرفی مختصر و شرح حال متشابهان اسمی، وجه همت مؤلف قرار گرفته است. امید است توانسته باشم سهمی ناچیز در بالا بردن سطح معلومات جوانان عزیز بهائی داشته باشم.

حبیب الله حسامی

مدینه الله شیراز- رضوان ۱۶۸ بدیع

توجه

جلد اول کتاب تشابه اسمی (کتاب حاضر) در معرفی القاب و اسامی متشابه اشخاص است که تا آنجا که بدست آمده و مقدور بود معرفی گشته اند .

جلد دوم این کتاب درباره الواح و آثار مبارکه متشابه الاسم می باشد در جلد دوم این آثار مبارکه زیر معرفی می شوند

- ۱- لوح احمد فارسی و لوح احمد عربی
- ۲- کتاب اشراقات و لوح اشراقات
- ۳- کتاب اقدس و لوح اقدس
- ۴- لوح هزار بیتی (دو لوح به این نام معروف است)
- ۵- سوره الاعراب - سوره الاعرابی
- ۶- بیان فارسی - بیان عربی
- ۷- فروع ادعیه
- ۸- فروع عدلیه - صحیفه عدلیه
- ۹- رساله خصائل السبع - رساله دلایل السبع
- ۱۰- سوره هیکل - لوح هیکل
- ۱۱- کلمات مکنونه فارسی- کلمات مکنونه عربی
- ۱۲- لوح رسول ۱- لوح رسول ۲
- ۱۳- لوح رئیس ۱- لوح رئیس ۲

- ١٤ لوح سلمان ١- لوح سلمان ٢
١٥ لوح ليله القدس ١- لوح ليله القدس ٢
١٦ لوح بيت شيراز - لوح بيت بغداد
١٧ لوح اقدس - لوح ليله القدس
١٨- رساله سلوك - سلوك الله تعالى
١٩- لوح اشرف ١- اشرف ٢- اشرف ٣

۱- باب حضرت رب اعلی

باب کلمه ایست عربی به معنی در یا دروازه و نیز به بزرگان روحانی و علما که درهای فیض و سعادتند گفته شده حضرت اعلی در اوائل ظهور خود را باب نامیدند و بیرون آن حضرت به نام بابی مشهور شدند که تا کنون هم در کتب و مجلات مرسوم است و با وجودیکه بیش از ۱۶۰ سال از نسخ آن آئین گذشته هنوز عده ای بهائیان را هم بابی می نامند. در کتاب نوزده هزار لغت زیر عنوان باب می نویسد باب به نواب امام و علمای طراز اول گفته شده و در آثار حضرت اعلی به شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی نیز اطلاق شده و در اصطلاح شیخیه به واسطه ای که حامل فیض الهی نبی یا امام و خلق است گفته شده حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح می فرمایند: "در آغاز گفتار مقام با بیت اظهار نمود و از کلمه با بیت مرا و او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزت است و دارنده کمالات بی حصر و حد....." چون شرح حال مفصل تاریخ حیات ایشان در کتب مختلفه تاریخی به بهترین وجه نگارش یافته و عموم احبای الهی از آن مستحضرند از ذکر دوران حیات ایشان صرفنظر شده و علاقمندان را برای اطلاع بیشتر به مطالعه کتب نفیس زیر رهنمون می شویم.

عهد اعلیٰ تالیف ابوالقاسم افغان
شرح حال و آثار حضرت باب تالیف دکتر نصرت الله محمد

حسینی

نقطه اولیٰ تالیف محمد علی فیضی
رب اعلیٰ تالیف موقر الدوله بالیوزی افغان
مقاله شخصی سیاح

۲- باب - شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی

در آثار مبارکه به شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی نیز لقب باب داده شده و از آن دو به لفظ بابین یعنی دو باب یاد شده است . شرح حال این دو مبشر امر اعظم در ذیل عنوان نورین نیرین ذکر شده است.

۳- باب -- ملا حسین بشرونی

هنگامی که حضرت اعلی بعد از آمادگی نفوس مقام قانسیت و مهدویت و مظهریت خود را به جهانیان اعلام فرمودند لقب باب را به ملا حسین بشرونی اول من آمن که تا آن وقت باب الباب لقب داشت عطا فرمودند . در نوزده هزار لغت زیر عنوان باب می نویسند و نیز لقب ملاحسین بشرونی است و در همان کتاب زیر عنوان ملاحسین بشرونی می نویسند اول من آمن .

باب الباب ، سید علی و بعدا باب

نامیده شده و از اجله تلامیذ مقرب سید کاظم رشتی بود .

برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به منابع زیر مراجعه

شود

تاریخ شهدای امر جلد شهدای قلعه شیخ طبرسی

تاریخ نبیل

۱- جمال قدم- حضرت بهاءالله

به طوریکه می دانیم حضرت بهاءالله دارای القاب بسیاری می
باشند از جمله

من یظهره الله

اسم اعظم

جمال مبارک

اسم مکنون

مکلم طور

سدره المنتهی

مظهر ظهور کلی الهی

رب الجنود

اب سماوی

جمال اقدس ابهی

و بیش از چهل لقب دیگر که در توقیع ۱۰۱ حضرت ولی
امراالله به آن اشاره فرموده اند لقب جمال قدم در بیشتر آثار مبارکه و
کتابی که در شرح حال هیکل مبارک تألیف گشته ذکر شده است و
مخصوصاً در لوحی که در مانده آسمانی جلد ۷ تحت عنوان چگونه
حروف علیین به حروف سجین تبدیل می گردد این لقب را نفس
هیکل مبارک چندین بار ذکر می فرمایند

سایر القاب حضرت بهاء الله

جواهر الجواهر	افق اعلى
حقیقه الحقایق	اصل قدیم
جمال مختار	الف و یا
رب الارباب	موجد اتحاد بین بنی آدم
رب الميثاق	الجالس على كرسى داوود
رمز المنمنم	المنظر الاكبر للبشر
رب الملكوت	الرزاقه العظمی
سما علیا	مبعث الرسل
معزبل الناس	بقیه الله
سر المصون	بانی نظم جهان آرای الهی
سید الاکبر	بحر اعظم
شارع دین	بهاء الله
شارع اعظم	بانی الهيكل
صاحب العهد	جمال قدم
ممتحن الحقایق	ظاهر باسم قیوم
مظلوم العالم	ظهرت طامه الكبرى
مقصود الامم	فاتح دور هزار ساله
مطاف الرسل	قیوم

قلم اعلى	موعود كل كتب
قاضى	مظهر العلال
قاضى القضا	ملك الملوك
قيوم الارض و السما	مظهر نفس الله
كنز مخزون	مالك يوم الدين
منجى امم	محيى رمم
مولى الورى	موسس نظم عالم
محرک عالم	موعود كل اديان و امم
متحد کننده ابنا بشر	مالك الوجود
موحد الف سنه منتظر	نير اعظم
موسس كور جديد	نير افاق
منشا عدل اتم اقوم	نبا العظيم
منادى وحدت انسان	نور الانوار
مبدع و مبشر مدنيت الهى	يوسف رحمن
يوسف الامر	يوسف البها يوسف الله
رجعت كرىشنا	بوداى پنجم
شاه بهرام موعود	مجنى ثانوى مسيح
لسان عظمت	
امتحن الله حقايق النبیین و المرسلین	

الذى بظهوره فك الرحيق المختوم

رافع بنيان صلح اعظم

واضح و موسى مدنيت الهيه

۲- جمال قدم - حضرت باب

حضرت باب که به القاب بسیار از جمله نقطه اولی - رب
اعلی - مبشر اعظم - باب الله - قائم موعود - مهدی منتظر -
صاحب الامروزمان و القاب بسیار دیگر ملقبند حضرت بهاء الله در
لوحی که با مطلع قوله تعالی " باری این ظهورات عز احدیه از اول
لا اول بوده تا اینکه زمان منتهی شد به ظهور بدیع اول در قمیص
آخر و طالع شد از مشرق اعلی نقطه اولی " در این لوح
مبارک که در کتاب مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۳۱ مندرج است می
فرمایند " آن جوهر حمد را در مجلس خود حاضر نمود و حجت
خواست آن جمال قدم فرمودند آیات الیوم حجت است " شرح
حال و تاریخ مفصل دوران زندگی حضرت اعلی توسط علمای فی
البهاء به طور کامل تالیف و تدوین گشته از جمله کتاب نقطه اولی
جناب فیضی - حضرت اعلی تالیف جناب ، منسوبین حضرت اعلی
تالیف دکتر شهیدیان و از همه مهمتر شرح حال و آثار حضرت باب
که توسط دانشمند ارجمند و محقق ارزشمند جناب دکتر محمد حسینی
تالیف و تدوین گشته است .

سایر القاب حضرت اعلیٰ

حضرت اعلیٰ	جوهر عطوفت و ملاحت
آیت استقامت و درستی	قیصر العمر و کثیر الحوادث
مهدی موعود	ساذج وجود
جوهر الجواهر	مالک غیب و شهود
بحر البحور	فصل من النقطه علم ماکان و ما یكون
صبح هدايت	نقطه بیان
ذکره الله اعظم	ذات حروف سبع
امیر کشور امن و جمال	سلطان رسل
التي تدور حولها ارواح المرسلين	
قره عيون البنين	
الظاهر به آثار جميع الانبياء	
سید اخيار	

۱- مولی الوری، حضرت بهاءالله

حضرت بهاءالله در لوحی که در کتاب آثار قلم اعلی جلد ۲ صفحه ۱۰۴ مندرج است هیکل مقدس خود را مولی الوری نامیده و در لوحی که خطاب به آقا بالا نامی است می فرماید: «یا آقا بالا یذکرک مولی الوری فی سجنۃ الاعظم بما یقربک الی الله الواحد الفرد العزیز الغفار»

۲- مولی الوری-حضرت عبدالبهاء

به طوری که میدانیم یکی از القاب حضرت عبدالبهاء مولی الوری اس. در کتاب نوزده هزار لغت می نویسد این اصطلاح در صلوة و ادعیه و بعضی الواح مبارکه جزء نعوت الهیه آمده است اما بعد از صعود جمال قدم ثابتین بر میثاق حضرت عبدالبهاء را به این اصطلاح مبارک نیز ذکر نموده اند که به تدریج جزء القاب آن حضرت نزد احبایش گردید ولی حضرتشان اسم و لقب و نام و نشان و نعت و مدحی جز عبدالبهاء اختیار نفرمودند.

(نوزده هزار لغت جلد ۲ صفحه ۹۴۱)

سایر القاب حضرت عبدالبهاء

طلعت میثاق	سر الله الاقوم
غصن القدس	هیكل میثاق
غصن الامر	مرکز میثاق
سرکار آقا	مرکز پیمان
عبدالبهاء	مرکز عهد پیمان
حرز اللعالمین	مرکز عهد
مبین منصوص	غصن اعظم
مثل اعلى	غصن الله اعظم
مرکز منصوص	غصن اعظم الہی
قره عین بهاء	غصن اعظم ابہی
سدره المنتہی	غصن برومند
مجرى تعالیم	همایون غصن یزدانی
محور میثاق	یوسف بهاء
حافظ اغنام	من اراده الله
رمز ظهور	من طاف حوله الاسماء
مظهر کمالات	مبین آیات
رایت صلح اعظم	مبین افکار
طلعت پیمان	مصائبیح ہدایت

قدوه اهل بهاء	فرع منشعب از اصل قدیم
غصن الشعب من دوحه فردانیتک	
حفظا لمن فی السموات و الارضین	
حصننا لمن آمن بالله	جالس بر سریر خلافت عظمی
مهندس و طراح نظم بدیع	
یوسف عهد اعلی	نیر پیمان
مرجع اهل بهاء	منادی ملکوت الهی

۱- عبدالبهاء عباس افندی غصن اعظم

هنگام ملاحظه کلمه عبدالبهاء در الواح و آثار مبارکه و کتب امری بدون هیچ تردیدی نام مبارک حضرت عبدالبهاء، غصن اعظم و مبین آیات الله برای ما تداعی می شود ولی باید دانست که غیر از هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء اشخاص دیگری نیز به این نام معروف و مشهور شده اند که در این کتاب به معرفی آنها می پردازیم.

به طوریکه می دانیم حضرت عبدالبهاء دارای القاب فخریه عظیمه ای چون من طاف حوله الاسما من اراده الله - سر الله الکریم - غصن اعظم - مثل اعلی - مبین آیات و بیش از پنجاه لقب دیگر می باشند و چون شرح حال حضرتش در بیشتر کتب امری آمده است لذا از شرح حال ایشان صرفنظر نموده و علاقمندان به کتب اقلیم نور - خاطرات نهمساله عکا - حیات حضرت عبدالبهاء - نفحات ظهور حضرت بهاء الله مراجعه فرمایند . لقب عبدالبهاء را حضرتش شخصا برای خود انتخاب فرمودند و جریان این انتخاب به طوریکه قبلا ذکر شد اینکه ملا محمد علاقبند یزدی در زیر عریضه ای که به حضور مبارک معروض می دارد می نویسد عبدالبهاء محمد علاقبند یزدی و مهری هم به همین اسم برای خود درست می کند وقتی عریضه به حضور مبارک می رسد از کلمه عبدالبهاء بسیار خوششان می آید

و به او خطاب می‌فرمایند که از این به بعد از به کار بردن این لقب خودداری نموده و مهر مزبور را هم برایشان بفرستد. محمد علاقبند یزدی از احبای خالص و مخلص یزد بوده. کتاب تاریخ مشروطیت را تا اندازه ای که با امر مبارک ارتباط داشته تألیف نموده که جزء آثار محفظه آثار امری تحت شماره ۳ در تعداد معدود برای حفظ تکثیر گشته است. ایشان بسیار مورد عنایت حضرت عبدالبهاء بوده و شرح انتخاب مہری به نام عبدالبهاء برای خودش را در مجله آهنگ بدیع شماره مخصوص پنجاهمین سال صعود را عیناً نقل می‌نمائیم.

دکتر محمد حسینی در کتاب تاریخ امری قم در این باره چنین

می‌نویسد:

حاج آقا محمد علاقبند یزدی در ایام جمال الهی، انگشتی گرانبها در دست داشتند که بر نگین آن عنوان عبدالبهاء حک کرده بود و بدین بندگی آستان الهی بسیار مباحات می‌نمود. پس از صعود جمال قدم و جلوس حضرت عبدالبهاء بر سریر وصایت حضرتشان، با وجود القاب شامخه که از قلم الهی به افتخارشان نازل شده بود، تنها لقب عبدالبهاء، اختیار فرموده و به راستی حق عبودیت صرفه را به جای آوردند. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک، خطاب به حاج محمد آقا، به نامبرده امر فرمودند که نگین مذکور را به ارض مقصود

ارسال دارد. حاج آقا محمد، انگشتر را همراه عریضه ای به حضور مبارک تقدیم نمود. مفاد عریضه بس لطیف بود، عرض کرده بود: قربانت کردم ما تو را به اعلیٰ المقامات می ستانیم و جایگاهت را برتر از وهم خویش می دانیم ولیکن تو به بندگی ما رضایت نمی دهی و عبودیت در ساحت ایهی را به انحصار خویش درآورده ای. نام مبارک حضرت عبدالبها عباس می باشد که به نام عباس افندی معروفند افندی کلمه ایست ترکی به معنای آقا و سرور و رئیس و اهالی ادرنه و عکا از نظر رعایت احترام ایشان را عباس افندی خطاب می نمودند و نام ایشان را جهت بزرگداشت جدشان میرزا بزرگ نوری عباس گذاشتند زیرا میرزا بزرگ نامش میرزا عباس بوده و پدر بزرگ میرزا بزرگ نیز کربلانی عباسخان نام داشت در حقیقت حضرت عبدالبهاء سومین عباس نام در این خاندان جلیل می باشند. حضرت عبدالبهاء سومین اولاد از اولین حرم حضرت بهاء الله آسیه خانم می باشند چون دو اولاد اول در صغر سن و ایام طفولیت وفات یافتند از این جهت حضرت عبدالبهاء را اولاد ارشد حضرت بهاء الله می دانیم که در نیمه شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ یعنی درست در شب بعثت حضرت اعلیٰ که مصادف با ایام بهار بود در طهران حوالی دروازه شمیران و در نزدیکی مدرسه میرزا صالح که مدتی محل اقامت ملاحسین بشرویه نی بود تولد شدند و

دوران صابوت و کودکی را تا حدود ۹ سالگی در آن محل ساکن بودند. هنگامیکه حکم تبعید حضرت بهاءالله از طهران بعد از واقعه سیاه چال صادر شد ایشان که ۹ ساله بودند و حضرت ورقه علیا که ۶ ساله بودند در معیت خانواده و دو حرم هیکل مبارک آسیه خانم و فاطمه خانم به بغداد تبعید شدند و از همان وقت در مصائب و سرگونیها و تحمل ناملایمات با لب بزرگوارشان شریک و سهم بودند مخصوصا ایام دو ساله هجرت حضرت بهاءالله به سلیمانیه برای کودکی ۱۰ ساله بسیار طاقت فرسا و زجر آور بود و هیکل مبارکش همیشه این دوره را دوران وحشتناک مظلّم ایام حیاتشان می دانند حضرت عبدالبها از همان دوران صباوت مورد توجه و عنایت حضرت بهاءالله بوده و ایشان را اجلالا لمقامه سرکار آقا می نامند و به القاب منیعہ من طاف حوله الاسماء و سرالله می ستودند لقب عبدالبها را خود هیکل مبارک برای خود انتخاب فرمودند و خود را عبد بهاء نامیدند تا با وجودی که خود مثل اعلی بودن به ما درس عبودیت بیاموزند و در بیشتر الواح و آثار مبارکه از احبای الهی خواستند که ایشان را جز به لقب عبدالبها نستانند. و در لوحی خطاب به حضرات ایادی امرالله جناب ادیب العلماء و ملا علی اکبر شهمیرزادی می فرمایند:

هوالله حضرت ادیب و حضرت علی قبل اکبر علیهما بهاءالله الابهی
الله ابهی

(ایها الخادمان لميثاق الله از قرار اخبار در آن نقطه و سائر نقاط در بین احباءالله اختلاف حاصل و این اختلاف اسباب نفاق و شقاق گشته و اختلاف در حق این عبد بوده هر یک به حسب ادراک و مشرب خویش بیانی می نماید و حال آنکه کل باید ادراک و تصور خود را فراموش نمایند و آنچه از این قلم صادر من دون تاویل و تفسیر قبول نمایند و قلب را به انوار بیارایند و مشام را به نفعه معانی این حدیقه حقیقت معطر فرمایند و مذاق را از شهد بیان این خامه شیرین کنند و کل متمسک بصریح عبارت شوند و حرفی زیاده و نقصان نمایند تا کل در ظل کلمه توحید محشور گردند و از ماء معین تغرید بنوشند و حصن حصین امرالله را محفوظ ماند و بنیان کلمه الله بلند گردد و اگر چنانچه در میان احباء اختلاف در مسئله حاصل گردد طرفین سکوت نمایند و استفسار از این عبد نمایند و با یکدیگر نهایت محبت را ملاحظه کنند تا جواب برسد و آنچه جواب داده شود طرفین اذعان کنند تا رفع اختلاف شود خلاصه این است مطلب که این عبد از بدو طفولیت در مهد عبودیت نشو و نما نموده و از ثدی محویت شیر خورده و در آغوش رقیبت پرورش یافته یعنی بندگی جمال قدم در پوست و گوشت و استخوان این عبد امتزاج یافته و به مثابه روح در

بدن گشته نهایت آمال و آروزی این عبد تحقق به عبودیت صرفه محضه بحت بات جمال ابهی در جمیع عوالم غیب و شهود است و به هیچ مرتبه یعنی وصفی و نعتی و ستایشی و مقامی و شانی و کمالی و خداوندی و ربوبیت این عبودیت را تبدیل ننمایم و روی این عبد به نور عبودیت در ملکوت ابهی روشن است و تارک این حقیر به افسر بندگی جمال قدم مزین فوالله الذی لا اله الا هو نفعه عبودیت روح حیات این عبد است و این قلب به هیچ نسیمی اهتراز نیابد مگر به بوی خوش جان بخش بندگی جمال قدم هذا روحی و ریحانی و عزری و شانی و نور جبینی و مقام علیینی و منتهی آمالی و غایه مقصدی لهذا باید جمیع احبا این مقام را از برای این عبد اثبات نمایند تا سبب مسرت قلب این عبد گردد و علت اتفاق کلمه (ع ع

و همچنین می فرمایند :

(و ان عبدالبهاء متضرع الی ملکوت الابهی و لیس شی یخفی اعلموا ان کینونتی عبدالبهاء و ذاتی عبدالبهاء حقیقتی عبدالبهاء و نروتی العلیا عبدالبهاء و غایتی القصوی عبدالبهاء و لیس لی شان الا عبودیته البهاء و لم یصدر من قلمی الا اننی عبدالبهاء و لبن البهاء و رفیق البهاء و بهذا الفخر بین الملاء.....) و در مقامی دیگر می فرمایند : اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقه ثابتة راسخه

واضح من دون تاویل و تفسیر و تلویح و تشریح یعنی غلام حلقه به گوش و بنده غاشبه بر دوش تراب آستانم

الواح بسیاری در مورد تاکید بر این موضوع که حضرتش را جزء به نام عبدالبهاء ننامند در مکاتیب جلد اول صفحات ۲۶۴-۳۴۴-۳۲۴-۳۴۶ و در مکاتیب جلد دوم صفحات ۱۳۷-۲۵۴-۲۵۲-۳۱۹ و ۲۴۲ و سایر مکاتیب و الواح مبارکه بوفور یافت می شود .

از آنجا که شرح حیات افتخار آمیز و پر برکت ایشان و خدمات ارزنده به امر مبارک چه در زمان حیات هیکل مبارک حضرت بهاء الله و چه بعد از صعودشان که به مقام جانشین انتخاب شدند و به مدت ۲۹ سال سفینه امرالله را رهبری فرموده و با اسفار متعدد و طولانی به قارات اروپا و امریکا و نزول صدها لوح و مکتوب و خطابه جامعه بشری را راهنمایی و ارشاد فرمودند همچنین شرح مصائب و بلیاتی که از دست ناقضین امر الهی کشیده اند در کتب متعدد مشروحا بیان شده که از آن جمله میتوان کتب زیر را نام برد .
شرح حیات مبارک توسط جناب بالیوزی به انگلیسی و کتاب ادیب طاهر زاده و حیات حضرت عبدالبهاء تألیف محمد علی فیضی نو جلد کتاب نفیس و ارزنده یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء تألیف شهید مجید هوشنگ محمودی و کتاب خاطرات نه ساله عکا دکتر یونس خان افروخته و خاطرات دکتر حبیب موید و عزیز

عزیزی و جزوه مثل اعلی و چندین جلد کتاب مشابه دیگر لذا از شرح جزئیات حیات هیکل مبارک خودداری نموده طالبین را به مطالعه و ملاحظه کتب فوق الذکر رهنمون می گردد .

۲- عبدالبهاء - سید یحیی اصفهانی برادر منیره خانم

تا آن جا که این بنده اطلاع دارد و در آثار امری مشاهده شده، چند نفر دیگر نیز به نام عبدالبهاء تسمیه شده اند. یکی از آن ها سید یحیی برادر منیره خانم حرم محترمه حضرت عبدالبهاء و فرزند میرزا محمد علی نهری است. سید یحیی با خانم افندی صبیبه سلطان الشهداء ازواج نمود و حضرت بهاء الله در یکی از الواح که در ادعیه محبوب مندرج است به آن اشاره می فرماید: (هَذَا يَوْمٌ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ شِبْهَهُ وَ لَا بَصَرُ الْإِخْتِرَاعِ مِثْلَهُ بِمَا أَرَادَ مَوْلَى الْوَرَى أَنْ يُزَيِّنَ فِرَاشَ أَحَدِ الْأَوْلِيَاءِ الَّذِي سُمِّيَ بِعَبْدِ الْبِهَاءِ مِنْ لِسَانِ الْكَبِيرِيَاءِ بِوَرْقَةٍ مِنْ أَوْرَاقِ سِدْرَةِ الْوَقَاءِ الَّتِي زَيَّنَهَا اللَّهُ بِطِرَازِ الشُّهَادَةِ فِي سَبِيلِهِ وَ إِنْفَاقِ الرُّوحِ فِي حُبِّهِ * فَلَمَّا كَانَ مَهْرُهَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنْفَاقَ الْأَجْسَامِ وَ الْأَرْوَاحِ أَقْبَلَ بِنَفْسِهِ سُلْطَانَ الشُّهَدَاءِ وَ قِيلَ مَا قَدَّرَ مِنْ قَلَمِ الْقَضَاءِ *) و این موضوع باعث سوءتفاهم و اشتباه عده ای از محققین و نویسندگان شده که گویا لقب عبدالبهاء را حضرت بهاء الله به حضرت عبدالبهاء داده اند. از جمله نویسنده اقلیم نور نیز دچار این اشتباه شده است ولی فاضل جلیل، اشراق خاوری طی مقاله ای در این باره رفع اشتباه نموده و چنین می نویسد: « نکته ای که در این جا قابل ذکر است این که بعضی گمان کرده و نوشته اند که خطبه نکاح نازل از قلم جمال قدم جل جلاله که در ادعیه محبوب

چاپ مصر مندرج است راجع به ازدواج حضرت عبدالبهاء با منیره خانم است و چنان پنداشته اند که مقصود از سُمَى مِنْ لِسَانِ الْكَبِيرِ بِعَبْدِ الْبِهَاءِ، هیکل مبارک غصن اعظم الهی است. ولی شما توجه فرمودید که در دوران جمال مبارک لقب عبدالبهاء برای حضرت غصن اعظم نه از طرف جمال قدم و نه از جهت دیگر تعیین نشده بود و بنابراین گفته ها و نوشته های بعضی از جنبه صحت عاری است. این خطبه نکاح که در ادعیه محبوب مندرج است راجع به سید یحیی پسر میرزا محمدعلی نهری اصفهانی است. مشارالیه برادر حضرت منیره خانم حرم محترمه حضرت غصن الله اعظم است. حضرت سلطان الشهداء دو دختر داشتند که یکی مسمات به سکینه خانم و دیگری مسمات به خانم افندی بود. سید محمد صادق پسر محبوب الشهداء از ساحت اقدس درخواست کرد که با سکینه خانم ازدواج کند و جمال قدم جل جلاله مسنول او را اجابت فرمودند و او به آرزوی خود رسید و شرح این داستان را به تفصیل در لوحی که در مجلد هشتم مانده آسمانی است می توانید بیابید. دختر دیگر حضرت سلطان الشهداء را که مسمات به افندی خانم بود، سید یحیی اصفهانی پسر میرزا میرزا محمدعلی نهری و برادر حرم حضرت غصن اعظم در لرض اقدس با اجازه مبارک به نکاح خود درآورد. جمال قدم به سید یحیی لقب عبدالبهاء را عنایت فرموده بودند. این

خطبه در مجموعه ادعیه محبوب منطبعه مصر از صفحه ۲۹۱ به بعد مندرج است این که فرموده اند: ... ارَادَ مَوْلَى الْوَرَى أَنْ يُزَيِّنَ فِرَاشَ أَحَدِ الْأَوْلِيَاءِ الَّذِي سُمِّيَ يَعْبِدُ الْبَهَاءَ مِنْ لِسَانِ الْكِبْرِيَاءِ... مقصود سید یحیی مذکور است که به لقب عبدالبهاء در آن ایام شهرت داشت و جمال قدم این لقب را به او عنایت فرموده بودند و این که فرموده اند بَوْرَقَةٌ مِنْ أَوْرَاقِ سِدْرَةِ الْوَقَاءِ الَّتِي زَيَّنَهَا اللَّهُ بِطِرَازِ الشَّهَادَةِ فِي سَبِيلِهِ... صبیبه حضرت سلطان الشهداء مسمات اشاره به خانم افندی است و در خاتمه لوح هم صریحا سید یحیی را به نام اصلی مخاطب فرموده اند بقوله تعالی: يَا يَحْيَى اسْمِعِ النِّدَاءَ مِنْ نُرُوءِ الْعَلِيَاءِ وَ خذْ كِتَابَ بَقْوَةٍ... مأخذ: آهنگ بدیع شماره مخصوص پنجاهمین سال صعود حضرت عبدالبهاء

۳- عبدالبهاء - میرزا طراز الله سمندری ایادی امرالله

دیگر از کسانی که به لقب پر افتخار ملقب شده اند، جناب میرزا طراز الله سمندری، ایادی امرالله می باشند که از نظر شهرت و اشتها معروف تر از آن هستند که احتیاج به معرفی داشته باشند. ایشان فرزند شیخ کاظم سمندر می باشند و در سال ۱۲۹۳ هجری قمری در قزوین متولد شدند. بعد از فراگیری علوم رایج آن زمان و تبخر و مهارت در زبان عربی، مدتی در حجر تجارتي پدر کار کرده و بعد به ارض اقدس رفت. ایشان از نوادر کسانی است که موفق به زیارت حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله شده و شاهد تشکیل اولین بیت العدل اعظم بود. در عنفوان جوانی به امر حضرت عبدالبهاء به اتفاق علی اکبر رفسنجانی به اغلب نقاط ایران و کشورهای خارج مسافرت نموده و با بیانات شیرین و خاطرات جالب خود باعث تشویق احبای الهی می گردید. در مورد اعطای لقب عبدالبهاء به ایشان در کتاب طراز الهی که در دو جلد تألیف گشته و کلا دربار زندگی نامه و خدمات ایشان توسط پریوش سمندری تألیف گشته، می نویسد:

"صعود حضرت عبدالبهاء تجربه ای فوق العاده ناگوار و فاجعه ای سخت و جبران ناپذیر بود. جناب طراز از او ان جوانی تحت قیادت و هدایت آن حضرت پرورش یافتند و مراحل رشد

روحانی و معنوی خود را پیمودند. در هر قدم مشمول عنایات مخصوص بودند و در بحر فضل مستغرق. مروری بر خاطرات ایشان شاهد این مدعا است که چگونه در اولین تشریف حضرت عبدالبهاء توجه خاص نسبت به جناب طراز نوجوان نمودند و پس از آن مفتخر به دریافت الواح متعدد و اوامر مبارک شدند و به القاب مهیمن طراز البهائ و عبدالبهاء ورق البهائ، منادی پیمان، طراز دیباج الحب، ثابت بر پیمان، طراز اقلیم راز، طراز جنت ابهی و بادیه پیما مخاطب گردیدند و در نهایت به کسب رضای مقتدای خویش نائل گشتند. " بالاخره ایشان در ۱۱ شهریور سال ۱۳۴۷ شمسی در حیفا به ملکوت ابهی عروج نمود و در گلستان جاوید حیفا در جوار حاجی میرزا حیدر علی مدفونند. برای اطلاع بیش تر از شرح حال ایشان به منابع زیر مراجعه شود:

طراز الهی در ۲ جلد

آیات بینات

نفحات ظهور جلد ۱

پیام بهانی شماره ۳۰۶

مؤسسه ایادی

ظهور الحق جلد ۸

آهنگ بدیع سال صفحات ۱۵۰ و ۲۰۸

۴- میرزا عبدالبها - نوه ورقه الرضوان خواهر ملاحسینبشرویی

بی بی خدیجه خواهر ملاحسین بشرویی است که به لقب ورقه الرضوان ملقب گردیده. خواهر دیگر ملاحسین بی بی کوچک نام داشت که به ورقه الفردوس ملقب شده البته نبیل زرنندی نام ایشان را مریم دانسته ولی در بین احباب و اقوام به نام ورقه الفردوس مشهور شدند. به طوری که در تاریخ مسطور است، ملاحسین پس از فوت پدرش به اتفاق مادر و برادرانش و یکی از خواهران که همین ورقه الفردوس باشد، عازم کربلا گردید ولی ورقه الرضوان که با پسر عموی خود به نام آقا محمد حسن ازدواج نموده و تشکیل خانواده داده و صاحب اولادایی بود در بشرویه ماندگار شد، از این اقتران سه فرزند به وجود آمد، دو پسر و یک دختر به نام های میرزا محمد حسین و میرزا ابوالحسن و دختر به نام فاطمه سلطان که شرح حال مفصل آنان در کتب تاریخ امری خراسان و تاریخ امری بشرویه مذکور است. نام پدر میرزا عبدالبها، میرزا محمد حسین و نام مادرش نساء خاتم می باشد. میرزا عبدالبها به پاس احترام و برای این که اسائه ادبی به مقام حضرت غصن اعظم نشود بعدها نام خود را از عبدالبها به عبدالوهاب تغییر داد و نام فامیلی خود را بصیرزاده انتخاب نمود. این جناب بسیار مورد ایذاء و آزار معاندین

قرار گرفته حتی در شب عروسی او برادرش را ربوده و خفه نمودند و خود نیز بارها توسط حکومت طبرس محبوس و مضروب گردید. هنگامی که جناب فروغی از مبلغین به نام و ناشرین مشهور نفحات الله به حکم حکومت اخراج بلد شدند، جناب بصیرزاده برای حفظ ایشان از شر معاندین داوطلب محافظت و در حقیقت اسکورت ایشان شد و جان خود را برای حفظ و در امان بودن جناب فروغی به خطر انداخت ولی چون همه روزه به تحریک ملای محل مورد ضرب و شتم و انیت و آزار قرار می گرفتند به عشق آباد هجرت نمودند و سال ها در میادین خدمت، قائم به خدمت بود تا این که مجدداً به ایران برگشتند. جناب ایشان بسیار شجاع و دلیر بوده و به واسطه خدمات درخشانش مورد عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و به پاس خلوص نیت و زحماتش، عنوان شریف عبدالبهاء در حق او تصویب و تأیید فرمودند. به افتخار ایشان الواحی چند از یراعه مبارکه حضرت عبدالبهاء صادر شده، از جمله در لوحی که در تاریخ امری بشرویه مندرج است می فرمایند:

هو الله ای عبدالبهاء گویند انسان بالفطره در امور مهمه از شریک و سهیم گریزان است و از جمله حالت طفل شیر خوار را دلیل بر این مدعا گیرند که از پستانی شیر خورد و پستانی دیگر مادر را در دست گیرد که مبادا طفل دیگر شریک و سهیم شود ولی جای

عجیب اینجاست که این گمنام در این نام صد هزار کرور شریک
غلیظ آرزو نماید که افواج شرکا در این نام و نشان اسما و رسما
چون امواج شرق و غرب را احاطه نمایند و این تاج چون سراج بر
مفارق کل من علی الارض چون آفتاب و هاج بدرخشد . ع ع

همچنین در لوح دیگر می فرمایند

بشرویه جناب عبدالبهاء این اخت من ، هو باب حطه رحیب

العتبته علی وجه اهل السموات و الارض

ابن جناب آقا میرزا محمد حسین علیه بهاء الله الابهی هو الله

ای بنده درگاه حضرت رحمانیت آنچه از قلم آن همدم روحانی جاری

ملاحظه گردید ع ع .

نقل از تاریخ بشرویه صفحه ۲۳۷

الحمدالله از این خاندان جلیل افرادی خدوم و مومن و فعال به

وجود آمد که در میادین مهاجرتی داخل و خارج موفقند .

۵- عبدالبهاء - احد شیروانی

یکی دیگر از کسانی که به لقب عبدالبهاء از لسان مبارک حضرت بهاءالله، ملقب شده، شخصی است به نام احد شیروانی. متأسفانه اطلاعات زیادی از تاریخ حیات و شرح خدماتش را نتوانستم در متون کتب امری فارسی پیدا کنم. همین قدر می دانم که برادرش به نام آقا علی حیدر شیروانی، مأمور ارسال الواح مبارک به اشخاص بوده. در ظهورالحق جلد ۶ صفحه ۴۶۸، نذری از او شده و در مجل پیام بهائی شمار ۲۵۱، صفحه ۲۲ دربار او می نویسد.

یکی از احباء تابع روس به نام آقا علی حیدر شیروانی، مأمور پست و ارسال و ایصال الواح مبارک بود. در یک مورد که مأمورین، بسته ها و نامه های ارسالی توسط مشارالیه را بازرسی کرده بودند، وی به سفیر روسیه شکایت کرد و او به نوبه خود، اعتراض شدید اللحنی به دولت ایران نمود. و در پژوهش نام سال ۲ شمار ۱ صفحات ۹۰ و ۹۶ ضمن شرح مختصری می نویسد. حضرت بهاءالله جل ذکراه الاعلی در لوحی که به افتخار حیدر شیروانی نازل شده، می فرمایند:

" ثم اقر له ما نزل فى سماء مشيئتي فى ذكر اخيه الذى سمي
به احد فى الكتاب الاسماء و بعد البهاء فى الصحيفة الحمراء من القلم
الاعلى.

پژوهش نامه سال ٢ شماره ١ ص ٩٠ و ص ٩٦

۶- عبدالبهاء - عبدالحسین نعیمی فرزند نعیم شاعر معروف**بهائی**

دیگر از کسانی که به این لقب پر افتخار ملقب گردیده عبدالحسین نعیمی فرزند نعیم اصفهانی شاعر خوش قریحه و توانای اصفهانی است که اشعارش بسیار معروف و دیوانش به نام گلزار نعیم توسط فرزندش جناب عبدالحسین در هند به طرزی زیبا و چاپی نفیس و مقدمه ای مفصل و جالب بزیور طبع آراسته گردیده و در شرح آن اشعار فاضل فقید اشراق خاوری دو جلد کتاب جنات نعیم را تألیف و تدوین نموده و اشعار مزبور را سطر به سطر توضیح داده و تشریح نموده اند. به طوریکه در شرح حال نعیم ذکر شده عیال اول ایشان را به بهانه اینکه جناب نعیم بهائی شده و از دین خارج شده از ایشان جدا نموده و بدون طلاق به زوجیت دیگری در می آورند و جناب نعیم بعد از زحمات و مشقات بسیار که در راه امر مبارک تحمل فرموده در طهران عیال دیگری اختیار می نمایند و دارای دو فرزند می شوند که یکی از آنها همین جناب عبدالحسین نعیمی هستند که در یکی از الواح به لقب عبدالبها مفتخر می شوند حضرت عبدالبها می فرمایند: "ای رب سمه فی ملکوتک باسم عبدالبهاء و فی ملک باسم عبدالحسین....." تمامی این لوح در خوشه هائی از خرمن ادب و هنر شماره ۱ و کتاب شماره ۵۲ از کتب

محفظه آثار و ص ۶۴۶ مندرج است . جناب عبدالحسین نعیمی
سالهاست که در امر مهاجرت موفقند .

۷- عبدالبهاء- هوارد کینی

یکی دیگر از کسانی که از طرف حضرت عبدالبهاء به این لقب ملقب گشته است شخصی است به نام هوارد کینی فرزند ادوارد کینی که گویا در سفر هیکل مبارک به آمریکا مدت کوتاهی میزبان حضرتش بوده به این موضوع و اعطای این لقب در مجله آهنگ بدیع سال ۳۱ شماره ۳۴۶ صفحه ۷۹ اشاره شده است . هوارد کینی در عنفوان جوانی در سن ۳۳ سالگی سال ۱۹۳۸ صعود نموده

۸- عبدالبهاء - فرزند عندلیب شاعر معروف

در یکی از الواح مبارکه که در کتاب شماره ۵۲ محفظه آثار که به کتب جلد سبز معروف بوده و از انتشارات مصوب نیست و فقط برای حفظ در تیراژی محدود سال ۱۳۵۰ منتشر شده می فرمایند : ش- جناب عبدالبهاء علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الله

الهی و ملجائی و ملاذ المقبلین الی ملکوت تقدیسک العظم ترانی
مستغنیا السامیه و مترجیا بحضرتک القدسیه ان تحفظ هذا العبد
الصغیر قره العین عبدک عندلیب ای رب سمه فی ملکوتک باسم
عبدالبهاء و فی ملکک باسم عبدالحسین ع ع

متأسفانه اطلاع بیشتری از ایشان بدست نیامد شرح حال مختصری از عندلیب در کتاب تاریخ سمندر صفحه ۲۴۷ و محاضرات جلد ۱ صفحات ۲۱۲ و ۲۱۷ و کتاب حیات حضرت عبدالبهاء صفحه ۳۱۵ و کتاب منسوبان حضرت اعلی صفحه ۲۵۵ نوشته شده ولی هیچکدام اشاره ای به فرزندانش ننموده فقط در کتاب منسوبین حضرت اعلی صفحه ۲۵۵ می نویسد دختر عندلیب با سید مهدی افنان ازدواج نمود که یکی از فرزندان او شهید مجید دکتر بهرام افنان می باشد . همچنین حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به

عندلیب طفلی دیگر به نام عبدالعلی را عبدالبهاء می نامند این لوح در صفحه ۶۲۲ کتاب شماره ۵۲ محفظه آثار درج شده و می فرمایند " حضرت عندلیب ورق مسطور رق منشور شد بر مضمون مطلع گردیدم باری قدوم مولود مبارك و محمود باد در شهود و عالم غیب وجود البته سبب میمنت است و نامش در ملکوت بنده حضرت مقصود یعنی عبدالبهاء و در بین خلق عبدالعلی و عليك التحیه و الثناء ع ع "

۹- عبدالبهاء - پل هینی ایادی امرالله

دیگر از کسانی که به لقب پر افتخار عبدالبهاء ملقب گشته است حضرت ایادی امرالله جناب پل هنی می باشند شرح حال ایشان را از زبان حضرت حرم روحیه خانم که در مجله عنذلیب شماره درج شده با هم می خوانیم . جناب پل هینی در تاریخ ۱۹۱۰ میلادی در ماه جون در واشنگتن دی سی پایتخت کشورهای متحده آمریکا متولد شدند . در اوان طفولیت پدر خود را از دست داده و در دامن مادری بسیار مومن تربیت گردیده است در سن سه سالگی به زیارت هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء موفق و از لسان مبارک به نام عبدالبهاء مخاطب گشتند . از اوائل جوانی وارد خدمات امریه گردیده و مدتی با حضرت روحیه خانم در لجنه ملی جوانان بهائی آمریکا و کانادا عضویت فعال داشته اند . ایشان پس از خاتمه تحصیلات در یکی از شرکت های معتبر آمریکا به کار مشغول و به سمت مدیر عامل منصوب و در همین دوران به عضویت محفل ملی انتخاب و سالها ریاست محفل را عهده دار بودند در تاریخ ۱۹ مارچ ۱۹۵۴ از طرف هیکل انور حضرت ولی امرالله ارواحنا لودحتہ الفدا به سمت ایادی امرالله منصوب و پس از صعود هیکل مبارک جزو ایادی امرالله مقیم ارض اقدس انتخاب و در شرایطی که در شغل خویش نهایت موفقیت را داشته و شرکت مربوطه حقوق و مقام بالاتری و

حتی سهم شدن در شرکت را به ایشان پیشنهاد می نمود ایشان اقامت در ارض اقدس را قبول فرموده بان صوب حرکت نمودند و این خدمت را پس از صعود مبارك تا استقرار بیت العدل اعظم و بعد از آن ادامه داده و در عضویت دائمی و مقیم دار التبلیغ بین المللی خدمات تاریخی و ذیقیمتی انجام داده و در ضمن به مسافرت‌های بسیاری در ممالك مختلف جهان برای تبلیغ و پیشرفت امر الله و همچنین شرمت در کنفرانس‌های بین المللی و نیز به نمایندگی ساحت اقدس بیت العدل اعظم الهی قیام که آخرین آن مسافرت به اکوادر برای شرکت در کنفرانس بین المللی تابستان ۱۹۸۲ در کیتو به نمایندگی بیت العدل اعظم الهی شیدالله ارکانه بوده است . تلکس بیت العدل اعظم الهی گواه مقامات روحانی و اخلاقی و خدمتی آن نفس نفیس است و نفوس محترم دیگری که با ایشان مانوس و معاشر بوده کل شاهد صفات رحمانی و مکارم اخلاقی آن جواهر ایمان و خدمت بوده و از ایشان به عنوان نفسی که نمونه اخلاق و رفتار بهائی را در سراسر عمر گرانبهای خویش ارائه نموده یاد کرده و قضاوت عادلانه و منطقی و فروتنی و ادب و اهتمام در رعایت شئون و اجرای دقیق اوامر الهی ستوده اند . بیت العدل اعظم طی پیام زیر مراتب تاسف خود را از صعود ایشان ابراز و خدمات ایشان را چنین ستوده اند

با قلوب کینه و مغموم فقدان ناگهانی و جبران ناپذیر ایادی بسیار ممتاز و جلیل القدر امرالله و حامی و مدافع غیور عهد و میثاق الهی جناب پل هینی را در اثر تصادف اتومبیل در سوم دسامبر اعلام می داریم. این خادم برازنده آستان جمال اقدس ابهی در سنین صباوت به فیض لقای حضرت مولی الوری فانز و متبارک گردید. خدمات تاریخی اش در میادین ملی و بین المللی به خصائل و خصائص برجسته ای چون ملائمت طبع و خضوع و خشوع ذاتی و عشق و ولای بی شانبه و سرشار و سلامت نفس و شرافت و امانت و حصر اوقات از عنفوان شباب به خدمت رب الاریاب و جلب تقه و اعتماد تام اطرافیان و بذل توجه خاص به جزئیات امور مخصص و ممتاز بود. مجهودات خستگی ناپذیرش متجاوز از نیم قرن ادامه یافت و از جمله شامل عضویت محفل روحانی ملی آمریکای سنسن متمادی بود. از سال ۱۹۵۴ به بعد با عضویت در عصبه بدیعه و بی مثیل حارسان امر الهی و سپس در یکی از بحرانی ترین ادوار تاریخ بهائی در سمت عضویت در هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس قوای خود را در مساعی و مجهودات آن عصبه جلیله متمرکز و مصروف داشت و آخرین دهه حیات عنصریش وقف توسعه و تکمیل دارالتبلیغ جدید التاسیس بین المللی گردید. نسل های آینده به موفقیت های ابدی الاثارش فخر و مباهات نمایند و از

متانت و شکیبایی بی نظیرش الهام گیرند. در اعتاب مقدسه علیا اعتلا روح پر فتوحش را در ملکوت ابهی از صمیم قلب و فواد ملتمیم . توصیه می شود در سراسر عالم بهانی از جمله در کلیه مشارق انکار محافل تذکری که شایسته مقام شامخ و خدمات لائقه اش باشد منعقد گردد

بیت العدل اعظم

۱۰- عبدالبهاء - میرزا محمد درویش

دیگر از کسانی که به لقب عبدالبهاء ملقب گشته اند شخصی است به نام درویش میرزا محمد که از اهالی یزد می باشد . از شرح حالش اطلاع چندانی بدست نیامد . حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخار او نازل شده می فرمایند : هو الابهی

درویش جهان سوخت از این نغمه جانسوز الهی
وقت آن است کنی زنده از این ناله
زار
(ای مشتعل بنار موقده الهیه شجره طوبی و سدره منتهی در
وادی ایمن)
تمامی این لوح مبارک در کتاب عنقای بقا صفحه ۱۹۶ مندرج
است .

۱- انیس - محمد علی زنوزی

انیس لقب محمد علی زنوزی است که شرح ایمان و فداکاری او مشهور و معروف است و به پاس آن همه ایمان و ایقان افتخاری نصیبش گشت که با حضرت اعلیٰ حتی در عالم ملکوت نیز انیس و جلیس باشد و همه ساله هزاران نفر که به زیارت مقامات متبرکه و ارض اقدس می روند یاد او را نیز گرامی دارند . محمد علی زنوزی فرزند میرزا عبدالوهاب از علما و فضیلا مشهور زنوز بود ایشان همان نفس مقدسی است که مولای خود را تا نفس اخیر تنها نگذاشت و همراه حضرت اعلیٰ شهید گردید . حضرت بهاءالله در یکی از الواح در عظمت مقام ایشان چنین می فرماید : قوله الاحلی انا نذکر فهذا المقام محمد قبل علی الذی امتزج لحمه بلحم مولاہ و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربه العزیز الوهاب یشهد قلمی الاعلیٰ بانه فاز بما لافاز احد قبله و ورود علیه ما لا سمعت شبهه الاذان علیه بهانی و بهاء ملکوتی و جبروتی و اهل مدائن العدل و الانصاف هینا لك یا محمد بما فزت برحیق البیان من لدن ربك الرحمن كذلك اشرق نیر البرهان من افق سماء عنایت ربك مولی الانام . ماخذ مانده آسمانی جلد ۴ ص ۵۲۹

برای اطلاع بیشتر از شرح حالش به منبع زیر مراجعه شود

مقاله شخص سیاح ص ۴۷

قرن بدیع جلد ١ ص ٢٥١

تاریخ نبیل

نقطه اولی ص ٣٢٦

رحیق مختوم جلد ١ صفحات ٩٨-٩٩

محاضرات جلد ٢ صفحات ٦٠٦-٦٠٧

ظهور الحق جلد ٣ ص ٢٧

نجوم بازغه ص ٧٦

درج لنالی هدایت جلد ٢ ص ٣٣٥

کواکب الدوریه جلد ١ صفحات ٢٣٩-٢٥٢-٢٣٤-٢٤٦

کتاب باب شرح حال و آثار حضرت باب

عهد اعلی ص ٦٠٢

نقطه الکاف ص ٢٤٦

ملکه کرمل ص ١٦

۲- انیس - محمد اسماعیل کاشانی

دیگر از کسانی که به لقب انیس مفتخر و متباهی گشته محمد اسماعیل کاشانی است. ایشان فرزند مرحوم حاج محمد حسین از تجار معروف و سرشناس کاشان و برادر میرزا جانی کاشانی است که در اوائل ظهور حضرت اعلی ایمان آورده و از آن پس در انتشار امر الله و نشر نفعات الله کوشید و شرح ایمان و فعالیت های امری خود را به صورت شعر در قالب مثنوی سروده که نسخه خطی آن در نزد فامیل و اقوامش مشاهده شده است ایشان سال ۱۳۲۱ هجری شهید شدند و زیارتنامه ای از قلم حضرت عبدالبهاء به افتخارش نازل شده که قسمتی از آن در محاضرات جلد ۱ صفحه ۲۲۱ درج گردیده است.

جناب اشراق خاوری در کتاب گنج شایگان ضمن معرفی لوح رئیس درباره اش می نویسد در هنگام صدور فرمان تبعید هیکل مبارک بعضی از احباب برای تشرف به محضر مبارک و تردد اندر نه شدند از جمله محمد اسماعیل کاشانی بود که در لوح رئیس او را ملقب به انیس فرمودند بعزم تشرف وارد اندر نه شد ولی موفق به تشرف نگردید و ناچار به طرف گالی بولی عزیمت نمود. شرح شهادت ایشان در ذیل عنوان سراج الشهداء در صفحه... نیز آمده است

۱- نورین نیرین - شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی

نورین نیرین دو کلمه ایست که لقبی برای دو شخص شاخص یا دو شخصیت بر جسته بکار برده میشود در دستور زبان عربی که به آن صرف و نحو می گویند غیر از مفرد و جمع که در بیشتر زبانها رایج است کلمه دیگری هم به نام مثنی دارند که به معنی دو تا می باشد و آنرا با دو حرف ی و نون نمایش می دهند که در آخر اسم آمده و آنرا از صورت فردی در آورده که به آن تثنیه گویند و از کلمه اثنی به معنی دو گرفته شده مثلا به دریا می گویند بحر و به دو دریا می گویند بحرین البته عربها یک جمع مکسر هم دارند که در سایر زبانها نیست مثلا به چند دریا به جای آنکه از علامت جمع که الف و نون یا واو و نون است استفاده نموده و بگویند بحران یا بحرون می گویند بحار یا به یک مرد می گویند رجل به دو مرد گویند رجلین و به سه مرد و یا بیشتر می گویند رجال و نورین نیرین هم از همین مقوله است که به دو شخص معروف که با هم تجانسی داشته باشند گفته می شود در آثار مبارکه این لقب برای اولین بار توسط حضرت اعلی بدو نفر از مبشرین ظهور اطلاق گردید یعنی شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی

شیخ احمد احسانی که موسس فرقه شیخیه و مبشر ظهور حضرت اعلی می باشد. سال ۱۱۵۷ یا ۱۱۶۰ در احساء از بلاد

بحرین متولد گردید به ایران نیز سفر نموده مدتی در شیراز و یزد و طهران اقامت داشت و رساله سلطانیه را برای فتحعلیشاه قاجار و در جواب سنوالات او نوشت وقتی در شیراز به مسجد عتیق برای ادای نماز میرفت گفته بود هر کس این مسجد را ساخته ملهم بوده چون قسمتی از آن شبیه خانه کعبه می باشد وی مقالات و کتب و رسائلی بسیاری نوشت و سال ۱۲۴۲ هجری قمری وفات یافت .

برای اطلاع بیشتر می توان به منابع زیر مراجعه نمود

کتاب نقطه اولی جلد ۱ ص ۱۸

رحیق مختوم جلد ۲ ص ۶۴۷

قاموس لوح شیخ جلد ۱ ص ۵۵۰

خوشه بانی از خرمن و ادب شماره ۳ ص ۱۸ و شماره ۱۰

ص ۵۶

شرح حال رجال ایران جلد ۱ ص ۷۶

مانده آسمانی جلد ۱ ص ۱۹

مجله پیام بهایی شماره ۲۳۰ ص ۲۹

لغت نامه دهخدا

آهنگ بدیع سال ۳ شماره ۱۰ و سال ۱۲۳ بدیع شماره ۶

سید کاظم رشتی جانشین شیخ احمد احساسی و از پیشوایان فرقه شیخیه و مبشر به ظهور حضرت اعلی است سال ۱۱۹۸ هجری متولد شد نام پدرش سید ابوالقاسم و در آثار حضرت اعلی به شیعه خالص موسوم گشته دو اثر مهم او یکی شرح قصیده و دیگری شرح الخطبه است و به مریدان و شاگردان خود نزدیک بودن ساعت ظهور قائم موعود را میداد وی سال ۱۲۵۹ هجری وفات نمود .
برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به منابع زیر مراجعه شود

مطالع الانوار ص ۱۱

کتاب نورین نیرین ص ۱۵

رحیق مختوم جلد ۲ ص ۴۹ و ۶۶۴

خوشه هایی از خرمن ادب و هنر شماره ۳ ص ۱۱

شرح حال و آثار حضرت باب ص ۱۱۶

پژوهشنامه سال به شماره ۱۰ ص ۴۰

شرح حال رجال ایران جلد ۳ ص ۱۳۷

آهنگ بدیع سال ۲۱ شماره ۶ ص ۱۶۱

کواکب الدوریه جلد ۱ ص ۲۳

پیام بهایی شماره ۲۳۰

۲- نورین نیرین - سلطان الشهداء و محبوب الشهداء

دیگر از کسانی که به لقب نورین نیرین ملقب گشته اند دو برادر اصفهانی به نام سید حسن و سید حسین فرزندان آقا میرزا ابراهیم نهری از جله سادات و تجار خوشنام و سر شناس اصفهان بودند که غیر از لقب فوق به سلطان الشهداء و محبوب الشهداء نیز ملقب گشته و به این نام بیشتر معروفند در لوح سمندر درباره آن دو میفرمایند :

(در نورین یعنی شهیدین تفکر کن لعمرالله احدی قادر بر احصای ربح تجارت ایشان فی سبیل الله نبود)

در لوح شیخ نجفی نیز زکری از آن دو نفس نفیس گردیده و می فرمایند :

(در ارض صداد نار ظلم مشتعل به شانیکه بر منصفی نوحه نمود)

نورین نیرین حسنین در آن ارض رایگان جان فدا نمودند .

سلطان الشهداء لقب آقا میرزا حسن است که سال ۱۲۵۲ هجری در اصفهان متولد شد و پسرش میرزا جلال به دامادی حضرت عبدالبها مفتخر گردید و با روحا خانم ازدواج نمود و سال ۱۲۹۶ در ۲۳ ربیع الاول با برادرش میرزا حسین به شهادت رسید و جزء حواریون حضرت بها الله محسوب است ایشان پسرعموی منیره خاتم حرم محترم حضرت عبدالبها نیز می باشند .

برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به منابع زیر مراجعه

شود

کتاب نورین نیرین ص ۸۳

درج لنالی هدایت گوهر ۳ ص ۵۵۴ ص ۵۵۶

تذکره الوفا ص ۲۶۲

کواکب الدوریه جلد ۱ ص ۴۱۳

گلشن حقایق ص ۶۷

قرن بدیع جلد ۲ ص ۳۴۲

جلد ۱ ص ۵۳۷ ص ۵۴۱ ص ۵۵۷

مائده آسمانی جلد ۴ ص ۳۰۲

مائده آسمانی جلد ۷ ص ۲۰۶

حواریون حضرت بها الله ص ۸۲

خاطراتی از مهاجری از اصفهان ص ۱۲

تاریخ سمندر صفحات ۱۷۹-۱۸۱

اختران تابان جلد ۱ ص ۱۳۸

قاموس لوح شیخ جلد ۲ ص ۱۳۰۹

لنالی درخشان ص ۱۴۷ ص ۱۵۱ ص ۱۴۵

محبوب الشهدا میرزا حسین فرزند میرزا ابراهیم نهری که از معاریف و تجار معروف اصفهان بود و به علت طلبی که از امام جمعه داشت و طلب خود را مطالبه می نمود امام جمعه با عدم فریبی و ایجاد ضوضا باعث شهادت ایشان و برادرش گردید بطوریکه گفته شد ایشان به لقب محبوب الشهدا و برادرش میرزا حسن به لقب سلطان الشهدا ملقب گشته و در آثار مبارکه از آندو به نام نورین نیرین نام برده شد .

برای اطلاع بیشتر به منابع زیر مراجعه شود

تذکره الوفا ص ۲۷۸

نورین نیرین ص ۵۵

گلشن حقایق ص ۶۷

نجم باختر شماره ۱۳ سال ۱۹۲۲ میلادی

کواکب الدوریه جلد ۱ ص ۴۱۲

قرن بدیع جلد ۲ ص ۳۴۲ و ص ۳۴۴

محاضرات جلد ۱ ص ۵۳۷ ص ۵۳۴ ص ۵۵۷

مانده آسمانی جلد ۴ ص ۳۰۲

مانده آسمانی جلد ۷ ص ۲۰۶

آهنگ بدیع سال ۳ شماره ۸ ص ۱۶

۳- نورین نیرین- جناب ورقا و روح الله

دیگر از کسانی که به لقب نورین نیرین ملقب گشته و در الواح و آثار مبارکه به این لقب یاد شده اند حضرت علی محمد ورقای شهید و فرزندشان روح الله می باشند.

در کتاب نفیس قهرمانان عصر رسولی صفحه ۷۹ که از تالیفات محقق ارجمند جناب هوشنگ گهرریز می باشد اشاره شده که لقب نورین نیرین از طرف حضرت عبدالبها به این دو نفر اعطا گشته است .

جناب ورقا و روح الله معروف تر از آن هستند که احتیاج به معرفی و نوشتن شرح حالشان باشد ولی برای مزید اطلاع خوانندگان عزیز چند سطری در معرفی هر کدام نوشته و مطالعه کنندگان را برای اطلاع بیشتر به منابعی که درباره این دو شهید امر مبارک نوشته شده رهنمون می گردیم .

علی محمد ورقا میرزا علی محمد که به تخلص شعریش که ورقا می باشد معروف است و بعد با این تخلص نام فامیلی آینده برای اولاد و احفادشان گردید فرزند حاجی ملا مهدی یزدی که به عطری معروف بود می باشند شرح حال ملا مهدی یزدی در تذکره الوفا به قلم حضرت عبدالبها مرقوم گشته ایشان تا ۲۰ سالگی در یزد بودند ولی به علت تضییقات و ناراحتی هایی که به علت بهایی بودن

برایشان ایجاد کردند به تبریز نزد پدر بزرگش میرزا عبدالله نوری رفت و همانجا ازدواج نمود سفری به ارض اقدس نمود مدتی نیز در دربار مظفر الدینشاه رفت و آمد داشت و با بزرگان و علما و اهل علم و ادب آشنایی و مراوده داشت چون مادر همسرش اغیار بود از دست او زحمات و لطمات بسیار کشید و بالاخره در یزد به حبس ظل السلطان افتاد و به اصفهان

شد و بالاخره در ضوضای قتل ناصر الدین شاه به دست نژخیمان گرفتار و به مقام شهادت رسید.

برای اطلاع بیشتر به منابع زیر مراجعه شود
تذکره شعرای قرن اول بهایی جلد ۴ ص ۳۵۲ و جلد ۲ ص

۱۵۰

مصابیح هدایت جلد ۱ ص ۲۴۶

حواریون حضرت بها الله ص ۸۱

تاریخ شهدای امر جلد ۳ ص ۴۴۲

ظهور الحق جلد ۸ بخش ۱ ص ۶

بهجت الصدور ص ۴۱۳

کواکب الدوریه جلد ۲ ص ۸۰

خاطرات مالمیری ص ۳۹

خوشه هانی از خرمن ادب و هنر شماره ۵ ص ۷۶۴

روح الله ورقا فرزند جناب علی محمد ورقا می باشند که سال ۱۳۰۸ در دوران نوجوانی به همراه پدر بزرگوار به محضر مبارک حضرت بهاء الله مشرف شده ایشان سال ۱۳۰۲ هجری قمری در تبریز متولد شده و از همان اوان کودکی به مبلغ کوچک مشهور شده بسیار مورد لطف و عنایت حضرت ورقه علیا بود و بالاخره در سن ۱۲ سالگی به همراه پدر بزرگوارش به شهادت رسید .

برای اطلاع بیشتر به منابع زیر مراجعه شود

مصابیح هدایت جلد ۱ ص ۲۶۵

محاضرات جلد ۲ ص ۷۹۲

تاریخ شهادی امر جلد ۳

خطابات مبارکه جلد ۲ ص ۱۰۷

بهجت الصدور ص ۴۱۴

سفینه عرفان جلد ۱ ص ۱۳۷

تذکره شعرای قرن اول بهایی جلد ۲ ص ۱۵۰

مانده آسمانی جلد ۹ ص ۲۷ ص ۴۷

پیام بهایی شماره ۳۹ ص ۱۶

ظهور الحق جلد ۸ بخش ۱ ص ۶

۱- ورقه علیا - آسیه خاتم

آسیه خانم که اولین حرم محترم حضرت بهاءالله می باشند
 فرزند میرزا اسماعیل یالرودی از متمولین و سرشناس ترین افراد
 خطه مازندران می باشند . آسیه خانم دوران کودکی و نوجوانی خود
 را در ناز و نعمت در خانواده ای معروف و ثروتمند گذرانید
 هنگامیکه سارا خانم خواهر حضرت بهاءالله با برادر ایشان میرزا
 محمود یالرودی ازدواج نمود از پدر بزرگوارش میرزا بزرگ نوری
 درخواست کرد که آسیه خانم خواهر شوهرش برای برادرشان
 حضرت بهاءالله خواستگاری نماید . میرزا بزرگ نوری با این امر
 موافقت نمود و این ازدواج انجام گردید تا قبل از اظهار امر زندگی
 آرام و راحتی را می گذرانیدند و بسیار مورد علاقه و توجه حضرت
 بهاءالله بودند قباله ازدواج حضرتش زینت بخش این صفحات می
 گردد .

(هو المؤلف بین القلوب)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی احل النکاح و التزویج و حرم الزنا و السفاح
 بحمد و اله الطیبین الطاهرین الاتجبین محل مهر مبارک فبعد الحمد و
 الصلوه غرض از صورت نگاری این لوحه دلگشا و مقصد کلی از
 چهره آرائی اینورقه فرح بخشا که از حسن معنی طعنه زن خوبان و

از حروف و نقطه رشگ فرمای رخسار حوران و زیباترین عروسی که مشاطکان فکر و اندیشه در حجال خیال بزیور کمال آراسته جمیله حمد جمیل یگانه ایست که سرانقاص حریم عزت و جلالش از نسبت خویش و پیوند منزله و میراست و ستایش بی آرایش فرد بی همتانیست که شادروان قدرت لایزالش از شرکت کفو و انباز بی نیاز و مقر است الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد مبدعی که از تارو بود ماده ازدواج انا خلقنا الانسان من نطفه امثال قامت بنی نوع انسان را به خلعت حسن خلقت آراسته تشریف لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم پوشانیده منعمی که عرایس نفوس بشری را بر سریر عرضهم علی الملئکه جلوه داده بر وجه اتم برتبه فسجد و ا لادم رسانیده الاله الخلق و الامر تبارک الله احسن الخالقین و درود فرخنده درود حضرت فرزانه ایست که به مقتضای لولاک لما خلقت الافلاک باعث ازدواج آباء و امهات و تباح صورموالید ثلثه در تولد مزاج بمقابله ماده و ماده قابله محتاج مادامی که قطره ابر نیسانی در رحم صدف قرار نگیرد مریم در شاهوار تولد نیابد و تا خورشید جهان نمای ازدواج سماء بجزره صما نتابد از صلب کان گوهر غلطان و از بدخشان لعل درخشان نزاید بناء علی هذا بمبارکی و فیروزی عقد مناکحه شرعیه وقوع یافته فیما بین عالی شان معلی مکان سلاله الاعیان میرزا حسینعلی ولد عالیجاه شوکت و جلالت دستگاه مقرب

الخاقان آصف جاهی میرزا بزرگ نوری دام اجلاله و فیما بین خدارت مآب العاقله الباکره الرشیده المسماه به آسیه خانم بنت عالیجاه معلی جایگاه میرزا اسمعیل نوری بصداق ثمن معین القدر پانصد تومان وجه اشرفی کشورستانی دانه هیجده نخودی وزنا و نه هزار دینار رواج بانضمام دو نفر جاریه که قیمت ایشان پنجاه تومان وجه موصوف باشد و یکنفر غلام که قیمت آن سی تومان وجه موصوف باشد بانضمام ششدانگ حیاط فتح الله خانی محدود ظهر است کلا دین است و صیغه مناکحه جاری شد .

اللهم الف بینهما بحق محمد و آله

فی شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۵۱/۱۳۹

سن حضرت بهاءالله در آن موقع ۱۸ سال و ۶ ماه و سن آسیه خانم ۱۵ سال بود آسیه خانم که به القاب فخمیه ، ام الکاننات ، ورقه علیا ، نوابه ملقب می باشد بسیار مورد عنایت و مرحمت حضرت بهاءالله بوده در تمام سختیها و شدائد و بلایا با حضرت ایشان همراه و جز در ۴ ماهه زندان سیاه چال طهران و دو سال هجرت سلیمانیه لحظه ای ایشان را تنها نگذاشتند حضرت ولی امرالله در این باره می فرمایند :

"از جمله ذوات مقدسه ای که در این سرگونی و اسارت با آن طلعت حدیث سهیم و شریک بودند مخدره کبری مسماه به نواب حرم

مبارک است که لز قلم اعلى به لقب جليل ورقه عليا ملقب ودر طى
چهل سنه آثار تسليم و رضا و ورع و تقوى و علو روح از ام ورقه
مبارکه موقنه ساطع و لامع بود بدرجه اى که پس از افول آن نجم
درى افق وفا در الواحى که از یراعه مالک اسماء درشان آن سیده
اهل بها نازل گردید ان نفس زکيه را بخطاب مستطاب و جعلک
صاحبه له فى کل عالم من عوالمه مخاطب و مفتخر فرمودند ."

در ذکر آن نجم درى فلک عما قلم ابهى باین ندا مترنم "يا قلمى
الاعلى قداتک مصیبات ناحت بها سكان الفردوس الاعلى و الجنة
العليا و الذين طافوا العرش فى الصباح و السماء اسمع ندائی ثم اذکر
المصیبه التى بها احاطت الهموم لسمى القيوم و انهزم بها الصبر و
الاصطبار و تفراقا فى الديار قل اول روح به ظهرت الارواح و اول
نور به اشرقت الانوار عليك يا ورقه العليا المذكوره فى الصحيفه
الحمرا انت التى خلقک الله للقيام على خدمه نفسه و مظهر امره و
مشرق و حيه و مطلع آیاته و مصدر احکامه و ایدک على شان اقبلت
بکلک اليه اذا عرض عنه العباد و الاماء."

طوبى لک يا امتى و ياورقتى و المذكور فيکتابى و المسطوره من
قلمى الاعلى فى زبرى و الواحى الفرعى فى هذا الحين فى المقام
الاعلى و الجنة العليا و الافق الابهى بما ذکرک مولى الاسما اشهد

انک فزت بكل الحیر و رفعت الله الی مقام طاف حولک کل عز و کل مقام رفیع .

و همچنین می فرمایند: "یا ورقه العلیا قد بدل بحزنک الیوم باللیل و الفرح بالحزن و السکون بالاضطراب الی ان احاطت الاحزان من فی الامکان بما حزن الاسم المکتون و السر المخزون و القیوم الذی فدی لنفسه القانم امام الوجوه."

" یا اهل الوفا اذا حضرتم لدی رسم الورقه العلیا التی صعدت الی الرفیق الاعلی قفوا و قولوا السلام و التکبیر و البهاء علیک یا ایتها الورقه المبارکه المنبته من السدره و اشهدانک أمنت بالله و آیاته و اجبت ندانه و اقبلت ایه و تمسکت بحبله و تثبثت بذیل فضله و هاجرت فی سبيله و اتخذت لنفسک مقاما فی الغربه حبا للقائه و شوقا لخدمه رحم الله من تقرب الیک و ذکرک بما نطق القلم فی هذا المقام الاعظم نسئل الله بان یغفرنا و یغفر الذین توجهوا الیک و یقضی لهم حوائجهم و یعطیهم من بدایع فضله ما ارادوا انه هو الجواد الکریم الحمد لله اذا هو مقصود العالمین و محبوب العارفین یا احباء الله"

این دو کنز ثمین اعلی و دو یادگار جمال اقدس ابهی به ودیعه ثالثه یعنی سليله البهاء و بقیه یادگار حضرت عبدالبهاء منضم گردید و در بقعه واحده در نقطه مرتفعه ای در جوار مطاف ملاءاعلی و مقابل

قبله اهل بهاء مدینه منوره عکا و روضه مقدسه مطهره نورا استقرار یافت و در ظل این مراقد شریفه رمس حرم من طاف حوله الاسماء نیز مدفون گشته کرم الهی از این شرف عظمی در اهتزاز است و کوم الله از این موهبت کبری بچنگ و ترانه دمساز .

در هنگام تبعید حضرت بهاء الله به بغداد نیز اطفال صغیر همراه هیکل مبارک بودند در کتاب نفحات ظهور در این باره می نویسد :

" از همراهان دیگر حضرت بهاء الله در این سفر حرم مبارک آسیه خانم ملقب به نواب بود که از قلم اعلی به ورقه علیا موسوم گردیده است . نواب دختر یکی از نجیب زادگان بنام میرزا اسماعیل وزیر بود و طبیعتی مهربان و شفیق داشت و از خصائل حمیده برخوردار بود حضرت بهائیه خانم مادر گرامی خود را با این عبارات توصیف نموده است .

تا آنجا که از خاطرات سنین اولیه بیاد دارم وقار و محبوبیت ایشان مانند یک ملکه همیشه در نظرم مجسم می شود ایشان مراعات هر شخصی را به طور کامل می نمودند آرام و ملایم و به طور شگفت انگیزی از خود گذشته بودند و در تمام اعمالشان محبت قلب پاکشان نمودار بود . هر کجا قدم می گذاشتند همان نفس حضورشان محیطی از محبت و سرور ایجاد می نمود . و همه حاضرین را از

نفحه خوش ادب و ملایمت سرشار می ساخت . آسیه خانم حضرت بهاءالله را مولای خود می دانستند و ایمان و اخلاصشان به آن حضرت محک و تزلزل ناپذیر بود ایشان در سبیل محبت جمال مبارک مصائب و آلام چهار تبعید پیاپی را با تسلیم و شکیبائی تحمل نمودند . حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه خود که پس از درگذشت مشارالیها در سال ۱۳۰۳ هجری (سال ۱۸۸۶ میلادی) نازل گشته وی را با خطاب ممتاز و یگانه صاحبه له فی کل عالم من عوالمه مفتخر و متباهی فرموده اند .

ازدواج هیکل مبارک با آسیه خانم در جمادی الثانی سنه ۱۲۵۱ واقع شد ولی نویسنده کواکب الدریه مینویسد در سال ۱۲۵۸ که اشتباه است .

طبق قباله ازدواج هیکل مبارک مهریه آسیه خانم عبارت بود از پانصد تومان وجه نقد یک کنیز و یک غلام و یک باب منزل .

از این ازدواج هفت فرزند به وجود آمد به نامهای کاظم - نامعلوم - عباس (حضرت عبدالبهاء) - میرزا علی محمد - فاطمه خانم - میرزا مهدی .

حضرت آسیه خانم به سال ۱۳۰۳ هجری قمری ۶ سال قبل از صعود هیکل مبارک در عکا به ملکوت ابهی صعود فرمودند .

رمس مطهر ایشان به امر حضرت ولی امرالله به کوه کرمل منتقل و در جوار حضرت ورقه علیا و غصن اطهر استقرار یافت .

در این باره چنین می فرمایند : "...مظلومه آفاق در آتشی جدید بگداخت و به کمال تسلیم و رضا و مظلومیت کبری و صبر و حلم بی منتهی ثقل فادح رزایای لاتعد و لاتحصی را در اواخر ایامش در مدینه عکا متحمل گشت جمعی از بلهائ و جهلا و گروهی از حسودان و منتسبان هر صبح و شامی نیشی بان مظلومه فریده روا داشتند و به ذم و عتابی جدید معاتب ساختند تا آنکه ایام حیات آن نجم دری افق و فابه سر آمد و آن سید اهل بها صابره شاکره مغمومه مهمومه به ملکوت ابهی صعود نمود و آن طیر مظلوم مظلوم در اشیان سدره منتهی بیارمید از رنج و محنت برهید و بر مسند عز و جلال متکی گشت و در اعلی عرفات جنان ساکن شد . بذلک شهدت لها مرکز العهد و الميثاق ان النقطة المجمله المعانی قد تفصلت علی وجه الاتحلال باضمحلال اتيتها فاصبحت معنی لانحا بالافق المنیر .

در لوحی که از یراعه مرکز میثاق نازل شده می فرمایند : "مکان خیمه خود را وسیع گردان و برده های مسکن های تو پهن بشود دریغ مدار و طنابهای خود را دراز کرده میخهایت را محکم بساز زیرا که به طرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریت تو امتها را تصرف خواهد نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت

مترس زیرا که رسوا نخواهی گردید ... زیرا که آفریننده تو که
اسمش رب الجنود است شوهر تو است و قدوس اسرائیل که به خدای
تمام جهان مسمی است ولی تو می باشی ...

خدای تو این را می گوید زیرا ترا بانگ لحظه ای ترک کردم اما به
رحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود... هر آینه کوهها زایل
خواهد شد و تلهای متحرک خواهد گردید لیکن احسان من از تو زایل
نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید خداوند که بر
تو رحمت می کند این را می گوید ای رنجانیده و مضطرب شده که
تسلی نیافته ای اینک من سنگ های تو را در سنگ سرمه نصب
خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زرد خواهم نهاد و منارهای ترا
از لعل و دروازه هایت را از سنگ های بهرمان و تمامی حدود ترا
از سنگهای گران قیمت خواهم ساخت و جمیع پسرانت از خداوند
تعلیم خواهند یافت و پسرانت را سلامتی عظیم خواهد بود ... انانی
که به ضد تو جمع شوند به سبب تو خواهند افتاد "

در اختران تابان مسطور است:

در سال ۱۳۰۳ در یکی از روزهای اهل بیت مبارک ملاحظه کردند
که حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی در حالیکه آثار غم در سیمای
مبارکشان هویدا است از اطلاق ام الکاننات که مریض گردیده خارج

شدند این نشانه اندوه بزرگی بود چون مصائب و بلاها و بغض و کین اهل عدوان جسم نحیفش را در بستر انداخته بود آن روز در حالیکه به هیکل مبارک که بالای سرش ایستاده بود چشم دوخته و نگاه پر لطف و محبت مولای عزیزش را ملاحظه می کرد به نظرش میرسیده جمله خیلی رنج بردی در عنایات بی حد هیکل مبارک مستتر است با رضایت خاطر چشم از جهان فروبست و در فراقش همه دوستان و فامیل و آشنایان گریستند چون کسی را از دست دادند که مظهر عشق و محبت و فداکاری شکست ناپذیر بود .

حضرت ولی امرالله رمس مطهرش را با رمس پسر نازنینش غصن اطهر که خود را فدای پدر با عظمتش فرمود از نبی صالح به جبل کرمل منتقل و نزدیک مقام ورقه علیا در جوار مقام اعلی مقابل روضه مبارکه قرار داده و این بیان اعلی از لسان عظمت جاری گردیده :

هیکل مقدس مخدیره کبری نواب ام حضرت عبدالبهاء نیز به آن حظیره غنا منتقل گشت و به آن دو یادگار جمال اقدس ابهی منضم گردید کوم الهی از این مفخرت به اهتزاز آمد و کرم ربانی بوجد و طرب افتاد .

يا نواب يا ايتها الورقه المنبثته من سدرتي و الموانسه معى عليك بهانى و عنائتى و رحمتى التى سبقت الوجود انا نبشرك بما تقر به عينك و تطمئنن به نفسك و يفرح قلبك ان ريك هو المشفق الكريم قد رضى الله عنك من قبل و من بعد و اختصك لنفسه و اصطفاك بين الاماء لخدمته و جعلك معاشره هيكله فى الليلالى و الايام اسمعى مره اخرى رضى الله عنك فضلا من عنده و رحمه من لئنه و جعلك صاحبه له فى كل عالم من عوالمه و رزقك لقائه و وصاله بدوام اسمه و ذكره و ملكوته و جبروته طوبى لامه ذكرك و ارادت رضائك و خضعت عندك و تمسكت بحبل حبك و ويل لمن انكر مقامك الاعلى و ما قدر لك من لدى الله مالک الاسما و اعرض عنك و جاحد شانك عندالله رب العرش العظيم .

زيارت نامه ورقه عليا - آسيه خاتم حرم حضرت بهاءالله

هو المعزى المسلى الناصح العليم يا قلم قد جاء كره بعد اخرى ما اخذت به الاحزان اهل البها الذين آمنوا بالله مالک الاسما و فاطر السما و طار و ابا جنحه العرفان فى هوا الايقان و اعترفوا بما نطق به لسان العظمه فى الامكان يا قلمى الاعلى قدانتك مصيبات راحت بها سكان الفردوس الاعلى و الجنة العليا و الذين طافوا العرش فى الصباح و المساء اسمع ندانى ثم اذكر المصيبه التى بها احاطت ...القيوه و انهزم بها الصبر و الاضطبار و تفرقانى روح به

ظهرت الارواح واول نوربه اشرفت الانوار عليك يا ورقه العليا
 المذكوره فى الصحيفه الحمرا انت التى خلقك الله للقيام على خدمه
 نفسه و مظهرا مره و مشرق وحيه و مطلع آياته و مصدر احكامه و
 اينك على شان اقبلت بكلك اليه از اعرض عنه العباد و الاما و
 سمعت ندائه الاحلى واجبته و كنت معه فى كل الاحوال الى ان
 هاجرت من ارض الطا الى الزورا الى ارض السرومنها الى هذا
 السجن الذى سمي بكل الاسماء من لدى الله فاطر السما و كنت فى
 الليلالى و الايام فانزه بلقائه و ناظره الى وجهه و طائفه حول عرشه و
 سامعه ندائه و ساكنه فى بيته و متمسكه بحبله و متشهته باذيال ردا
 كرمه و فضله الى ان جا القضا بما كان مكتوبا فى كتاب الله رب
 الاخره و الاولى و حملت شدائده الى ان انفقت روحك فى سبيله امام
 وجهه طوبى لك يا امتى و يا ورقتى المذكوره فى كتابى و المسطوره
 من قلمى الاعلى فى زبرى و الواحى اشهد انك شربت رحيق العرفان
 من كاس البيان و صبرت فيما ورد عليك من الباسا و الضرا فى
 سبيل الله منزل الايات و مظهر البيئات و نشهد انك امنت به و بكتبه
 ورسله و ما انزله من سما مسيته و هوا ارادته افرحى فى هذا الحين
 فى المقام الاعلى و الجنه العليا و الافق الابهى بما ذكرك مولى الاسما
 نشهد انك فزت بكل الخير و رفعك الله الى مقام طاف حولك كل
 عز و كل مقام رفيع قد كنت نائمه على الفراش و كان قائما على

خدمتك الفصن الاعظم و من دونه الاغصان ثم ذوى القربى و الا ما
اللائى كن من اهل سراق العظمه ثم ذوى اللانى جعلهن الله من
اوراق سدره امره و اثمار شجره فضله و كان الاغصان يدخلون
عليك بسلام و يخرجون بانكار وزفرات و اسفغات و بعد صعود
روحك نزلت عبراتهم وصعدت زفراهم و ناح كل ذى قلب و ذى
مقام عند ربك مالک الارضين و السموات فاه فاه بحزنك حزن اهل
خبا المجد و فسطاط الفضل و نرفت عيون الاتى طفن حوا العرش
بمصيبتك ظهرا القزع الاكبر و نرفت الابصار لتقاوجه ربك
المختار و نحن المقربات على شان ناح بنوحهن اهل الجنه العليا و
الفردس الاعلى و الملا الابهى الذين طافوا فى ازل الازال حول اراده
ربهم مالک المبدء و المال. يا ورقه العليا قد بدل بحزنك اليوم بالليل
و الفرح بالحزن و السكون بالاضطراب الى ان احاطت الاحزان من
فى الامكان بما حزن الاسم المكنون و السر المخزون و القيوم الذى
فدى لنفسه القائم امام الوجوه يا قلم اصبر لان الحزان خنت الغيب و
الشهود ضع ما كنت عليه و قل مقبلا الى الله مولى الاسما و فاطر
السما الهى الهى اسنلك بحزن اصفيانك و دموع اوراقك و الاحزان
التى بها ذابت الاكباد فى البلاد بان تغفر عبادك و امانك الذين ذكرو
ها بما نزل من سما عنايتك و فم ارادتك اى رب ترى الهموم
احاطت مظهرها اسمك القيوم و الاحزان اهل سراق مجبك و

عظمتك اسئلك بظفرائهن و عبراتهن فيما ورد عليك في ايامك بان
تتزل على اهل بيتك ما تسكن به افندتهم و تستريح به انفسهم لئلا
يعملوا يريد على حزنك في ايامك ثم اغفر كل امه وردت بيتك و
ناحت فيما ورد في هذا اليوم الذي غيره قضائك و حزن اوليانك و
اصفيائك ثم ايدعبدك الحاضر الذي كان قائما على خدمتك و شريكا
في مصائبك و ناطقا بثنائك ثم اغفر اللهم الامه التي سافرت و الذين
هاجروا من ديارهم الى ان حضرو اوسمعوا ثم رجعوا ثم الذين اراد و
فضلك و مواهبك وجودكو عطايك انك انت المقتدر على ما تشاء
لو تريد لتجعل الحزن فرحا في مملكت و كينونه الهم سرور ابين
عبادك لا اله الا انت الغفور الكريم ثم اسئلك مره اخرى يا اله
الاسما بنفوذ امرك و احاطه مشيتك و اسرار كتابك و ماجرى من
قلمك الاعلى في صحفك و زبرك بان تغفر في هذا اليوم عبادك و
امانك كلهم و كلهن الذين اقبلوا اليك و فاز و ابذرك و قاموا على
خدمتك انك انت الغفور الكريم و العطوف الرحيم لا اله انت العلى
العظيم .

۲- ورقه علیا - بهانیه خانم

نام حضرت ورقه علیا فاطمه خانم می باشد ولی به بهانیه خانم معروف هستند و ورقه علیا که لقب مادرشان آسیه خانم بود بعد از وفات ایشان به حضرتش خطاب گردید و در بین جمیع اهل بها به نام ورقه علیا معروف و مشهور شدند فاضل مازندرانی در اسرار الآثار می نویسد نام ایشان سلطان خانم بوده و بهیه یا بهانیه امضاء می نمودند . ایشان به سال ۱۲۶۳ هجری قمری در طهران متولد شدند سه سال از حضرت عبدالبهاء کوچکتر و سه سال از غصن اطهر بزرگتر بودند . ایشان در سن ۶ سالگی (محمد علی فیضی در کتاب حضرت بهاء الله می نویسد ۷ سالگی) به همراه پدر بزرگوار و سایر افراد عانله مبارکه بعد از واقعه سیاه چال به بغداد تبعید شدند و غیر از تحمل و رنج سفر در بلاد غربت و غم دوری از پدر در دوران هجرت حضرت بهاء الله به سلیمانیه مصیبات و بلاهای متواتره مانند صعود برادر کوچکترش حضرت غصن اطهر و رحلت مادر دلبند و صعوداب بزرگوار و بالاخره رحلت جانگداز حضرت عبدالبهاء و مشکلات و ناراحتی های ناشی از اعمال و رفتار ناقضین را چون کوه پر شکوه تحمل نمود و بار مسئولیت عظیم اداره امرالله را در هنگام اسفار حضرت عبدالبهاء به اروپا و آمریکا و همچنین بعد از هجرت و غیبت حضرت ولی امرالله و تا

اعلام آمادگی روحی و جسمی ایشان برای تصدی مقام عظمای ولایت امر تحمل نموده و بخوبی از عهده اش برآمدند و با صدور دست خط های مبارک جامعه امر را رهبری و اداره فرمودند مثلا در یکی از دستخطهای مبارک می فرمایند : (خواهش و رجا این فانیه آنستکه یاران الهی همتی نمایان فرمایند و چنان به انوار محبت الله بدرخشند که پرتوش جهان را روشن و منور سازد و قلب مبارک حضرت غصن ممتاز از اثرات آن محبت به اهتزاز آید.) حضرت ورقه مبارکه علیا شایستگی خویش را برای اداره جامعه قبلان نیز در زمان مسافرتهاى حضرت عبدالبهاء به غرب بمنصه ظهور رسانده بودند چه که در مدت حرکت و مسافرت مولای محبوب اداره امور ارض اقدس به عهده ایشان بود و نیز قادر بودند که جامعه را به سوی کمال رهبری نمایند.... در این باره حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه می فرمایند که : حضرتشان مظهر یک شخصیت بزرگ از لحاظ خدمت و فداکاری و نمونه یک قدوسیت عظیم در زندگی و بعد از حضرت عبدالبهاء بهترین مثل اعلای امر بهائی و جامع جمیع کمالات انسانی است که خداوند آن را در این ظهور برای ارتقای عالم به درجه بلوغ مقرر فرموده است . حضرت ورقه علیا گذشته از انتساب به سدره مبارکه شخصا دارای عظمت و ابهتی والا بوده و شخصیتی ممتاز در بین عائله مبارکه داشتند با وجودیکه به مدرسه

ای نرفته و جز در مکتب حضرت بهاءالله درسی فرا نگرفتند آثار قلمی ایشان که به نام دستخطهای حضرتش مطبوع و منتشر گردیده نشانه ای از علو مقام و سمو رتبه آن ورقه مبارکه است و به مدت سه سال در غیاب حضرت عبدالبهاء که در سفر اروپا و آمریکا تشریف داشتند همچنین به مدت ۹ ماه که حضرت ولی امرالله در حیف تشریف نداشتند با درایت و کفایت هر چه تمام تر جامعه بهائی را اداره فرموده و با دستخطهای مبارک خود محافل و حضرات ایادی و ناشرین نفعات الله را راهنمایی و ارشاد می فرمودند . آن حضرت علانق دنیوی را به کلی از صفحه قلب و ضمیر بزود و فکر ازدواج را به خاطر راه نداد و با عزمی راسخ به معاضدت برادرش برخاسته کمال مساعدت و خدمت را نسبت به او نمود و ایام حیات را در سبیل امر اب جلیلیش مصروف داشت در تمشیت امور منزل فی الحقیقه بیمانند بود و در تنظیم و ترتیب مراوده و تشریف نفوس به حضور پدر و برادر بزرگوارش بذل همت می فرمود و در رفع حوائج یومیه حضرت بهاءالله همواره می کوشید و در رفتار و کردار آیت محبت و احسان و سخاوت بود و بر اثر ابراز این صفات و سجایای حمیده آن حضرت یکی از مقدسترین طلعاتی است که با دوران حیات حضرت بهاءالله و امر جلیلیش ارتباط و بستگی تام دارد . حضرت ورقه علیا هرگز برای تعلیم و تعلم به مدرسه ای نرفتند و

جز در مکتب حضرت بهاءالله درسی نیاموختند و تمام عمر پر برکت خود را صرف رفاه و آسایش عائله مبارکه و خدمت به امرالله نمودند و تا آخر عمر مجرد زیستند و تن به ازواج ندادند تا بیشتر و بهتر و آزادتر بتوانند به خدمات ارزنده خود ادامه دهند . و بالاخره آن طیر حدیقه بقا بعد از گذشت بیش از هشتاد و پنج سال از سن مبارکش به تاریخ نهم ژانویه ۱۹۳۲ میلادی مطابق ۱۴ تیر ماه ۱۳۱۱ شمسی و شهر الکلمات ۸۹ بیانی به ملکوت ابهی صعود نمود و از رنج و محن این دنیای دون رهائی یافت . صعود حضرتش در حيفا واقع شد و مقام مقدسش را در کوه کرمل مرتفع و بر سنگ مقام مبارکش این جمله منقوش است:

ورقه المبارکه العلیا ثمره سدره المنتهی و سراج الملاء الاعلی
و بقیه البهء و ودیعتہ شقیقه عبدالبهء بهانیہ ۱۹۳۲ هنگامی که
صعود حضرت ورقه علیا واقع شد حضرت ولی امرالله در حيفا
تشریف نداشتند و تاثر از این حرمان در آثار مبارکه اش کاملاً
مشهود است از جمله در توقیع منیع مبارک که به تاریخ ۱۵ تموز
۱۹۳۲ شرف صدور یافته می فرمایند : هو الابهی

ایها اللمبتهلون من نار الفراق قسم به نیر آفاق که کبداین مشتاق
چناندر سوز و احتراق است که شرح نتوانم و از عهده وصفش بر
نیایم زیرا خبر فاجعه عظمی و فادحه کبری عروج علیا ورقه مقدسه

زکیه مطهره نوراً بقیه البهاء و ودیعه ثمره ازلیه سدره المنتهی و یگانه یادگار شجره طوبی روحی لمظلومیتها الفدا بسمع این بینوا فجاه رسید. و جمره محترقه در قلب این خسته دل ناتوان بیفکند و بنیان صبر بر انداخته و اشک حسرت چون سیل جارف از دیده منهمر ساخته فوا اسفا علی بما منعت عن الحضور والوفود و ساحتها حین خاتمه و عروجها الی ربها جسم لطیفش از سجن محن و بلائی متتابعه که ازید از هشتاد سال به مظلومیتی حیرت انگیز تحمل فرموده آزاد شد و از قید غموم و هموم برست و از آلام و اوجاع گوناگون نجات یافت و از عوارض این دنیای دنییه رهائی جست و بساط هجر اب بزرگوار و برادر نیک اختر محل پرورش را درهم پیچید و در بحبوحه فردوس مقر و ماوی یافت ... شرح صعود تشییع جنازه خانم اهل بهاء نه تنها در کتب و نشریات امری انعکاس عظیم یافت بلکه جریده النفر که از جراید وزین فلسطین بود در شماره ۷۰ سال ۲۹ چنین نوشت . تشییع جنازه مرحومه بهانیه خانم روز شنبه ۱۶ تموز ۱۹۳۲ یکی از ایام مهمه بود که بندرت شهر حیفای قبل از آن نظیرش را به خود دیده بود در آن روز احتفال عظیمی برای تشییع جنازه خواهر حضرت عبدالبهاء سیده بزرگوار پرهیزگار بهانیه خانم که در ۱۵ تموز یک ساعت بعد از نصف شب گذشته برحمت ایزدی پیوسته واقع گردید هنوز ساعت چهار و نیم از ظهر شنبه

نگذشته بود که صحن دارالضیافه بیت بهاء مملو از جمعیت تشبیح کنندگان گردید جمعیت مزبور مرکب از بزرگان و اعیان شهر حیفای و سانر بلاد فلسطین و رجال حکومت و هیات تفتیشیه و غیره بود ... خلاصه قریب دو صفحه از مطالب روزنامه دربارہ معرفی دیانت بهائی و شرح مقام ایشان است. حضرت ولی امرالله طی تلگرافی خبر استقرار رمس حضرت ورقه علیا را به اطلاع جامعه جهانی بهائی می‌رساند. ورقه مبارکه علیا بقیه البها و ودیعتہ از افق بقعه نورا متواری و بسدره المنتهی متصاعد و در اعلیٰ غرف جنان بر مسند عز بقا متکی چشم اهل بها گریان است و قلوب اهل وفا سوزان صبر و شکیب صفت یاران راستان است و تسلیم و رضا از شیم خاصان و مقربان ، اعیاد و جشنهای امریه اعزاز لمقامهای المحمود مدت ۹ ماه در شرق و غرب عالم بهائی بالکلیه موقوف هیکل نازنینش در بقعه مرتفعه جوار مقام اعلیٰ استقرار یافت شوقی (نقل از رحیق مختوم جلد ۲ ص ۶۲۰ و اختران تابان ص ۱۰۸)

زائرین ارض اقدس در مقامات متبرکه گنبدی مدور را می بینند که بر روی ۹ ستون مرمرین قرار گرفته و چون گوهری درخشان در آن مقامات علیا نمایان است و بر ضریح مبارکش با آب طلا این عبارات نوشته شده است : الورقه المبارکه العلیا ثمره سدره المنتهی

و سراج الملاء الاعلی بقیه البهء و ودیعتہ شقیقہ عبدالبهء بهانیہ ۸۹-

۳ ۱۸۴۶-۱۹۳۲ حضرت ولی امرالله می فرمایند :

مرقد حضرت ورقه علیا رمز بنان بیت العدل است پله های
مرقد مبارک به منزله محافل محلیه است و اعمده یعنی ارکان و
ستونهای مرقد به منزله محافل مرکزی روحانی و قبه مرقد که بعد
از نصب ارکان مرتفع می گردد به منزله بیت العدل اعظم است
(۱۹۹) حضرت ولی امرالله آن مرقد منور را آیت هنر نامیده اند .

مقام و مرتبت حضرت ورقه علیا

حضرت ورقه علیا بعد از حضرت عبدالبهء بهترین مثل
اعلای امر مقدس بهانی هستند و بعد از طلعات مقدسه مقامشان
ما فوق حروف حی و شهدا و ایادی امر و ناشرین نجات الله است .

(اختران تابان ص ۱۰۵) و بسا صعود

حضرتش که آخرین یادگار عصر رسولی بودند دوره ابطال پایان
گرفت القاب مبارکه ایشان عبارتست از :

الشقیقہ العزیز- بقیه البهء- ودیعه ثمره الله سدره المنتهی- یگانه
یادگار شجره طوبی - ورقه مقدسه زکیه مطهره نورا - ودیعتہ از
افق نورا - عرف قمیص منبر - الورقه التي تورقت من هذا الاصل
القديم - ورقه طیبیه طاهر محبوبه اهل بهاء و خانم اهل بها و ورقه
علیا-

حضرت بهاءالله ایشان را به یا ایتها الورقه المبارکه النورا مخاطب ساخته و حضرت عبدالبهاء او را یا الشقیقه العزیزه می نامید و حضرت ولی امرالله آن ورقه مقدسه را بقیه البها و ودیعه ثمره ازلیه سدره منتهی و یگانه یادگار شجره طوبی خطاب می فرمود: و حضرت بهاءالله خطاب به حضرت ورقه علیا می فرمایند: یا ایتها الورقه المبارکه النورا غنی و تغنی علی افنان دوحه البهائیه هذه الكلمه العلیا انه لا اله الا هو رب الاخره و الاولی قد جعلناک من خیره الاماء و اعطیناک مقاما لدى الوجه الذى ماسبقته النساء کذلک فضلناک و قد منساک فضلا من لسن مالک العرش و الثرى .
حضرت ولی امرالله در لوح قرن احبای آمریکا می فرمایند :

در جوار مقام حضرت باب محلی معین گردیده از برای قرار گاه ابدی ورقه مقدسه عظمی شقیقه عزیزه اخت حضرت عبدالبهاء ورقه نابته از اصل قدیم رانحه مشک ثیاب منوره بهاءالله که مقام عالی ماسیفته النساء از قلم عنایت به او عنایت شده و در ردیف نساء خالادات الصیت ازمان سابقه و بتولات ادوار ماضیه از قبیل ساره و آسیه و مریم عنرا و فاطمه و طاهره قرار گرفته که هر یک از آنها در ادوار ظهورات گذشته در میان جنس خود مقام و شهرتی بسزا داشتند. (نقل از اختران تابان ج ۲ ص ۸۰) حضرت ولی امرالله درباره ایشان چنین می فرمایند :

(قرن بدیع ج ۲ ص ۵۵)

دیگر خواهر هفت ساله حضرت عبدالبهاء است که در سنین بعد به همان عنوان ام بزرگوار یعنی ورقه علیا ملقب شد و خدمات گرانبهای آن ورقه نورا که تا آخرین لحظات پر انوارش در سن ۸۶ سالگی ادامه داشت مع مقام فخیم و عظیم انتسابش به اصل سدره الهیه آن وجود مبارک را در صف اول اماء جلیله این دور اعظم قرار داد . همچنین در توقیع مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۳۲ می فرمایند :

یا ورقه العلیا اگر در هر دمی صددهان بگشایم و در هردهانی صد هزار زبان ناطق سازم از عهده وصف و ثنای سجایای رحمانیه ات التی ما اطلع بها اجد الاالله بر نیایم و نمی ازیم مراحم و محبت بیکرانت را تعبیر و تقدیر نتوانم بجز معدودی که بر اعلی رفارف قدس جالسند و در حرم اقصی حول عرش کبریا لیلا و نهارا طائف و ازلبن سنا از انامل جمال ابهی مرزوقند نفسی در این دنیای دنیه کینونت مقدسه طیبه طاهره ات را نشناخته و درباره بلایا و مشقاتی که در تمام دوران مدت عمر وجود مبارکش تحمل فرموده چنین می فرمایند: (نقل از درج لئالی هدایت گوهر سوم ص ۵۲۶)

مدت حیات پر تطلطمش این لطیفه ربانیه دمی نیاسود وانی فراغت و آرامی نجست و نحواست در بدو حیاتش از حین طفولیت از کاس کوراشام بلیات و رزیای سنین اولیه مزبور امر اعظم الهی بنوشید و

در فتنه سینه حین در اثر تالان و تاراج اموال اب بزرگوارش تلخی فقر و پریشانی بچشید و در اسارت و کربت و غربت جمال ابهی سهیم و تزویر قطب شقاق و مرکز نفاق احداث شد بلائی لاتی لاتی در نهایت تسلیم و رضا تحمل فرموده از خویش و پیوند بگذشت و از مال و منال بیزار شد ... ای خانم اهل بهاء رفتی و شکست محفل ما هم محفل ما و هم دل ما قلم و لسانم از عهده شکر عجز است و از وصف سجایای حمیده ات قاصر ... ای حبیبان با وفا شایسته و سزاوار آنکه در جامعه پیروان حضرت بهاءالله اعزازا لمقامها المتعالی المنیع در مدت ۹ ماه در خاور و باختر اعیاد و جشنهای امریه بالکلیه موقوف گردد و مجالس تذکر و تعزیت در هر شهر و قریه به کمال وقار و روحانیت و توجه و خضوع و خشوع منعقد شود ... بنده آستانش شوقی همچنین می فرماید : این نفس مقدس بی مانند در این ظهور بدیع منیع بعد از سه ذات مقدس مبشر و موسس و مبین امر مبارک مافوق حروف حی و شهدا و ایادی و مبلغین و بانیان نظم بدیع بهائی قرار دارد . حضرت عبدالبهاء می فرماید : یا شقیقی الشقیقه در شب و روز به یاد تو مشغولم آنی از خاطر نمی روی فی الحقیقه بجهت خود ابداتاسف و متحسر نیستم ولی هر وقت ملاحظه صدمات شما را می نمایم بی اختیار اشک از چشم می ریزد . بهائیه خانم بعد از صعود جمال مبارک تنها وجودی بود که

می توانست حضرت عبدالبهاء را موجب تسلی باشد زیرا در تمام نوازل وارده بر ایشان شریک غم و اندوهشان بود و در هر مورد محرم رازشان به شمار می آمد و از خلال الواح مبارکه صریحا مستفاد می شود که این وجود مبارک در قلب مقدس مرکز میثاق جایگاهی بلندتر از ورقات دیگر داشته است و این است پاره نی از نصوص مبارکه درباره حضرتش ایتها الشقیقه العزیزه الروحانیه شب و روز به یاد تو هستم و چون به خاطرم گذری تاجر اشتداد یابد و تحسر تراید جوید غم مخور غم خوار تو منم محزون مباش مایوس مباش محصور مباش این ایام بگذرد انشاءالله در ظل جمال مبارک در ملکوت ابهی جمیع این غصه ها را فراموش می کنیم و جمیع این طعنه ها را به تحسین جمال مبارکش تلافی می گردد تا دنیا بوده است حزن و اندوه و حسرت و حرقت نصیب بندگان الهی بوده قدری فکر بکن ببین همیشه چنین بوده است لهذا دل بالطاف جمال قدم خوش کن و خوش باش و مستبشر باش...

خطاب بحرم (منیره خانم) می فرمایند: "حضرت اخت را به جان و دل و روح و قلب و فواد مشتاق و در لیل و نهار در حقیقت جان و وجدان مذکور و از فرقتش نتوانم نکری کنم زیرا آنچه نویسم البته در عبرات محو خواهد شد. به ورقه مبارکه این سفارش به خط مبارک مرقوم و مسطور ای ضیاء (والده ماجده حضرت غصن

ممتاز) در این سفر باید با دل خرم و روح و ریحانی محکم همدم حضرت شقیقه باثی شب و روز بکوش و بجوش و بخروش که سبب سرور قلب مبارکش گردی چه که در مدت حیات دمی نیاسود و در جمیع عمر آرام نگرفت چون پروانه حول شمع الهی پرواز می نمود جانی افروخته داشت و دلی از حرارت محبت الله سوخته .
 انتهی

در فاصله مابین صعود حضرت عبدالبهاء و ورود حضرت ولی امرالله به ارض اقدس امانتدار و صایای مبارکه و ثانیاً مدت نه ماه در غیبت و هجرت اولیه حضرت غصن ممتاز زمامدار جامعه بود که آثار بهیه و کلمات سنیه اش در خلال همان احوال سمت صدور یافت و عالم معارف الهیه بهانیت را به نوری تازه منور ساخت و در غیاب حضرت ولی امرالله ضمناً قدر و منزلت و مقام این ورقه مبارکه بر عالمیان هویدا گردید .

حضرت خانم در زمان حضرت ولی امرالله نیز همان وفا و صفا و محریمیت را نسبت به مقام ولایت داشتند که قبلاً نسبت به مرکز میثاق دارا بودند .

۳- ورقه علیا - خدیجه بیگم حرم حضرت اعلی

یکی دیگر از کسانی که به لقب ورقه علیا مفتخر شده اند خدیجه بیگم حرم محترمه حضرت اعلی می باشند که شرح حالشان را از کتب مختلفه امری باختصار نقل می نمایم .

خدیجه سلطان یا خدیجه بیگم دختر جناب میرزا سید علی فرزند میرزا زین العابدین و حاجیه بی بی در سال ۱۸۲۰ میلادی در شیراز متولد شدند و در ۲۲ سالگی به سال ۱۲۵۸ هجری (۱۸۴۲ م) به عقد ازدواج حضرت باب در آمدند . حضرت اعلی چند هفته قبل از اظهار امر به جناب ملاحسین ، به خدیجه بیگم القا کلمه فرمودند ، خدیجه بیگم بلافاصله اقبال نمودند و مراتب ایمان و ایقان را سریعاً طی کردند . خدیجه بیگم نحوه ایمان آوردن خود را چنین تعریف می کند ، در نیمه های شبی که اهل منزل همه در خواب بودند و منزل در سکوت مطلق فرو رفته بود آن حضرت از بستر خارج شدند و از اطاق بیرون رفتند . از آنجائیکه برگشت ایشان بیش از یک ساعت به طول انجامید . نگران شدم به جستجوی ایشان پرداختم ، در هیچ جا اثری از ایشان نیافتم ، چون چراغ اطاق بالا روشن بود متعجب شدم ، چه که اگر مهمان مهمی نداشتند در آن موقع شب بدان سمت منزل تشریف نمی بردند ، لذا از روی

کنجکاوای از پله ها بالا رفتم و مشاهده نمودم که آن حضرت در اطاق ایستاده اند و در حالیکه دستها به سوی آسمان بلند کرده اند ، با چهره بسیار نورانی و درخشان در حالیکه سیل اشک از چشمانشان سرازیر بود به مناجات مشغول هستند و یک شکوه و جلالی در آن دم از هیکل مبارک منعکس بود که سراسر بدنم به لرزه افتاد و قدرت حرکت از من سلب گردید از وحشت می خواستم فریاد بکشم ، در این حین حضرت باب با دست اشاره فرمودند که برگردم این اشاره مبارک مرا قوت بخشید تا به بستر خود برگردم ولی تا صبح خواب به چشمانم نیامد در این فکر بودم که آیا علت این تضرع بدرگاه الهی در آن موقع شب چیست ؟ و چه اتفاقی افتاده است ؟ و عامل درخشندگی آن صورت و شکوه و جلال آن حضرت چه بود ؟

صبح که برای صرف صبحانه وارد اطاق شدم با زیارت آن حضرت حالت شب قبل به من دست داد بدنم لرزه در آمد . حضرت باب که مشغول صرف چای بودند با ملاحظت فرمودند بنشینم و علت این اضطراب را سوال کردند و من جریان شب قبل و مشاهدات خود را بیان داشتم و عرض کردم ما با هم بزرگ شدیم دو سال است ازدواج نمودیم و در این خانه زندگی می کنیم ولی من اکنون در مقابل شخصی کاملاً متفاوت میبینم ، شما عوض شده اید ، این تغییرات

است که ذهن مرا مشغول کرده است و باعث اضطراب و نگرانی من شده است . آن حضرت با لبخندی فرمودند اگر چه مایل نبودند ایشان را در آن حالت ببینم ولی مقدر چنین بود که اتفاق افتاد و سپس ماموریت الهی خود را اظهار داشتند و به من ابلاغ کلمه فرمودند و من بلافاصله ایمان و ایقان خود را نسبت به مقام آن حضرت ابراز نمودم و سر بندگی در برابر ایشان فرود آوردم و سعی کردم زندگی خویش را در عبودیت و بندگی آن حضرت سپری سازم . بدین ترتیب این موهبت و افتخار نصیب خدیجه بیگم شد که نام ایشان به عنوان اول مومن به حضرت اعلی تا به ابد پایدار بماند . خدیجه بیگم چگونگی ایمان خود را به امر جمال مبارک چنین شرح داده اند :

" یک روز نبیل را به منزل دعوت نمودم و در پشت پرده با او به گفتگو پرداختم محض اینکه اسم من یظهره الله را که در بیان به ظهورش مژده داده شده از زبان او شنیدم . همان حالت آن شب در راه پلکان اطاق طبقه بالا در بیت مبارک به من دست داد ، اطمینان یافتم که آنچه را خداوند در سینه و عده فرموده ظاهر شده است ، بلافاصله به سجده درآمدم و آهسته گفتم ایمان قلبی مرا به حضور مبارک عرض کن در این احساس کوچکترین تردیدی نداشتم و با تمام قلب و روح ایمان خود را ابراز داشتم ."

حضرت بهاءالله بدفعات الواح عنایت آمیزی باعزاز حرم نازل فرمودند و اغلب به همراه الواح مبارکه ، مقداری اشیا متبرکه خود از قبیل کتاب ، انگشتر و دستمال به منظور سرور خاطر خدیجه بیگم عنایت می فرمودند که سبب می شد حرم مدتی در عوالم خوش روحانی بسر برند و غم جانگداز ایشان تخفیف یابد . خدیجه بیگم که سالیان دراز از فراق حضرت باب رنج کشیده بودند تنها آرزویشان زیارت جمال مبارک بود . حاجی سید علی فرزند جناب افنان کبیر از عمه بزرگوار خود (خدیجه بیگم) خواهش نمود واسطه گردند که حضرت بهاءالله با ازدواجش با فروغیه خانم دختر گوهر خانم حرم کاشانی آن حضرت موافقت فرمایند و حرم به او جواب دادند به شرطی که ایشان را در سفر به ارض اقدس همراهی نماید او را در منظوری که دارد مساعدت خواهد نمود چه که در آن دوران به علت مشکلات مسافرت ، بانوان فقط می توانستند به اتفاق یکی از بستگان نزدیک خود سفر نمایند و حاج سید علی تعهد نمود که عمه بزرگوار خود را در این سفر همراهی نماید تا به محضر جمال قدم مشرف گردند ، لذا حرم مبارک توسط منیره خانم سه تقاضای زیر را به عرض جمال مبارک رسانیدند :

۱- اجازه تشراف به حضور مبارک

۲- اجازه تعمیر بیت مبارک به صورتی که از شکل و هندسه اولیه

خارج گردد تا خاطرات زندگی حضرت باب در آن منزل ، تجدید و نمایان نباشد که حرم بتوانند در آن زندگی نمایند .

۳- استدعای برادر زاده خود حاج سید علی

جمال مبارک موافقت خود را با هر سه تقاضا ، طی لوح مبارکی به اعزاز حرم ابلاغ فرمودند .

حاج سید علی همینکه از موافقت حضرت بهاءالله و برآورده شدن آرزویش مطلع گردید ، به عهد خود وفا نمود و از طریق عشق آباد به ارض اقدس سفر کرد . خدیجه بیگم چون از مسافرت حاج سید علی مطلع شدند و دانستند که دیگر فرصت و امکانی برای زیارت جمال مبارک برایشان وجود ندارد آنچنان دچار حزن و اندوه شدند که بیمار گشتند و پس از پنج ماه و نیم بستری در تاریخ دوشنبه دوم ذیقعده ۱۲۹۹ (۱۵ سپتامبر ۱۸۸۲ م) در سن ۶۱ سالگی روحشان به ملکوت ابهی پرواز نمود و جسد ایشان در مسجد شاه چراغ در محلی موسوم به صدر الحفاظ استقرار یافت . خبر صعود حرم سبب حزن و تاتر خاطر جمال مبارک گردید . الواح متعدد و زیارت نامه ای به اعزاز حرم نازل فرمودند که ذیلا یکی از آنها را زیارت می نمایم قوله تبارک و تعالی :

هو المعزی المحزون

ان یا قلم انتک مصیبه کبری و رزیه عظمی التي ناحت بها اهل الفردوس الاعلی و الجنه العلیا بها صعدت الاحزان الی ان بلغت اذیال ردا الرحمن .

طوبی لقاصد قصد خدمتها فی حیوتها و زارها بعد صعودها و عروجها و لامه قصدت مقامها و تقربت الی الله بها . البها المشرق من افق غرتی الغرا و النور الظاهر اللانح من سماء اسمی الابهی علیک یا ثمره سدره المنتهی و الورقه المبارکه النوراء و انیسه من ابتسم بظهوره ملکوت البقا و ناسوت الانشاء. نشهد انک اول ورقه فازت بکاس الوصال فی الوثاق و آخر ثمره ثمره اسلمت روحها فی الفراق .

تمامی این زیارتنامه در آثار قلم اعلی جلد ۴ صفحه ۲۳۹ و کتاب منسوبان حضرت اعلی صفحه ۱۵۴ مندرج است .

جناب افنان در کتاب عهد اعلی درباره ازدواج ایشان می نویسد خدیجه سلطان بیگم حرم حضرت باب دختر آقا میرزا علی عموی مادر حضرت باب می باشند . مراسم عقد مزاجت حضرت باب با خدیجه سلطان بیگم در روز جمعه هیجدهم ماه رجب سال هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری قمری در منزل حاجی میرزا سید علی (خال اعظم) انجام گرفت . در کتاب محاضرات جلد دوم جناب

اشراق خاوری قباله ازدواج حضرتش را به نقل از کتاب عالم بهائی
چنین می نگارد :

صورت این قباله در صفحه ۶۳ مجلد پنجم عالم بهائی سال ۱۹۳۲-
۱۹۳۴ مندرج و موجود است و پس از حمد و صلوات چنین نوشته
شده است .

...مناحکه صحیحه شرعیه و مزواجه صریحه ملیه ... با لصیغه
العربییه و الفارسیه فیما بین عالیجناب مبادی آداب و عزت و سعادت
و سیادت انتساب سلاله السادات و النجبا العظام میرزا علی محمد
خلف الصدق مرحمت و غفران پناه جنت آرامگاه آقا میرزا محمد
رضا بزاز و علیا جناب خدارت ماب عصمت و عفت پناه شجره
سیادت و نجابت فاطمه الدورانی خدیجه الزمانی بلقیس مکانی عاقله
کامله بالغه باکره رشیده هی المسمات خدیجه سلطان بیگم بنت
مرحوم المبرورا المغفور الواصل الی جوار رحمه ربه الغفور آقا
میرزا علی الحسینی کلاهما شیرازی بصداق مبلغ دوپست تومان و
یکچارک ابریشم که یکصد و هشتاد متقال باشد ... تاریخ نگارش این
قباله این است "وقع نلک فی یوم الجمعه ثامن عشر شهر رجب
المرجب من شهور سنه ۱۲۵۸ ثمان و خمسین و مائین بعد اللالف
من الهجره النبویه."

به طوریکه در تاریخ حیات خدیجه بیگم مرقوم است بعد از ازدواج تا بعثت و عزیمت حضرت باب به مکه ، زندگی آرام و بی دغدغه ای را پشت سر گذاشته اند و حضرت باب در ظرف آن مدت در امور تجاری مداخلتی نمی نمودند و غالب اوقات صبح را در حجره خال در سرای گمرک می گذرانند و به تصفیه محاسبات گذشته در ایام تجارت در بوشهر اشتغال داشتند و عصرها را معمولاً به گشت و گذار در مزارع گود خزینه در شمال و دروازه کازرون در مغرب شهر می پرداختند و یا در مجالس وعظ و روضه حضور به هم می رسانیدند و ساعات بعد از غروب آفتاب را در منزل به تلاوت نماز دعا و تحریر مراسلات و محاسبات یومیه می گذرانیدند .

حضرت حرم بسیار مورد لطف و عنایت جمال قدم بودند و الواح متعدد و زیارتنامه مخصوص به اعزازش نازل گشته است .

جناب اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم جلد ۱ صفحه ۳۴۰ می نویسد :

چون خبر صعود حضرت حرم بساحت اقدس رسید بحر عنایت به موج آمد و زیارتنامه از قلم جمال قدم به اعزاز مشار الیه نازل و در آن این جمله مذکور قوله تعالی :

"اشهد ان فيك اجتمعت الايتان قد احيتك آيه الوصال في الاولى و اماتك آيه الفراق في الاخرى و در همین مقام می فرمایند که خداوند جمیع نفوسی را که در آن روز در عالم صعود کردند بر اثر صعود حضرت حرم همه را به حلیه غفران بیاراست و جمیع را آمرزید آیه مبارکه نیز از قلم مبارک نازل شده :

" ان الورقه العليا قد سمعت ندا سدره المنتهى و طارت اليها" و این آیه مبارکه را به امر مبارک جمال قدم میرزا محمد علی (ناقض اکبر) بر سنگی نوشت و به شیراز فرستاده شد تا بر سر قبر حضرت حرم نقطه اولی که در شاه چراغ شیراز واقع بگذارند این سنگ تا مدتی در بیت مبارک موجود بود تا پس از ساختمان مرقد مطهر حضرت حرم بر سر قبر گذاشته شود . وفات حضرت حرم در سال ۱۲۹۹ هجری قمری واقع و این سال در سنگ مزبور نیز منقوش است .

۱- مهد علیا - فاطمه خاتم حرم دوم حضرت بهاءالله

فاطمه خانم نام مادرشان ملك نساء و خانم که عمه حضرت بهاءالله بود و نام پدرش میرزا کریم نمد سباب است . نام ایشان را فاطمه بی بی خانم نیز ذکر کرده اند ایشان از طرفی دختر عمه هیکل مبارک و ضمنا حرم دوم می باشند خواهر ایشان مریم است که مخاطب لوح معروف مریم می باشد . فاطمه خانم قبل از ازدواج با حضرت بهاءالله ازدواج نموده و شوهر دیگری داشته اند ولی از نام و نشان ایشان و اینکه آیا اولادی هم از شوهر قبلی خود داشته اند یا خیر زکری در کتب تاریخی نشده است . ایشان به سال ۱۲۶۶ هجری قمری به شرافت عظمای ازدواج با هیکل مبارک مفتخر گردیدند و بعد از رهائی هیکل مبارک از زندان سیاه چال به اتفاق عائله مبارکه و سایر همراهان ساکن بغداد شدند . از این اقتران ۶ فرزند به وجود آمد ۴ پسر و ۲ دختر به نامهای میرزا علی محمد (ناقص اکبر) میرزا ضیاءالله - میرزا علی محمد - میرزا بدیع الله - ساذجه و صمدیه . فاطمه خانم ملقب به مهد علیا می باشند .

فاطمه خانم بعد از صعود حضرت بهاءالله به ناقضین پیوست و نهایت کینه و عداوت و دشمنی را نسبت به حضرت عبدالبهاء ابراز داشت و به سال ۱۳۱۷ هجری قمری دارفانی را

وداع گفت و گمنام و خسرہ الدنیا و الاخرہ از این جهان رخت بر
بست .

۲- مهد علیا - بی بی فاطمه

بی بی فاطمه که به بی بی صاحب نیز معروف است از جمله شیر زنانی است که در یزد وقتی خبر ظهور قائم موعود را از جناب وحید استماع نمود امر حق را لبیک گفته و با ایشان بیعت نمود حاج محمد طاهر مالگیری والد ارجمند ادیب طاهر زاده عضو فقید بیت العدل اعظم الهی در کتاب خاطرات خود از بی بی فاطمه با عبارت امته الله بی بی فاطمه مهد علیا که از مومنات دوره اول ظهور و زنی متحول و در ایقان و ایمان بی نظیر بوده یاد می کند .

بی بی فاطمه در بین طایفه نسوان از نظر ایمان و شجاعت شاخص بود.

جناب فاضل مازندرانی نیز در کتاب ظهور الحق جلد ۳ صفحه ۴۷۱ ضمن شرح وقایع یزد و تشریف فرمائی جناب وحید به یزد از ایمان آوردن عده ای از علمای یزد یاد نموده و ذکری هم از بی بی فاطمه مهد علیا نموده که به همراهی پدرش از مریدان جناب وحید شد .

یکی دیگر از کسانی که به نام مهد علیا نامیده شده بانونی مومنه و مشتعل از احبای یزد بود که جناب محمد طاهر مالگیری پدر دانشمند فقید و عضو سابق بیت العدل اعظم الهی جناب ادیب طاهر زاده در کتاب تاریخ خود ایشان را بسیار ستوده و از او تعریفها نموده .

در مجله عندلیب سال ۲۴ شماره ۹۶ صفحه ۷ خانم دکتر مهری افغان طی مقاله ای تحت عنوان مقام زن در آثار حضرت اعلی دربارہ ایشان چنین می نویسند : هنگامی که در سال ۱۲۶۶ هجری قمری جناب وحید به شهر یزد وارد شدند و در مصلى بالای منبر رفته به ابلاغ امر مبارک حضرت اعلی پرداختند نفوس کثیری از علما و محترمین به امر جدید گرویدند حاجی بی بی صاحب که به نام بی بی فاطمه مهد علیا معروف بود و عده دیگری از نفوس مبارکه به امر آن حضرت ایمان آورده با جناب بعید بیعت کردند .

از بی بی صاحب با عبارات امته الله حاجیه بی بی صاحب که فی الحقیقه حین نفوس مومن و مقدسی در بین اماء الرحمن نبود و در اول ظهور به شرف ایمان فائز شده بودند یاد کرده است .

برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به منابع زیر مراجعه شود

شرح حال و آثار حضرت باب صفحه ۶۶۲

قاموس لوح شیخ جلد ۲ صفحه ۱۲۸۲

نفحات ظهور حضرت بهاءالله جلد ۱ صفحه ۶۴

خاطرات حسین آشچی

آل الله صفحه ۷۵

اقلیم نور صفحه

تذکره الوفا صفحه ۱۳۵

مجله پیام بهانی شماره ۳۰۳ صفحه ۴۲

لنالی درخشان صفحه ۱۲

۱- میرزا مهدی (برادر حضرت بهاءالله)

میرزا مهدی دومین فرزند میرزا بزرگ نوری و خدیجه خانم و برادر ننی حضرت بهاءالله بودند ایشان بعد از فوت برادر ناتنی خود (میرزا محمد علی) با عیال بیوه ایشان ازدواج نمودند و در سفری که به شیراز نمودند حدود سالهای ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۵ هجری قمری یعنی سه چهار سال بعد از اظهار امر حضرت رب اعلی صعود نمودند و معلوم نیست که آیا در شیراز مدفونند و یا طبق مراسم معمول آن زمان جسدشان را به نجف یا کربلا منتقل نمودند . حضرت بهاءالله چون به ایشان تعلق خاطر خاصی داشتند و بی نهایت مورد علاقه هیکل مبارک بود بعد از صعودشان نام او را بر روی فرزند خود غصن اطهر نهادند .

۲- میرزا مهدی - غصن اطهر (فرزند حضرت بهاءالله)

دومین اولاد ذکور حضرت بهاءالله از آسیه خانم میرزا مهدی است که ملقب به غصن اطهر می باشد .

ایشان به سال ۱۲۶۶ در طهران متولد شدند و چون در هنگام تبعید حضرت بهاءالله طفل صغیر بوده و بیش از سه سال نداشت و امکان مسافرت طولانی برایش نبود لهذا چنان صلاح دیدند که او را مدتی در طهران بگذارند ایشان به مدت ۷ سال در طهران در منزل منسوبین خود اقامت نمودند تا اینکه به سال ۱۲۷۶ هنگامی که به سن ده سالگی رسیده بودند در معیت فاطمه خانم مهد علیا حرم نوم جمال قدم که به طهران آمده بودند به بغداد تشریف بردند و بعد از هفت سال خانواده محترم خود را ملاقات نمودند و از آن به بعد قریب ۱۲ سال به معیت خانواده در سرگونی و تبعید از بغداد به اسلامبول و از آنجا به ادرنه و عکا شریک و سهیم بوده و مصائب لاتحصی را تحمل نمودند و مدتی نیز در قشله عکا کاتب وحی و واسطه فیوضات از عالم امر به عالم خلق بود .

نبیل زرندی در مثنوی خود درباره اش چنین مینویسد

گرچه اندر ظاهر از اطفال بود

لیک وجهش مشرق اجلال بود

در وفا و مهر و حلم و حوصله

متصف بر وصف ابهی یکدله

گر چه علم را رخس پر نور داشت

لیک دست قدرتش مستور داشت

به سال ۱۲۸۰ که تبعید عانله مبارکه از بغداد به اسلامبول و ادرنه و عکا واقع شد حضرت غصن اطهر کاتب وحی جمال مبارک بودند و خطی بسیار زیبا داشتند تنها عکسی که از ایشان در دست است مربوط به دوران ادرنه می باشد که در آن موقع سن مبارکش در حدود ۱۸ یا ۱۹ سالگی بوده و از حیث صورت و سیرت فوق العاده به حضرت عبدالبهاء شبیه بوده اند .

و در ایام مبارک احبا فوق العاده منجذب اخلاق و اطوار ایشان بوده اند .

چنانچه از نبیل زرندی نقل شده است : در سال آخر توقف هیکل مبارک حضرت بهاءالله در ادرنه من به حضور مبارک رسیدم و پس از آن با حضرت غصن اطهر از نزدیک معاشر شدم و از بیاناتش اثمار بدیعه چیدم و انوار الهیه را در سیمای ملکوتی آن حضرت مشاهده کردم .

هر که دیده است حسن او با آن بیان

قدرت الله را در او دیدی عیان

در ایام اقامت در عکا که از جمادی الاولی سنه ۱۲۸۵ هجری قمری شروع شده بود غصن اطهر اغلب اوقات به دعا و راز و نیاز می پرداخت و گاهی نیز حسب الامر الهی به نوشتن آیات و نگارش وحی مشغول می شد چون کاتب وحی بود و مورد عنایت و الطاف پدر بزرگوار .

حضرت ولی عزیز امرالله روحی لتربته الفدا در لوح قرن گادپاسزبای صفحه ۲۴۲ راجع به صعودشان چنین می فرمایند (ترجمه) در بحبوحه این بلایا و رزایا مصیبت دردناک و ناگهانی دیگری رخ گشود که بر احزان و الام مبارک بیفزود و آن عروج نفس مقدس جناب میرزا مهدی غصن الله الاطهر برادر بیست و دو ساله حضرت عبدالبهاء و کاتب وحی الهی بود . این ذات مقدس در ایام صباوت پس از مراجعت حضرت بهاءالله از مهاجرت کردستان از طهران به بغداد منتقل و به اب بزرگوارش ملحق گردید و از آن تاریخ به بعد در نفی و سرگونی جمال اقدس ابهی مصاحب و همراه و تا آخرین دم حیات با غربت و کربت و اسارت و مسجونیت آن طلعت احدیت شریک و سهیم بود . این غصن ریان و سدره سبحان

هنگام غروب در حالی که بر فراز بام قشله مثنی می فرمود و به روش معهود به توجه و مناجات به ساحت حضرت معبود مالوف و در دریای انکار مستغرق بود از غایت جذب از خود بی خود شد و از حفره ای که جهت روشنائی حجره زیرین تعبیه شده بود به زیر افتاد و هیکل اطهرش با صندوق چوبی که در همان حجره تحتانی قرار داشت تصادم نمود و اعضا و اضلاع صدمه شدید یافت . در اثر این حادثه پس از مضمی بیست و دو ساعت طیر روحش به معراج قدس علیا پرواز نمود و در رفارف اسنی لانه و آشیانه ساخت و آن رزیه کبری یوم بیست و سوم ربیع الاول ۱۲۸۷ هجری (مطابق با ۲۳ ژوئن ۱۸۷۰ میلادی) اتفاق افتاد و آن ساذج وفا در لحظات اخیر حیات از ساحت اقدس رجا نمود که جان مقدسش چون فدیة نی در سبیل تحقق آمال دوستان قبول و به ارادات خفیه الهیه ابواب سجن و لقا بر وجه اهل بهاء گشوده گردد .

درباره شهادت حضرت غصن الله الاطهر فاضل فقید ارجمند جناب اشراق خاوری در رحیق مختوم چنین مرقوم می دارند :

باری با وجود همه وسائل رخائی در امور حاصل نشد و از بیانات مبارک این طور بر میاید که فدائی برای فتح باب سجن لازم است و چون مرسوم غصن اطهر این بود که غالباً طرف عصر برای تحریر وحی به حضور مبارک مشرف می شدند و پس از فراغت از تحریر

وحی به بام قشله تشریف برده در نهایت انجذاب به مناجات مشغول می شدند در حالتی که گاهی متوجه دریا و وقتی متوجه صحرا بودند. از قضا روزی به حضور مبارک مشرف شده و حاضر بودن خود را برای تحریر آیات عرض نمودند جمال قدم فرمودند امروز روز نزول آیات نیست لذا شما به بام رفته و به مناجات مشغول شوید . چون غصن اطهر به امر مالک قدم به بام تشریف برد و در غایت توجه ماشیا به تلاوت مناجات پرداخت از قضا از غایت جذب از خود بی خود شد و حکمت بالغه الهی چنین اقتضا نمود که آن گل نورسته بوستان الهی در عنفوان جوانی قصد معارج علیا نماید ، لذا از روزنه ای که آفتاب به محبس اطهر می تابید به زیر افتاد و فرق مبارکش شکافته شد و دم جاری گشت .

چون عائله مبارک بر این حادثه مولمه آگاهی یافتند حضرتش را به اتاق قشله آوردند و چون بنیه ضعیف بود قادر به حرکت و تشرف به حضور اب بزرگوار نبود ، لذا جمال قدم جل ذکرة الافخم به بالین ایشان تشریف آورده و بیانات مبارک در آن موقع مبنی بر لطف و عنایت و نوازش و مقبولیت این فدائی بود . باری حضرت غصن اطهر پس از سقوط قریب به ۲۲ ساعت دیگر در این جهان خاک تشریف داشتند و بعد به عالم بالا و جهان ملکوت مرغ روحش مقارن غروب ۲ ربیع الاول ۱۲۸۷ هجری قمری بیست و سه جون سنه

۱۸۷۰ میلادی در حالتی که از سن مبارکش بیش از ۲۲ سنه نمی گذشت پرواز نمود و چون غسل از تغسیل جسد امتناع نمود جناب آقا میرزا حسن عمو زاده جمال اقدس ابهی ایشان را غسل دادند و در بنی صالح مقر و ماوی یافتند . و بعدا به امر حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر فداه مقام انورشان تعمیر و آیه مبارک (یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه) بر لوح آن مقر اطهر منقوش شد و بر همین حال بود تا چند سال قبل اراده مطلقه حضرت ولی امرالله شوقی ربانی بر آن قرار گرفت که رمس اطهر غصن اطهر را با رمس مطهر مادرش آسیه خانم از مقر اولی به کوه کرمل انتقال دادند و این واقعه به تفصیل در توقیع حضرت ولی امرالله درباره انتقال رمسین نازل شده مذکور است .

سال قمری ۱۲۸۷ شروع شد ماه محرم الحرام و ماه صفر المظفر آن سال هم گذشت و ماه ربیع الاول آغاز شد . روزی چند گذشت تا شب جمعه ۲۳ ربیع الاول فرا رسید و در این وقت از سن مبارک غصن الله اطهر قریب ۲۲ سال می گذشت بنا به گفته نبیل زرندی چون از شب جمعه ۲۳ ربیع الاول سال ۱۲۸۷ ه . ق مقدار نیم ساعت گذشت حضرت غصن الله الاطهر حسب المعمول به محضر مبارک جمال قدم جل کبریانه شتافت تا به کتابت وحی مشغول شود . جما لمبارک فرمودند امشب با تو کاری نیست . بهتر است که به پشت بام بروی

و به مناجات مشغول شوی . غصن الله الاطهر از محضر مبارک خارج شد و به پشت بام رفته به تلاوت آیات مشغول شد روی بام مشی می فرمود و چشم از ماسوی الله پوشیده به قرانت قصیده عز ورقانیه که در سلیمانیه از لسان حضرت کبریائی جاری شده بود پرداخت ، انوار عشق سراپای وجودش را فراگرفت و شجره وجودش از نار محبت الهیه مشتعل گردید . ابیات قصیده ورقانیه را یکایک با لحنی شیرین و آوازی پست و حزین می خواند :

اجذبتنی بوارق انوار طلعه

لبز و غمها کل الشمس تخفت

خواند و خواند ، اشکش جاری بود و آهش سوزان . چشم از جهان بر بسته و به جمال حضرت کبریائی گشوده در روی بام جابجا روزه ها بود که نور افتاب و هوا از آنها به طبقه زیرین داخل می شد وسعت روزه به قدری بود که اگر پای کسی می لغزد بی اختیار تعادل از دست می داد و به زیر می افتاد .

غصن الله الاطهر در حین مشی که ابیات قصیده را می خواند به این بیت رسید که فرموده قوله تعالی:

بسطت بكل البسط لالقا رجلها

علی صدری و هذا من اول منیتی

مضمون این بیت عجیب سوز و گدازی بی سابقه در وجود غصن اطهر الهی ایجاد کرد ، صدایش می لرزید ، اشکش می ریخت ، چشمانش بسته بود و بی خبر از همه کاینات به مشی خود ادامه می داد و بیت مزبور را مکرر می خواند و میگریست . ناگاه در حال بی خودی که مستغرق دریای عشق بود پایش بلغزید و از روزن به زیر افتاد و مصداق کامل همان بیت مبارک شد که فرمود :

"بسطت بكل البسط لالقا رجلها علی صدری"

باری صدای سقوط در اطراف آن محل که جایگاه سقوط بود پیچید ، آل الله از استماع آن صدای مهیب مضطرب شدند ، هر کس از دیگری می پرسید این صدا چه بود ؟ همه از اطاق ها بیرون ریختند قیامتی بر پا شد . برادر ، خواهر ، قوم و خویش همه آمدند اطراف غصن الله را گرفتند .

اشکها جاری بود همه فریاد می زدند و ناله می کردند ... ناگهان مثل این که قیامت از نو به پا خاست مادر مهربان غصن الله بود که با حالتی زار و چشمی گریان و قدی خمیده و رنگی پریده خود را به

بالین نور دیده اش رسانید و چون نگر بست که پسرش غرقه در خون است ناله ای کرد و از هوش رفت .

غصن اطهر با آن همه ناتوانی و ضعف مادر را در آغوش گرفت . پس از مدتی منتسبین و حاضران هیکل مقدس غصن اطهر را از آن جا برداشتند و در میان بستر نهادند .

حضرت غصن اعظم ، عبدالبهاء عباس با چشم اشک بار به حضور جمال قدم مشرف شدند و چهره عبودیت بر خاک آستانش نهادند و خواستار شفا شدند ، جمال قدم و اسم اعظم به غصن اعظم فرمودند : "یا غصنی الاعظم دعه به ربه " یعنی کار او را به خداوند واگذار که هر طور حکمتش اقتضا می کند مجری می دارد . غصن اعظم سر تسلیم نهادند و دیگران را به رضای الهی متوجه ساختند .

نبیل فرموده که در این هنگام حضرت آسیه خانم مادر داغ دیده غصن الله الاطهر به حضور جمال مبارک مشرف شدند و سر به آستان عظمتش نهادند و عرض کردند پروردگارا امیدوارم که این قربانی را از من قبول فرمائی . جمال قدم آسیه خانم را مورد عنایت قرار دادند و به صبر و شکیبائی امر فرمودند .

آسیه خانم عرض کردند آن چه رضای جمال مبارک است همان مطلوب و محبوب است .

سپس از غصن اطهر پرسیدند که اگر میل داری و می توانی تورا به محضر جمال قدم ببریم و گرنه از ساحت اقدس در خواست شود که عنایت فرمایند و به بالین تو آیند .

غصن اطهر فرمود هر چه اراده جمال قدم باشد همان محبوب جان من است و مطلوب روان من .

ببینید تا اراده مبارک چه باشد ؟

چون مراتب را به حضور مبارک عرض کردند هیکل مبارک به بالین غصن اطهر تشریف بردند و او را به عنایات الهیه مستبشر داشتند و سپس امر فرمودند که همه حاضرین بیرون رفتند و تنها حضرت کبریا بر بالین آن دلداده راه وفا ساعتی تشریف داشتند .

دیگر خدا می داند که در آن احوال حق چه فرمودند و غصن الله الاطهر چه شنیدند .

به قول نبیل زرنندی

عاشق و معشوق باهم در عیان

گفتگو کردند بی نطق و بیان

کاندر آن جا راه نی بیگانه را

شاه خلوت کرد خلوت خانه را

پس از ساعتی جمال قدم جل کبریانه تشریف بردند ، بالاخره آن شب سپری شد . آری شب غم گذشت و صبح ماتم طلوع کرد .

جمال قدم دستور داده بودند که آن خبر وحشت اثر را در آن شب به احبای دیگر اطلاع ندهند زیرا راضی به ناراحتی احبا نبودند و چون شب گذشت و صبح طالع شد دستور دادند که آن واقعه را به اطلاع احبای الهی برسانند .

یاران الهی که خبر یافتند همه مجتمع شدند و رستاخیز عظیمی برپا شد ، همه چشمها دریای خون بود همه احبا به حضور حضرت غصن اطهر مشرف شدند و ناله و فغان داشتند .

غصن الله الاطهر همه را به صبر و شکیبائی و رضا به قضای الهی هدایت می فرمودند و از یکایک خداحافظی می کردند و عذر خواهی می نمودند . همه از این همه مواهب و الطاف غرق شرم و خجلت بودند . حالت غصن اطهر از همان حین سقوط بسیار وخیم بود ولکن عنایت جمال قدم ساعتها مهلت داد تا اهل حرم و احبا آخرین دیدار را

از غصن الاطهر به عمل آورند و این خود لطف و عنایت جمال قدم بود بر بندگان خود ...

باری جمال قدم جل جلاله به حضرت غصن الله اعظم فرمودند که بروید و از غصن اطهر عیادت کنید از طرف من به او بگویند که میل و آرزوی تو چیست ؟ آیا می خواهی تو را شفا بخشم و در این دنیا زنده بمانی ؟

اگر چنین است حق تو را شفا بخشد و عمر طولانی دهد . چون غصن اعظم پیام الهی را به غصن اطهر ابلاغ فرمودند چهره غصن الله الاطهر مانند گل شکفته شد و پس از اظهار محویت و فنا و عبودیت خالصانه به حضرت غصن اعظم گفتند که من آرزویی جز رضای الهی ندارم و لکن یک درخواست از محضر مبارک دارم و امیدوارم که به فضل و لطف خود آن را تحقق بخشد و آن این است که نبیل زرنندی و جمعی دیگر از احبای الهی که به قصد تشرف به حضور مبارک جمال اقدس ابهی از راه دور به عکا آمده اند به واسطه عناد اعدا و ظلم ستمکاران از موهبت تشرف به آستان مبارک محروم مانده اند و ستمکاران آنان را از شهر بیرون کرده اند و اینک به امید حصول تشرف مدتی است در خارج عکا در کوه و بیابان حیران و سرگردانند و منتظر ظهور رحمت بی پایان .

این بنده را از درگاه حضرت کبریا تنها تمنا آن است که ابواب سجن گشوده شود و مشکلات حالیه مرتفع گردد و نبیل زرندی و سایر یاران الهی به فوز لقا فائز شوند .

جمال قدم جل جلاله استدعای غصن الاطهر را قبول فرمودند و آیات مبارکات بسیار در آن ایام از قلم قدم درباره غصن الله الاطهر عز نزول یافت .

باری حضرت غصن الله الاطهر پس از سقوط از بام بیست و دو ساعت زنده بودند و پس از آن به ساحت قدس جانان طیران فرمودند . در میان قشله خیمه ای بر پا کردند تا جسد مطهر غصن اطهر را غسل دهند و پیراهن پر خون را از جسد مطهر بیرون آوردند و جناب آقا میرزا حسن آن پیراهم را بر سر نهاد و بوسید و بونید و گریه کرد .

همه احباب به گریه افتادند و میرزا حسن از شدت هیجان بیهوش شد و پس از آنکه حالت خود را یافت متصدی غسل بدن مبارک حضرت غصن الله الاطهر گردید .

باری پس از غسل و تکفین جسد مطهر غصن اطهر را به قبرستان معروف به نبی صالح که در شمال عکا بود بردند و دفن کردند و به محض آن که جسد مطهر را در قبر نهادند زلزله خفیفی رخ داد .

نبیل زرنندی می گوید که من و اسم الله المهدی و آقا محمد علی (علی بعد نبیل) در ناصره بودیم که دیدیم زلزله شد ولی خفیف بود و مدت سه دقیقه طول کشید و همه مردم مضطرب بودند و بعد که خبر صعود حضرت غصن اطهر در ناصره به ما رسید علت اصلی را دانستیم (نبیل و همراهانش در آن ایام اجازه ورود به عکا نداشتند و آن ها را ماموران دولتی از عکا خارج کرده بودند .)

جمال قدم جل جلاله فرمودند که اهتزاز زمین به واسطه آن بوده که ودیعه الله و امانت الهیه به او سپرده اند ...

طولی نکشید که ابواب سخن مفتوح شد و موانع به کلی مرتفع گردید و احبا به محضر مبارک مشرف می شدند و این همه بر اثر فدا شدن حضرت غصن الله الاطهر بود . در همین سال ۱۲۸۷ بود که هیکل مبارک از قشله عکا خارج شدند .

حسین اشچی در خاطرات خود می نویسد : (۱۷۱)

خضوع و خشوع و توجه و مظلومیت ایشان فوق تصور عقول بشری بود و چند سالی سنشان از سرکار آقا روح ماسواه فدا کوچکتر بودند ولی قامتشان قدری مرتفع تر و همیشه در حضور جمال مبارک به تحریر نزول آیات مشغول و چون باب لقا مسدود بود همیشه در بالای بام قشله به مناجات مشغول می شدند یعنی قبل از

غروب چون از مشغولیت تحریر آیات فراغت می یافتند تشریف می بردند بالای قشله ، فوق محل اقامت ، که حیاط خانه و نزدیک محل طبخ بود ، منغذی در وسط بود در حالت مشی و خرام و شدت عالم مناجات و توجه به ملکوت ابهی چون به آن منغذ رسیدند و روی مبارکشان به عالم بالا بود از وسط منغذ در حیاط خانه به روی سنگ های صلب افتادند و از هیبت صدا و ناله جمیع از اطاق ها خارج گشتند و دست تحیر از قضا و تقدیرات الهی بر سر زدیم در آن حین جمال قدم جل کبریانه از اطاق بیرون تشریف آوردند ملاحظه و فرمودند که آقا چه کردی چه شد افتادی افتادی معروض داشتند که من همیشه در بالای بام به قدم شمرده بودم و ملتفت بودم که به آن منغذ می رسم ولی امشب قضا و قدر چنین شد که از خاطرم رفت ، بعد آن هیکل نازنین را وارد اطاق خودشان نمودیم و طبیب حاضر نمودیم . شخصی بود از اهالی ایتالیا و هر چه مداوا نمود نتیجه حاصل نشد (چون قضا آید طبیب ابله شود) و جمال مبارک روحی الاحبانه الفدا فرمودند آقا چه می خواهی بگو . عرض نمودند که رجا دارم باب لقا فتوح شود از برای احبای الهی ، فرمودند انشاءالله آنچه از خدا می خواهی خدا عنایت می کند و با آن حالت ضعف و درد و الم و ناله و مظلومیت که قوه تقریر و تحریر ممکن نیست که وصف نماید هر کس وارد می شد با نهایت لطف و مهربانی و معذرت می

طلبیدند و احبا چون به عیادتشان مشرف میشدند می نشستند و همیشه می فرمودند که من خجالت میکشم شماها نشسته و من خوابیده ، باید ببخشید .

باری از یان قسم بیانات حزن انگیز که جگرها را مشکب مینمود و از وقت افتادن تا صعودشان تقریبا ۲۴ ساعت طول کشید .

بعد از اتمام غسل و کفن آن طیر الهی را در جوف تابوت تازه ای نهادیم ، باری اهل سرانق ابهی و احبای الهی در آن حالت چه نمودند و چه به دوش گرفتند صیحه و ناله به عنان آسمان رسید و قیامتی برپا شد و با حالت توجه و توسل و به عزت و سکون در خارج قلعه عکا در بنی صالح آن وجود مقدس استقرار یافت و تسلیم شد و حال آن مرقد مطهر را حضرت مولی الوری دورش آهن زدند و چند نفر از قبرا احبا در جوف آن دایره می باشد و سنگی که بنا شده به خط مرحوم جناب مشکین قلم علیه بهاء الله الابهی (یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه) بعد از رجوع رمس مطهرشان به قشله حین ورود زلزله به ظهور رسید که کل آگاه شدند .

رمس حضرت غصن اطهر را پس از صعودشان در قبرستان نبی صالح مدفون ساختند و شانزده سال بعد هم آسیه خانم ام گرامی آن

حضرت را در همان گورستان مدفون ساختند . سالها گذشت تا آنکه اراده مقدسه حضرت ولی امرالله شوقی ربانی جل سلطانه بر حسب مشیت الهیه بر آن قرار گرفت که رمس حضرت آسیه خانم و حضرت غصن الله الاطهر را از قبرستان مطمور عکا به دامنه جبل الرب کوه کرمل منتقل فرمایند شرح این موضوع را حضرت امه البها روحیه خانم ایادی امرالله در کتاب گوهر یکتا مرقوم فرموده اند در آن ایام پس از انتقال رمسین اطهرین از عکا به کوه کرمل توقیعی مفصل و منیع از قلم هیکل مقدس حضرت ولی امرالله جل سلطانه نازل گردید و انتشار یافت که در بین یاران به لوح انتقال معروف است . تاریخ صدور این توقیع منیع چهاردهم شهر المسائل سال ۹۶ بدیع مطابق ۲۵ دسامبر سال ۱۹۳۹ میلادی و سال ۱۳۱۸ ه . ش است هیکل مبارک در این توقیع منیع درباره مقام رفیع حضرت آسیه خانم و غصن الله الاطهر شرحی مبسوط بیان می فرمایند و الواح منیعه جمال قدم را که به اعزاز آسیه خانم و غصن الله الاطهر نازل شده ذکر فرموده اند و الواح منیعه حضرت مرکز میثاق را مندرج ساخته اند و داستان انتقال رمسین را مشروحا و با جلال و ابهتی عظیم بیان فرموده اند .

قسمت هایی از توقیع حضرت ولی امرالله مورخ ۱۴ شهر المسائل

احبای الهی و اماءالرحمن برادران و خواهران روحانی در ممالک شرقیه ملاحظه نمایند .

یا حزب الله فی المدن و الدیار مژده باد مژده باد که در این روز فیروز و عصر جهان افروز با وجود تتابع محن و بلایا و شدائد و رزایا که در این سنوات اخیره بر ارض اقدس هجوم و نزول نموده و حدوث انقلاب اعظم و وقوع جنگ و قتال شدید بین دول و امم به تقدیرات جمال قدم و تائیدات موعوده اسم اعظم و قوه نافذه دافعه آن محیی رمم رغما لانف الناقضین الناکثین دو رمس اعز اشرف حضرت غصن الله الاطهر سلیل البهاء و المخلوق من نور البهاء و کنزه و ودیعته فی هذه الدیار و مخدره کبری الورقه العیا صاحبه البهاء ام حضره عبدالبها > محفوظا بالرعايه الالهيه و مشمولاً بالعنایات السماویه از بقعه متروکه مهجوره نبی صالح به آرامگاه ابدی در دامنه جبل کرمل منتقل گردید ...

ای ستاینندگان غصن اطهر الهی و علیا ورقه سدره عز صمدانی لسان و قلم این عبد ضعیف قاصر و عاجز است از تقدیر مقامات ممتعه عالیه آن دو ودیعه الهیه و ذکر مراتب تقدیس و تنزیه و بیان محامد و نعوت آن دو لطیفه ربانیه طوفان بلایا و زویعه رزایا که از بدو طلوع فجر هدی در موطن اقدس جمال ابهی غصن شهید دوحه بقا و ام ملکوتی اهل بها را احاطه نمود. وصف نتوانم و از عهده ذکر

مراتب صبر و سکون و مظلومیت و شفقت و سمو منقبت آن دو نفس
نفیس بر نیایم ...

آن غصن زیبا و ورقه علیا در بحبوحه بلا رخ بر افروختند و چون
پروانه حول شمع بها بسوختند و بساختند . ساغر کدر آشامرا اسوه
به و حبا لجمال و طلبا لرضانه مالا مال نوشیدند و سود بیکران بردند
و اکلیل موهبت کبری بر سر نهادند الی ان تم المیقات و ظهر ماکان
مذکورا فی کتب الانبیا و مسطورا من القلم الاعلی فی صحائف عز
بدیع . آن غصن رعنا و ورقه مظلومه منبته از سدره وفا و اهل
حریم کبریا در رکاب جمال ابهی به حصن عکارهسپار گشتند .

غصن جلال حنظل جفا را چون عسل مصفی بنوشید و از سد باب لقا
بر وجه اهل بها بنالید و بزارید شب و روز بر خدمت اب آسمانی
قیام نمود و راقم ایات وحی الهی گشت . از عالم و عالمیان چشم بر
بست و در بحر بیاناتش مستغرق شد . از هستس خود بیزار شد و به
جمالش دل بست رنجور و علیل گشت و عاقبه الامر در عنفوان
شباب متوجها الیه منقطعا عن دونه مستغرقا فی بحر کلماته متیمنا
بکلیته الفدا انجذابا الی ملکوته به مظلومیت بی منتهی خود را فدای
جمال ابهی نمود و تاج شهادت کبری بر سر نهاد و به این بیان
مبارک اعلی که از قلم اعلی صادر مفتخر گشت "هذا حین فیه
یغسلون الابن امام الوجه بعد الذی فدیناه فی السجن الاعظم"

و همچنین در یکی از مناجاتهای صادره از قلم نیر افاق روحی لرشحات قلمه الاعز فدای این بیان افخم نازل " سبحانک اللهم یا الهی ترانی بین ایادی الاعداء و الابن محمرا بدمه امام وجهک یا من بیده ملکوت الاسماء ای رب فدیت ما اعطیتنی لحيوه العباد و اتحاد من فی البلاد."

احیای عالم و اتحاد امم که از خصائص این دور اعظم است و اعلان وحدت عالم انسانی که اعظم و اول مبدا این امر اقوم است و سرآورده آن باید من بعد در قطب امکان پس از اتمام انقلابات حالیه جهان بر حسب نبوات انبیای عظام و بشارات مسطوره در الواح قیمه مالک انام مرتفع گردد از برکت شهادت غصن مقدس ریان جمال رحمن در عالم امکان تحقق خواهد یافت هم چنانکه در ادوار سابقه یعنی دور حضرت ابراهیم اسمعیل و در دور حضرت مسیح نفس مقدس آن حضرت و در دور فرقان حضرت سید الشهداء و در کور بیان حضرت رب اعلی روحی لرشحات دمهم الاطهر فدا حاضر و مهیای فدا جهت تطهیر و استخلاص اهل عالم گشتند و به قربانگاه فدا شتافتند . در این کور بدیع حضرت غصن الله الاطهر به فرموده جمال قدم و اسم اعظم جام شهادت را بنوشید تا باب لقا بر وجه اهل بها مفتوح گردد.

پیام بیت العدل اعظم الهی شیدالله بنیانه

۲۵ مارچ ۱۹۷۰ خطاب به عموم محافل روحانیه ملیه

دوستان عزیز: به مناسبت صدمین سال شهادت حضرت غصن اطهر مقارن با ۲۳ جون ۱۹۷۰ از قاطبه یاران الهی در سراسر عالم دعوت می شود که در اقامه دعا و مناجات برای احیا عالم و اتحاد امم همدم و هم قدم گردند .

در آن ایام که هیكل مبارک حضرت بهاءالله در یک صد سنه قبل در سجن عکا مسجون و به انواع محن و الام گرفتار بودند رزیه دردناک دیگری رخ گشود که بر مصائب هیكل قدم بیفزود و آن حادثه پر احتراق شهادت غصن نیر افاق و مصاحب مظهر نفس الله راقم آیات الهی میرزا مهدی غصن الله الاطهر می باشد نفس مقدس که در حین عروج روح پر انجذابش به ملکوت ابهی از اب بزرگوار خود رجا نمود که حیات وی چون فدیة ای در تحقق آمال دوستان و گشایش باب لقا بر وجه اهل بها قبول گردد . در لوح مبارکی که در آن ساعت پر حرقت از قلم مالک احدیت نازل گردید این بیان مقدس نازل هذا یوم فیه استشهد من خلق من نور البهاء اذکان مسجوناً بایدی الاعدا و گذشته از این رتبه اسنی و مقام اعلی هیكل وفا صعود آن غصن دوحه بقا را دارای آثاری و عمیق تر و انواری جلیل تر از نفس استدعای آن مستشهد فی سبیل الله شمرده و با این بیان احلی مقام او را ستایش می فرماید :

انک انت ودیعه الله و کنزه فی هذه الدیار سوف یطهر الله بک ما اراد و در مناجاتی که از قلم اعلی در شان آن جوهر محویت و فنا نازل این کلمات دریات مذکور: " ای رب فدیت ما اعطیتنی لحيوه العباد و اتحاد من فی البلاد " با این عنایات لانهایه مبارک معلوم می شود برای آن غصن الهی که چنین خلوص و حقیقتی از خود ظاهر نموده و چنین علو ذات و سمو منقبتی به منصفه ظهور رسانده و به تمام اشتیاق جان در سبیل محبوب ابهی فدا کرده چه مقام عظیم و رتبه اعلانی در امر مقدس الهی مقدر گردیده است. با توجه به این حرقت پر فرقت که ظهور و بروزش موجب ظهور آثار عظیمه و انوار بهیه در عالم وجود خواهد گردید. این هیئت انعقاد جلسات مخصوص دعا و مناجات را به اختیار محافل روحانیه محول می نماید تا هر نوع مقتضی دانند اقدام نمایند. در ارض اقدس مرکز جهانی امرالله اجتماع مخصوص بر مزار آن مستشهد فی سبیل الله در جبل کرمل بر قرار خواهد گردید و مراتب جانفشانی آن جوهر وفا که چنین سرمشق جلیل و متعالی از فداکاری و ایثار جان در سبیل محبوب امکان به اهل عالم اهداء نموده با تلاوت بیانات مبارکه اب بزرگوارش مورد تجلیل و تکریم قرار خواهد گرفت.

با تحیات مشتاقانه بیت العدل اعظم

درباره انتقال عرش مطهر حضرت غصن الله الاطهر حضرت ولی امرالله می فرمایند: انتقال عرش غصن اطهر با وجود اعتراض و احتجاج بدیع قبیح برادر و خلیفه ناقض اکبر به جوار مقام اعلی انتقال یافت و حضرت روحیه خانم در گوهر یکتا می نویسد : حضرت ولی امرالله شخصا تابوت غصن اطهر را بر شانه گذارده از خیابان مرآقد بالا می آوردند .

زیارتنامه حضرت غصن الله الاطهر صادر از قلم اعلی :

اقدس الابهی

هذا حين فيه يغسلون الابن امام الوجه بعد الذي فديناه في السجن الاعظم بذلك ارتفع نحيب البكا من اهل سراق الابهی و نوح الذين حبسوا مع الغلام في سبيل الله مالک يوم الميعاد في مثل تلك الحاله ما منع القلم عن ذکر ربه مالک الامم يدع الناس الى الله العزيز الوهاب . هذا يوم فيه استشهد من خلق من نور البهاء اذ كان مسجوناً بايدي الاعدا عليك يا غصن الله ذکر الله و ثنائه و ثناء من في جبروت البقاء و ثنائ من في ملکوت الاسما . طوبى لك بما وفيت ميثاق الله وعهده الى ان فديت نفسك امام وجه ربك العزيز المختار . انت المظلوم و جمال القيوم قد حملت في اول ايامك ما ناحت به الاشياء و تزلزلت الاركان . طوبى لمن بذکرک و يتقرب

بک الی الله فالق الاصباح. یا اهل الارض لا تجز عوا بما یزد علیکم
من القضا بل تذکروا کذلک امرتم من لدن ربکم العزیز العلام کذلک
قصصنا علیک یا ایها المذکور لدی العرش لتذکر ربک بین العباد
علی شان لایمنعک البلاد عن ذکر مالک الایجاد .

مضمون زیارتنامه حضرت غصن الله الاظهر به فارسی

اکنون زمانی است که در برابر رو ، پسرم را غسل می کنند بعد از
آنکه او را در سجن اعظم ، فدا کردیم. به خاطر این بلند شد فریاد
گریه از اهل سراقق ابهی و ناله و نوحه کسانی که با غلام در راه
خداوند صاحب روز میعاد ، در زندان بودند ، در این گونه حالتها ،
قلم از یاد پروردگارش که مالک امتهاست، باز نماند ، مردم را به
سوی خداوند عزیز بخشنده خواند .

این روزی است که در آن کسی که از نور بها آفریده شده ، شهادت
خواست ، در هنگامی که به دست دشمنان ، زندانی بود .

ای غصن خدا ، بر تو بادا خداوند و ثنای او و ستایش کسانی که در
جبروت بقا هستند و کسانی که در ملکوت اسمایند . خوشا به حال
تو به خاطر اینکه به میثاق خداوند و پیمانش وفا کردی تا اینکه فدا
کردم نفست را در برابر پروردگار عزیز مختارت تو مظلوم هستی .
قسم به جمال قیوم که در ایام آغاز زندگی کشیدی آنچه را که به

خاطر آن همه اشیاء ناله کردند و ارکان وجود ، به لرزه آمد .
خوشا به حال کسی که تو را یاد کند و به تو نزدیکی جوید به سوی
خداوند پدید آورنده صبحها . ای اهل ارض ، به سبب آنچه از قضا
بر شما وارد می شود ، زاری و شیون مکنید ، بلکه متذکر شوید .
اینچنین امر شدید از جانب پروردگار عزیز داناتان ای کسی که نزد
عرش ، مذکوری ، این چنین برای تو حکایت کردیم تا میان بندگان
، پروردگارت را به شانی یاد کنی که مردم دنیا تو را از ذکر مالک
وجود ، باز ندارند .

۳- میرزا مهدی- فرزند حضرت عبدالبهاء

یکی از فرزندان حضرت عبدالبهاء مهدی افندی نام داشت که در دوران کودکی وفات نمود و سال تولدش هم مشخص نیست و در کتب تاریخ حیات هیکل مبارک مانند حیات حضرت عبدالبهاء تألیف محمد علی فیضی و آهنگ بدیع شماره مخصوص پنجاهمین سال صعود و حتی کتاب نفیس و ارزنده یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء تألیف شهید سعید زنده یاد هوشنگ محمودی هم ذکری نشده است . میرزا مهدی به طوریکه قبلا در صفحات قبل ملاحظه شد نام یکی از برادران حضرت بهاء‌الله بود که در عنوان جوانی وفات نمود و حضرت بهاء‌الله از روی علاقه و محبت زیادی که به او داشتند نام فرزند خود را میرزا مهدی گذاشتند که به غصن اطهر در بین احبا مشهور است و چون ایشان هم بطوریکه در شرح حالشان خواهیم خواند در عنوان جوانی خود را فدای راحتی احبا و افتتاح ابواب سجن نمودند حضرت عبدالبهاء نیز نام این فرزند شان را مهدی گذاشتند که متأسفانه به علت بدی آب و هوای عکا در کودکی مریض شده و به علت عدم امکانات بهداشتی وفات نمودند .

۱- روح انگیز - دختر حضرت عبدالبهاء

یکی از صبایای حضرت عبدالبهاء که در دوران کودکی صعود نمودند و باعث تأسف شدید عائله مبارکه گردید روح انگیز نام داشت که احتمالاً در سنین ۵ یا ۶ سالگی در اواخر سنه ۱۳۰۹ هجری قمری برابر سنه ۱۸۹۲ میلادی از عالم خاک به عالم افلاک بر کشید و در قبرستان عمومی عکا به خاک سپرده شد محل این قبر که به شماره ۸ بدون ذکر نام او مشخص گردیده با سه بیت از اشعار جناب ورقای شهید که در مرثیه آن مخدره علیا سروده شده منقوش است

دریغ از آن نهال جاودانه

که بیرون شد زبستان زمانه

شبهانگ امشب از آهنگ جانسوز

زند در باغ ماتم این ترانه

اگر شد برگی از سدره بقا کم

بماند غضن ابهی سبز و خرم

گر چه بر روی قبر نامی از متوفی برده نشده ولی چون جناب ورقای شهید مرثیه و ترجیع بند مفصلی در تسلیت به آل اله سروده اند که عیناً در کتاب نفیس نغمه های ورقا صفحات ۴۵۲ و ۴۶۱ مندرج است هم انتساب اشعار منقوش بر روی سنگ قبر به جناب

ورقا محرز می گردد هم هویت صاحب قبر روشن می شود طبق نوشته جناب دکتر رفتی این مرثیه حدود یک سال پس از صعود جمال قدم سروده شده و در ضمن آن جناب ورقا شرح الام و احزان خود را از صعود روح انگیز خانم نیز ابراز داشته اند .

اگر شد نو گلی زین گلستان دور

بماند دائم این گلزار معمور

ضیائیه خانم دختر حضرت عبدالبهاء درباره او از خاطراتش می نویسد وقتی خواهر کوچکم روح انگیز متولد شد از اینکه او پسر نبود یاس و نومیدی مختصری وجود داشت حضرت بهاءالله فرمودند من او را از بقیه بیشتر دوست دارم شما نباید آرزو کنید که ای کاش او پسر بود . روح انگیز کوچولو حضرت بهاءالله را بسیار دوست می داشت و بعد از صعود آن حضرت قرین حزن و اندوه گشت و می گفت می خواهم از همان دری که ایشان به آسمان رفتند من هم بروم آیا ایشان از آن در نرفتند او می گفت متشکرم چون نمی خواهم رفتن رفتن به سوی ایشان را از همه چیز بیشتر دوست دارم او اغلب از عالم دیگر صحبت می کرد و گویی که هر لحظه به آن عالم نزدیک تر می گشت سال بعد از این تنگنای خاک به عالمی که آرزو داشت صعود نمود .

۲- روح انگیز - نوه حضرت عبدالبهاء

دومین فرزند ضیائیه خانم روح انگیز نام داشت که تقریباً همزمان با حضرت ولی امرالله در بیروت تحصیل می کرد بعد هم در لندن در معیت هیکل مبارک بود . بعد از صعود حضرت عبدالبهاء به اتفاق ایشان به ارض اقدس معاودت نمودند . روح انگیز با پسر خاله اش نیر پسر سید علی افنان ناقص مشهور که شرح بی وفایی و نقض عهد و بد قولیش با عمه اش حرم محترم و مبارک حضرت رب اعلی برای بردن ایشان به ارض اقدس در کتب تاریخی مدون است ازدواج نمود و طرد شد . خاله مذکور فروغیه خانم دختر گوهر خانم عیال سوم حضرت بهاءالله می باشد که در حقیقت خاله ناتنی روح انگیز خانم است . حضرت ولی امرالله تلگرافی می فرمایند: خواهر بزرگ این عبد سعی دارد وسائل چهارمین وصلت را با عائله سید علی فراهم سازد تا نوه سیدعلی به عقد پسر روحا در آید .

۱- فاطمه بیگم - والدہ حضرت اعلیٰ

والدہ حضرت اعلیٰ نامشان فاطمہ بیگم و فرزند میر سید محمد حسین می باشند کہ نسبتشان بہ حضرت امام حسین می رسد و از سادات حسینی شیراز بودند . پدر و مادر حضرت باب ہر دو از اہالی شیرزا و نسبت آنها بہ حضرت فاطمہ می رسید تا آنجا کہ تاریخ ثبت کردہ است آباء و اجداد ایشان از طرف پدر و مادر ہمہ در سلاک تجارت متمسک و در ردیف مردم محترم و از تجار خوشنام و مشہور شیراز بودند . با وجودیکہ سید محمد رضا پدر حضرت اعلیٰ در زمان کودکی حضرت باب فوت نمودند بہ طوریکہ در کتاب عہد اعلیٰ نوشتہ شدہ حضرت اعلیٰ او را بہ یاد نمی آورند و والدہ شان ہنوز بسیار جوان بود و شوہر دیگر اختیار ننمود و اوقات را صرف تربیت اولاد و عبادت می نمودند . حضرت بہاء اللہ در کتاب بدیع ایشان را خیر النساء نامیدہ و اطلاق این اسم را بر دیگران حرام فرمودہ اند و همچنین در قیوم الاسماء حضرت اعلیٰ دربارہ والد محترم خود می فرمایند " یا ام الذکر ان السلام من الرب علیک قد صرت فی نفس اللہ العلی فاعرفی قدر ولدک کلمہ الاکبر فانہ المسنول فی قبرک و یوم حشرک و انک قد کنت ام المؤمنین فی اللوح الحفیظ علی ایدی الذکر مکتوبا . نام والدہ حضرت باب فاطمہ بیگم بود . پدر فاطمہ بیگم جناب میر سید محمد حسین از

سادات حسینی و فرزند جناب آقا میرزا زین العابدین بود . مردم شیراز و بوشهر از میر محمد حسین کرامات بسیار روایت می نمودند . آقا میرزا زین العابدین فرزند دیگری داشت که نامش جناب میرزا سید علی بود . نامبرده والد حرم حضرت باب بود . بنابراین والده و حرم حضرت باب نختر عمو بودند . والده فاطمه بیگم (جده حضرت باب) سالها در کربلا اقامت داشت و والده مبارک نیز پس از شهادت حضرت باب در حدود سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) عازم کربلا گردیدند و تا پایان حیات در آن نقطه اقامت نمودند . ایشان سالها به مقام عظیم حضرت باب ایمان نداشتند تا به امر جمال ابهی جناب حاج سید جواد کربلانی معروف و همسر جناب حاج عبدالمجید شیرازی با نامبرده مذاکره نموده و ایشان ایمان یافته و به مقام عظیم فرزند بزرگوار خویش پی بردند و با نهایت ایقان در اواخر قرن سیزدهم هجری صعود نمودند .

برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به منابع زیر مراجعه

شود

خاندان افنان ص ۲۰

اختران تابان جلد ۱ ص ۲۱

عهد اعلی ص ۳۰

شرح حال و آثار حضرت باب ص ۷۰۱

۲-فاطمه بیگم-حرم منقطه حضرت اعلی

فاطمه بیگم دختر ملاحسین روضه خوان اصفهانی و خواهر ملا رجب علی قهیر و میرزا علی محمد سراج که از مومنین اولیه به حضرت باب بودند می باشد.

هنگام توقف حضرت باب در اصفهان بخواهش و توصیه منوچهر خان معتمدالدوله و برای اینکه خدمتکاران او از وجود حضرت اعلی در منزلش آگاه نشده و خبر اقامت ایشان به بیرون و به گوش علما نرسد که باعث دردسر و ضوضا بشوند دختری را برای انجام خدماتشان پیشنهاد نمودند و چون رفت و آمد دختری جوان به منزل مردی مجرد هر چند قائم موعود باشد اشکال شرعی داشت صیغه محرمیت بینشان خوانده شد ولی از اینکه آیا زفاف واقع شده یا خیر در هیچ کتابی به آن اشاره نشده ولی شرف انتساب ایشان به حضرتش مسلم و محرز است و بعد از شهادت هیکل مبارک ایشان اول اقامت در اصفهان را ترجیح داد ولی چون دچار صدمات بسیار شد، همراه برادرشان به بغداد رفت یحیی ازل با او ازدواج نمود ولی چون مورد مخالفت و ناسازگاری سایر همسرانش که تعداد آنها را تا ۱۴ نفر ذکر نموده اند واقع شد او را به سید محمد اصفهانی بخشید که این عمل او بسیار باعث ناراحتی مومنین

مخصوصاً حضرت بهاء الله گردید که چرا چنین جسارتی به ساحت مقدس حضرت باب گردیده است.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح می فرماید:

«اول وهنی که وارد شد در غیبت جمال قدم بوده و آن این بود که در حرم نقطه اولی آن ظالم بی وفا تصرف نمود و بعد چون مطبوع نفس خبیثه اش واقع نشد به خبیث دیگر بخشید نعوذ بالله از این عمل شنیع...»

(مآئده آسمانی جلد ۴ صفحه ۲۳۷)

جناب محمد علی فیضی در کتاب لنالی درخشان می نویسد:

میرزا یحیی (ازل) حرم ثانی حضرت نقطه اولی را مسماة به فاطمه دختر ملاحسین روضه خوان که در اصفهان با اصرار منوچهر خان معتمدالدوله جهت خدمت آن حضرت به عقد انقطاع در آمده بود تصرف نمود بعد او را به سید محمد بخشید.

(لنالی درخشان صفحه ۱۳۷)

محقق ارجمند دکتر محمد حسینی درباره ایشان در کتاب نفیس شرح حال و آثار حضرت باب می نویسد در ایام اقامت حضرت باب در اصفهان به توصیه و رجای منوچهر خان و استدعای ملاحسین روضه خوان اصفهانی (پدر ملا رجبعلی قهیر و میرزا علی محمد

سراج) فاطمه خانم دختر شانزده ساله ملا حسین مذکور برای مدتی به جهت پرستاری و انجام خدمات خصوصی بعقد انقطاع آن حضرت در آمد. چون حضرت باب قصد عزیمت از اصفهان فرمودند فاطمه خانم را مخیر نمودند که به شیراز رفته و در خدمت حضرت حرم باشد و یا در شهر اصفهان بماند. فاطمه خانم شوق اخیر را پذیرفت و با پدر و برادران خویش در اصفهان ماند. چند سال پس از شهادت حضرت باب فاطمه خانم به علت مظالم علماء اصفهان همراه برادرش ملا رجبعلی به بغداد رفت و یحیی ازل او را به ازدواج خویش درآورد و چون زنان ازل بنای مخالفت با فاطمه خانم را نهادند به فرموده حضرت عبدالبهاء در لوح حاج غلامحسین پس از چند روز یحیی او را طلاق داد و به سید محمد اصفهانی بخشید. حضرت بهاءالله در کتاب بدیع (صفحه ۳۷۹) و برخی دیگر از آثار مبارکه یکی از علل اصلیه رنجش خویش را از میرزا یحیی همین ازدواج او با حرم منقطعه حضرت باب دانسته اند. این عمل شنیع یحیی ازل آثار شوم بسیار داشت. از جمله سبب تزلزل برخی از بابیان گشت و اعتراض شدید والده حضرت باب را به دنبال داشت و سالها از موانع ایمان والده مبارک به امر بدیع بود. متأسفانه حرم منقطعه حضرت باب به تبعیت از برادرانش مقام حضرت بهاءالله را نشناخت و به مخالفت با آن حضرت نیز پرداخت

و لذا از اعداء امرالله محسوب گشت . فاطمه خانم ده ها سال پس از شهادت حضرت باب (و نیز قتل برادران خویش) حیات داشت و سرانجام بی آنکه فرزندی بر جای گذارد و در حالی که نابینا شده بود و در هشتاد و چهار سالگی در دسامبر ۱۹۱۶ در طهران در گذشت . قبر حرم منقطعه در امام زاده معصوم شهر طهران است . میرزا مصطفی کاتب ازلی که خود را به براون میرزا اسمعیل صباغ سدهی معرفی نموده و شاید همان سید آقا جان تالخونچه ای ازلی معروف به ملا مصطفی کاتب گوش بریده مذکور در ظهور الحق (جلد هشتم ، صفحه ۵۰۵) باشد ضمن نوشته ای که برای پروفیسور براون فرستاده تلاش نموده که اقدام شنیع یحیی ازلی یعنی ازدواج او با حرم منقطعه را انکار و تاکید کند که فاطمه خانم تنها با سید محمد اصفهانی ازدواج کرده است . این نوشته را دکتر سعید خان کردستانی پزشک و پژوهشگر ایرانی به جهت براون فرستاده و براون آن را در تاریخ پانزدهم سپتامبر ۱۹۲۲ از دکتر سمونیل سعید پسر دکتر سعید خان دریافت داشته است . در حاشیه صفحه ۶۶ نوشته میرزا مصطفی کاتب که اکنون در کتابخانه دانشگاه کیمبریج انگلستان حفظ می شود دکتر سعید خان کردستانی شرحی به خط خویش بدین مضمون نوشته که فاطمه خانم سالها در طهران بیمار او بوده و دکتر سعید خان از او در باب حوادث تاریخی مهم پرشهبانی

نموده و همه را ثبت کرده است . فاطمه خانم به نامبرده اظهار داشته که ازل او را تزویج نموده و یک ماه زوجه ازل بوده است . چون زنان ازل با وی آغاز ناسازگاری و ناسزاگونی کرده اند ازل او را به سید محمد اصفهانی بخشیده است .

طبق نوشته جناب اشراق خاوری :

ایشان به سن ۸۰ سالگی در حالیکه از هر دو چشم نابینا گشته بود دار فانی را وداع گفته و در امامزاده معصوم تهران مدفون است .

برای اطلاع بیشتر از شرح حال او منابع زیر مراجعه شود:

قاموس لوح شیخ نجفی جلد ۲ صفحه ۹۲۰

لنالی درخشان صفحه ۱۳۷

عهد اعلی صفحه ۲۱۸

۳- فاطمه بیگم - حرم سلطان الشهداء

یکی از کسان دیگری که نامش فاطمه بیگم می باشد حرم میرزا سید حسن اصفهانی مشهور به سلطان الشهداء می باشد البته فاطمه بیگم می تواند نام بسیار از کسان دیگر هم باشد ولی کسانی که به نحوی در امر مبارک معروف بوده و امکان اشتباه با دیگری شود مورد نظر است. ایشان فرزند میرزا هادی نهری و با سلطان الشهداء عمو زاده بودند مادر فاطمه بیگم خورشید بگم ملقب به شمس الضحی نیز از خاندان علم و روحانیات بود فاطمه بیگم بعد از وصلت با سلطان الشهداء مدتی کوتاه و تا قبل از شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء در اصفهان زندگی مرفه و آسوده ای داشت ولی بعد از شهادت آن نفس نفیس دچار زحمات و لطمات بسیار گشته مورد انیت و آزار اعداء واقع شوند حضرت عبدالبهاء در کتاب نفیس تذکره الوفاء ذکر خیر ایشان را نموده و شرح حال پروبالش را تشریح و از مقام و موفقش تمجید نموده اند از جمله می فرمایند. و از جمله مهاجرات حرم حضرت سلطان الشهداء امة الله المخزونه فاطمه بیگم است این ورقه مقدسه شجره الهیه از بدایت جوانی در سبیل امر الهی به بلایای نامتناهی گرفتار گشت (تذکره الوفاء ص ۱۷۰) اراده جمال مبارک به آن قرار گرفت که پیاس آنکه مصیبت و تحمل زجر و انیت به ارض مقصود سفر کند و ساکن

حرم قدس گردد و با وجودیکه فرزند محبوبش را نیز از دست داد
شاکر و صبور بود تا بالاخره اجل محتوم رسید و دار فانی را وداع
گفت.

(شرح حال مفصل این ورقه ذکیه در تذکره الوفاء ص ۱۷۰ و
اختران تابان جلد ۱ ص ۱۲۸ مفصلاً مسطور است.)

۴- فاطمه بیگم- شهیدی از یزد

دیگر از کسانی که به نام فاطمه بیگم مشهور است شیر زنی از خطه دارالایمان یزد است که شرح شجاعتش و همراهی او با اسرا از یزد به طهران در کتب تاریخی مسطور است. از جمله در کتاب کواکب الدریه جلد دوم نحوه شهادت او را چنین می نویسد:

اما قضیه شهادت شهدا هنزاه که سر حلقه آنها یک زن محترمه مظلومه نی بوده مسماء به فاطمه بیگم خواهر آقا سید محمد علی گزاز و از تمام قضایا دلسوزتر است و خلاصه اش به طرز خیلی مختصر این است که آقا سید محمد علی و آقا جواد صباغ در قریه هنزاه بودند که خبر شهادت حاجی میرزا رسید و آنها خیلی متأثر شدند و مردم از آنها خواهش کردند که بروند در نزد سید حیدر ملای انجا اظهار عقیده اسلامی نمایند شاید از خطر برهند آنها نیز قبول نموده چنان کردند و تا روز غره ربیع الثانی کسی تعرضی نداشت همین که در آن روز خبر بلوای ثانوی و وضوهای عمومی یزد در قرای اطراف انتشار یافت دوباره اهالی هنزاه به هوس آمدند و این آرزو از دو جهت تایید شد یکی مسافرت امام جمعه به سمت قری و تحریک مردم بر فساد و دیگر هجوم اشرار تفت بان جهات و هوس چپاول و یغماء بعد از ظهور این آثار مشارالیهما در چاهی که در خانه سید ولی خان بوده مخفی شدند مخدره فاطمه بیگم از شدت

تعلق به برادرش پیوسته چادر بر سر در کوچه ها گردش میکرد که نغمه مردم را شناخته در حفظ برادر بکوشد و او چنان خواهری بود که هنگام اسیری برادرش که چند سال قبل از آن او را به همین نام مذهبی از یزد به اصفهان برای ظل السلطان بردند سر زنجیر برادر را گرفته پیاده از یزد تا اصفهان که زیاده از دویست میل راه است رفت و در اصفهان هم سبب نجات برادرش شد و در این باب شعرهای جانسوز گفته است خلاصه زن مردانه نی بود و با برادرش تعلق عاشقانه نی داشت روز اول مردم به خانه آنها ریختند و اموالشان را بردند ولی زنهاشان مسرور بودند که مردها به چنگ اشرار نیفتادند. روز دیگر فاطمه بیگم زمزمه اشرار را شنید که اطلاعی از آن چاه یافته عازم جستجوی در آن مکانند فوری به آن دو نفر خبر داده و آنها تغییر مکان دادند اما خود فاطمه بیگم نزد زن برادرش و زن میرزا جواد اظهار میکند که من گمان دارم مرا بکشند و حتی گفته بود ممکن است تا فردا ظهر کار مرا بسازند همه میگفتند کسی کار به زن ندارد و شما به وهم افتاده اید ولی او یقین بر شهادت خود داشته و به گوش خود شنیده بوده که اشرار در قتل آن مظلومه با هم مشورت میکردند باری همان روز در صدد او بر آمدند و او چند مرتبه تبدیل محل کرد و به دست اعداء نیفتاد روز دیگر هنگام ظهری با زنها میگفت شما نترسید و اطفال را مواظبت

کنید و مرا حتماً خواهند کشت اما نمیدانم آن نامردهای بی حیا با جسد من چه خواهند کرد آیا بدن مرا برهنه میکنند یا به کشتن اکتفاء خواهند نمود هنوز این کلام به اتمام نرسیده بود که اشرار ریختند در خانه و او را گرفته از خانه بیرون کشیدند یکی از اشرار چادر را از سر او کشید و او التماس کرد اگر مرا میکشید چه کار به چادر و جامه من دارید آن احمق بی حیا جواب داد که چون شما زینت این طایفه هستید باید سر شما برهنه باشد میفرمایند ای مردم اگر شما مسلمانید و پیغمبر معتقدید پیغمبر جد من است و فرموده الصالحون لله و الطالحون لی اگر من بد هم باشم برای جدم باید مراعات کنید یکی جواب میدهد که پیغمبر جد شما نیست زیرا شما بابی شده اید بالاخره آن محترمه میفرماید اگر قصد قتل من دارید زودتر مرا خلاص کنید و بیش از این معطل نکنید در این وقت یک نفر شیعه خالص پیش آمده کاردی از کمر کشیده سر کارد را بر گلوی او میگذارد و با قوت تمام به گلوی آن مظلومه فرو میبرد و خون فواره کشیده از گلو و دهانش جاری شده و او هنوز با کمال مظلومیت برپای خود ایستاده بوده که مهدی نامی از اشرار تفت پیش آمده شکم او را از سینه تا ناف پاره میکند آن وقت آن مخدره بر زمین می افتد و شیعیان پاک طینت بر او هجوم میکنند و دین و ملک را در قتل آباد میکنند. هر کس با هر چه به دستش آمد ولو سنگی بود بر آن

مخدره زد و بعد از شهادت جسد او را با ریسمان معلق به درختی
آویخته هیزم بسیار آورده و نفت زیاد بر جسد او و هیزمها ریخته
یک آتش نمرودی بر افروختند که از حرارتش عابرین در زحمت
بودند و این آتشی است که دودش الی الابد رویهای مرتکبین را سیاه
خواهد داشت ولی افسوس که انسان روی خود را نمیبیند و به این
سبب هرکسی از روی و خوی خود راضی و خوشنود است. خلاصه
ریسمان سوخت و آن جسد در میان آتش افتاد و آن روز و شب تا
فردایش آن جسد در میان آتش بود روز دیگر که آتتها خاکستر شده
بود مجتهد آنجا به مادر پیر آن مظلومه اجازه داد که اگر چیزی از
استخوان او نسوخته مانده ببرند دفن کنند آن پیزن روز را جرأت
نکرد شبانه با دو سه نفرزن آمدند و گمان نداشتند که چندان اثری از
آن مانده باشد ولی بعکس تصور جسد را سالم دیدند به طوری که جز
سیاهی دود اثری دیگر بر آن نبود حتی مویهای او کاملاً سالم مانده
بود و او در آن وقت شهادت ۴۸ ساله بود پس جسد را به خانه بردند
و تمام شب مادر با دخترش مثل اینکه زنده است در راز و نیاز و
سوز و گداز بود و او را میبوسید و میبویید بالاخره جسد را شست
و شو داند به طوری که اثر دود هم زایل شد. صبحی این قضیه در
آنجا انتشار یافت و دسته دسته از زنهای مسلمین به تماشای آن جسد
آمده و آن را مثل ایام حیات تر و تازه دیده و میرفتند و بجهت مردها

حکایت می‌کردند عاقبت این قضیه دلیل بر اسلام و سیادت او شد و شیعیان باهوش در هر مجلسی گفتند معلوم شد این زن و فرزند رسول و شیعه خالص بوده که آتش او را نسوزانیده و این از معجزات پیغمبر است.

۱- سلیمان خان تبریزی

سلیمان خان تبریزی که داستان شمع آجینی و شجاعتش، زینت بخش صفحات تاریخ است و اقدام شجاعانه اش در انتقال رمس حضرت اعلی از کنار خندق بیرون شهر تبریز در آن برهه از زمان، حماسه آفرین شد، نام پدرش یحیی خان است و به کلاهدوز معروف بود و از اشراف و اکابر تبریز و در دستگاه عباس میرزا نایب السلطنه خدمت می کرد. سلیمان خان که چندان تمایلی به پرداختن به کار دولتی و در خدمت دستگاه بودن، نداشت از همه مناصب و مقام ها دوری گزیده، مدتی در عراق در جوار عتبات اتم اطهار مقر گزید و از طرفداران و دوست داران سید کاظم رشتی شد و بعد به واسط معاشرت و مجالست با دوستانش، ملایوسف علی اردبیلی و ملا مهدی خوئی از اصحاب اولیه به امر مبارک مؤمن گردید. به قصد همراهی و مساعدت به اصحاب قلع شیخ طبرسی به ایران آمد ولی واقع قلعه پایان یافته بود و به طوری که می دانیم و در تاریخ مسطور است، مأمور انتقال رمس مطهر حضرت اعلی گردید و در سنه ۱۲۶۸ که در بحبوحه کشتار بابیان بود، به آن طرز فجیع ولی با شکوه به شهادت رسید. شرح فداکاری و نحو شهادتش در بیش تر کتب تاریخی امری از جمله تاریخ نبیل، ظهور الحق، کواکب الدریه، تذکره شعرای قرن اول

بهائی، گانپاسزبای، خاطرات حبیب و چند کتاب دیگر نوشته شده است. ویلیام هاجر، نویسند کتاب دیانت بهائی آنین فراگیر در صفح ۴۸ کتاب خود می نویسد:

یکی از محبوسین سیاه چال که داستان جانبازی او در تاریخ بهائی فراموش ناشدنی است، جوانی به نام سلیمان خان بود که قبلاً در قسمت سواره نظام قشون سلطنتی خدمت می کرد، سلیمان خان بدون احساس ترس برای به دست آوردن جسد حضرت باب که پس از شهادت در کنار خندق تبریز انداخته بودند، جان خود را به خطر انداخته بود. هنگام شهادت وی، جلادان با چاقو حفره های متعدد در بدن او ایجاد کرده و شمعی افروخته در هر سوراخ جای دادند و بدین شکل او را در کوچه و بازار گرداندند، تا جان تسلیم نمود. در تاریخ فرهنگی ایران هیچ امری تا این حد مورد توجه قرار نگرفته است، زیرا شهادی از امتزاج عواطف عالیه روحانی و نمایشی از احساسات رقیقه انسانی بوده.

سلیمان خان که با گام های محکم، کوچه های پایتخت را طی می کرد، به آشنایان لبخند میزد و اشعار شعرای معروف فارسی زبان را زمزمه می نمود. وقتی از او سؤال شد که با این همه سرخوشی چگونه است که به رقص و پایکوبی نمی پردازی، وی با گردش آهسته به دور خود، رقص و پایکوبی به طریق اهل تصوف

آرزوی میر غضبان را برآورده کرد. ناگفته نماند که در کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی جلد ۱ صفحه ۲۵۴ الی ۲۵۶ که شرح حال و اشعار سلیمان خان را درج می نماید، می نویسد، پدر ایشان در قسمت لشکر عباس میرزا نایب السلطنه پدر محمد شاه صاحب رتبه و مقام بوده و سلیمان خان اعتنایی به مناصب دولتی نداشت، حتی پیشنهاد امیرکبیر را برای قبول خدمات دولتی نپذیرفت. از جمله اشخاصی که در آن ایام گرفتار شد و به شهادت رسید، حاجی سلیمان خان سابق الذکر است. شرح شهادت او را من شخصاً تحقیق کرده ام و به طوری که از جناب کلیم شنیدم در این اوراق مینگارم. جناب کلیم فرمود من در روز شهادت حاجی سلیمان خان در طهران در مجلسی بودم، میرزا عبدالمجید جمعی از اعیان طهران نیز حضور داشتند، ملا محمود نظام العلماء در آن مجلس رو به کلانتر کرده گفت: قتل سلیمان خان را بیان کن، کلانتر اشاره به میرزا تقی کدخدا کرده گفت: این شخص سلیمان خان را از مجلس تا مقتلش برده حاضرین از میرزا تقی درخواست کردند که واقعه را بیان کند، میرزا تقی گفت: حکومت به من امر کرده بود که ۹ عدد شمع تهیه کرده و نه محل بدن سلیمان خان را سوراخ کرده، در هر سوراخی شمعی فرو برم، ناصرالدین شاه به حاجب الدوله گفته بود که درباره اتهام سلیمان خان تحقیق کامل نماید و پس از تبرئه او را وادار کند

که از محبت بآب تبری نماید و در صورت امتناع او را به نحوی که خودش می خواهد به قتل برسانند. سلیمان خان گفته بود: مرا شمع آجین کنید و با طبل و نی در بازار بگردانید و آخر کار بدن مرا شقه کنید. همین عمل درباره او مجری شد و هر نیمه از بدن او از درروازه نو آویختند. میرزا تقی گفت چون شمع ها را آوردیم و خواستیم به بدن او فرو بریم، میر غضب در وقت سوراخ کردن بدنش، دستش می لرزید. سلیمان خان کارد را از دست میر غضب گرفته به بدن خود فرو برد و سوراخ کرد و به میر غضب گفت: چرا دستت می لرزد؟ این طور بدن مرا سوراخ کن. من ترسیدم که سلیمان خان به مأمورین و فرآشان حمله کند، اشاره کردم تا دست های او را از عقب ببندند. سلیمان خان گفت: هر جا من اشاره کردم سوراخ کنید. با اشاره سلیمان خان دو شمع در سینه او، دو تا روی دست هایش و یکی در زیر گردن و چهارتا در پشتش روشن کردند. صدای هیاهوی مردم و ریختن خون از زخم ها او را مضطرب ساخت، با کمال شجاعت و استقامت به اطراف نظر می کرد. چون کار شمع آجین تمام شد، سلیمان خان از جا برخاست، با قامتی راست مانند سرو خرامان به راه افتاد، از میان صفوف جمعیت می گذشت و می گفت: شکر خدا را که به آرزوی دل و جان رسیدم و تاج شهادت را بر سر نهادم، ببینید محبت باب چه اتشی در دل من

افروخته و دست قدرت او چگونه فدائیان خود را به میدان جانبازی می فرستد؟ یکی از شمع ها که نزدیک بود تمام شود، نظر سلیمان خان را جلب کرد به صدای بلند گفت: آن که این آتش را در قلب من افروخته کاش در این جا حاضر بود.

آن که دائم هوس سوختن ما میکرد

کاش می آمدو از دور تماشا میکرد

ابراهیم خلیل را چون در آتش انداختند گفت: یا نار کونی بردا و سلاما، اما سلیمان خان می گوید کاش آتش محبت او چنان شعله زند که سرا پای مرا بسوزاند.... میرزا نقی گفت: من نمی توانم تمام سخنانی را که سلیمان خان گفت بگویم و تأثیر عجیب بیانات او را در مردم شرح دهم، وقتی که وارد بازار شد مرور نسیم بر اشتعال شمع ها افزود، یکی از آن ها که رو به تمامی گذاشته بود، شعله اش به زخم رسید و گوشت بدنش را می سوزانید. اشتعال عاشقانه سلیمان خان افزوده گشت و شمع را مخاطب ساخته گفت: ای شعله سوزان بالاخره از کار فرو ماندی و تأثیر خود را از دست دادی دیگر شعله تو در من تأثیری ندارد، هرچه می توانی بکوش زیرا من از زبان شعله های تو مزده می شنوم و آوازی به گوشم می رسد که مرا به کوی محبوب می خواند، محبت او را در قلبم زیاد می سازد.... سلیمان خان در میان جمعیت می رفت و مانند سردار فاتحی در میان

قشون خود راه می پیمود. بدن مشتعل او مانند چراغی تابان در ظلمتی بی پایان نورافشانی می نمود و چون به مقتل رسید، مردم را مخاطب ساخته گفت: همه می دانید که این سلیمان دارای عشقی بود، فکر نمی کنید برای چه از آن همه نعمت و جلال دست کشید و به مشهد فدا می شتابد؟ این نیست مگر از محبت محبوب بی همتا. آنگاه رو به امامزاده حسن کرد و کلماتی چند به عربی گفت که معنی آن را ندانستم بعد به میر غضب اشاره کرد که به مأموریت خود مشغول باش. میر غضب بدن او را شقه می کرد و او تا جان در بدن داشت به مدح و ثنای محبوب خود مشغول بود.

مأخذ: درج لنالی هدایت گوهر سوم از صفحه ۴۵۴-۴۵۲

جناب فاضل مازندرانی در جلد ۳ کتاب ظهور الحق صفحه

۲۷-۲۳ می نویسد:

دیگر سلیمان خان پسر یحیی خان معروف به کلاهدوز از اشراف و اکابر تبریز و پیشخدمت مخصوص عباس میرزا نایب السلطنه و بعد از او پیشخدمت محمد شاه که طائفه بزرگی در آن بلد داشت و کوچۀ در قرب جوار مقام صاحب الامر به نامش مشهور بود، از آغاز جوانی رغبت به عبادت و میل معاشرت با اصحاب علم و فضیلت و نفرت از جاه و مقام و خدمات دولتی یافت، لذا مهاجرت به عراق عرب نموده، در جوار عتبات ائمه اطهار اقامت اختیار کرد

و در سلک محبین سید رشتی درآمد و سنینی چند در غایت زهد و تقوی زیسته، ایام و لیالی را در عبادت و کسب معرفت و فضیلت به سر برد و به واسطه دوستانش، ملایوسف علی اردبیلی و ملا مهدی خونی آگهی از امر بدیع به دستش آمده، در صف فدائیان و مؤمنین قرار گرفت تا چون هنگامه طبرسی مازندران به پا شد از کربلا به عزم نصرت اصحاب شتافت و موقعی به طهران رسید که امر قلعه ختام پذیرفت لذا همان جا بماند و بزوی عراقی که عمامه بر سر و قبای سفید طویل و عبای سیاه دربر داشت در انظار نمایان گشت و به امر امیر نظام تغییر داده کلاه و لباس نظام به او پوشاندند ولی قبول منصب دولتی نکرده، پیوسته با بایبان معاشرت و در امور مهمه مشارکت نمود و خصوصاً بقیه السیف اصحاب قلعه محبت و مساعدت کرد و گاهی در مسکن مور و نیش به طهران و گهی به تبریز در کوچه مذکور معروف هر نزدیک و دور زیست و در سنین قبل از مسافرت به کربلا و خصوصاً در این ایام پی در پی به محضر اقدس ابهی فرمود و مراودت و ارادت حاصل کرد و در ایام سجن چهریق با تغییر وضع و لباس، خود را نزد حضرت رسانده، به زیارت نائل گشت و نیز در سفر شهادت آن بزرگوار را از چهریق به تبریز آورده در ارگ نگه داشتند. هنگامی که هنوز ممانعت از رفت و آمد زائرین به محضرش نمودند در اغلب لیالی

تشرف به زیارت یافت و امیر نظام از احوال و اعمالش و از معاونت و مساعدتش با بابیه در مقدمات واقعه شهادت سبعة طهران و از اقداماتش برای استخلاص حضرت در تبریز مطلع شد ولی از جهت عزت و اعتبار و احاد طائفه به اقتدارش تعرض ننمود. سلیمان خان در تبریز چون مقدمات شدت را نسبت به حضرت مشاهده نمود، برق آسا به طهران بازگشت تا به واسطه عالی مقامان از بابیه و غیر هم طریق علاجی به دست آرد و حاجی معین السلطنه تبریزی بیان احوال آن شهید نامدار را نقل قول از برادر وی مشهور به خان عمو مقیم تبریز به این مضمون آورد که: او در سال ۱۲۶۰ به سفر حج رفت و در مکه به زیارت و ایمان باب اعظم فائز گشت و چون به تبریز عودت نمود، لباس سفید در بر داشت و بی پروا زبان به مدح و ثناء و تبلیغ امر جدید گشود و شهرت به نام بابی یافت تا در ایام حکومت حمزه میرزا وی را گرفته با مأمورین سواره به طهران گسیل داشت ولی مادرش حاجیه خانم که زن دلیری بود و حکمران، وی را محترم می شمرد به اندرون خانه شاهزاده رفته با شدت و تندگویی از او خواست که پسر را تسلیمش دهند و شاهزاده سوار از عقب بفرستاد تا سلیمان خان را از باسج به شهر عودت دانند و امر نمود که لباس سفید را ترک کرده، رخت رنگینی پوشد و همه روزه به دارالحکومه رود. پس سلیمان خان به این حال چندی

در تبریز به سر برد، آنگاه به طهران رفته، بماند و او را در آن شهر نیز خانه و اثاثیه زندگانی بود تا چون موقع صدور حکم قتل حضرت نقطه اولی رسید، جمال اقدس ابهی وی را احضار نموده مأمور کرد که چاپاروار خود را به تبریز رساند و هنگامی وارد گشت که واقعه شهادت عظمی واقع شد، پس فی الحال به باغمیشه پی دیدار کلانتر شهر که با یکدیگر سابقه دوستی داشتند رفت و کلانتر چون دانست که عزم وی بر بردن جسد حضرت است تدبیری نمود و حاجی اللهیار را که سردسته اشرار و ساکن در محله امیر خیز بود طلبید و بردن جسد مبارک را از او خواست و او متقبل گشت در ظلمت شب جمعی از رفقا را با دو تن از بابیان میلانی با خود مرافقت داده، جمعاً به کنار خندق شتافتند و قراولان همین که دسته حاجی اللهیار خان را دیدند، ترسیدند و بی صدا در کناری ایستادند و آنان شروع به انجام مقصود نمودند و چون چیزی برای حمل اجساد همراه نداشتند تنی از میلانی ها عبا بگسترد و دو جسد مطهر را به عبا پیچیده، به دوش خود برداشته، بردند انتهی.

نبیل زرندی به این مضمون نگاشت: سلیمان خان پسر یحیی خان چون از قصد میرزا تنی خان درباره حضرت اعلی مطلع شد از طهران با چند تن از جان گذشته، چاپاری به تبریز رفت تا در آن مقدمه حاضر شده خود را بر جمع زده ایشان را بیرون آرند و یا

خود نیز کشته گردند ولی وقتی رسیده بودند که آن حضرت شهید شده بودند و بعد از شهادت چون غروب شد آن اجساد را از میدان سربازخانه بیرون دروازه حمل نمودند و در کنار خندق گذاشتند و چهل تن سرباز را چهار قسمت کرده در دور آن ها از چهار سمت چاتمه زدند و به نوبت مشغول کشیک شدند و مأمور بودند که سه شبانه روز آن دو جسد را به همین منوال محافظت نمایند. چون شب اول به روز رسید قنسول روس مقیم تبریز با یک نفر مصور به خندق رفته، به همان نحو که افتاده بودند با سیاه قلم در صفحه بزرگی تصویر آن دو جسد را برداشت و به منزل خود مراجعت نمود و جناب حاجی علی عسکر همان یوم به واسطه قرابتی که با پیشکار آن قنسول داشت، آن تصویر را زیارت نمود و ذکر کرد که تا حال به احدی نگفتم، حال به تو می گویم که در موقع مناسبی از تاریخ برج نمایی و از جانب من به یادگار گذاری و فرمود: آن تصویر به نوعی درست برداشته شده بود که به محض ملاحظه وجه مبارکشان را شناختم، در پیشانی و خدین و شفتین، آثار رصاص نبود و لب های مبارکش تبسم می نمود لکن اعضاء مانند خانه زنبور مشبک و دو دست جناب انیس در دور آن جسد مظلوم و سرش بر پایین سینه آن حضرت قرار داشت و بعد از ملاحظه آن به منزل برگشته و در حجره را به روی خود بسته، چندی گریستم. باری روز

دوم وقت عصر جناب حاجی سلیمان خان وارد محله باغمیشه تبریز که بیرون شهر است شده، در خانه کلانتر که از سلسله عرفا و درویش بوده و با هم سابقه رفاقت داشتند منزل گرفت و از واقعه روز قبل اطلاع یافت و سرّ خود را با کلانتر به میان نهاد و گفت که حال کار گذشت و من امشب می روم و اجساد را می آورم و اگر نتوانستم کشته می شوم و کلانتر او را تسکین داد و گفت: من این کار را برای تو آسان می کنم در همین ساعت باید برخیزی و در محل دیگر مسکن گیری و من به وقت شام حاجی اللهیار را به منزل شما می فرستم تا موافق میل شما عمل نماید. و به همان دستور چون پاسی از شب گذشت با حاجی اللهیار ملاقات شد و مکالمات لازمه نمودند. حاجی مذکور در نیمه شب رفته جسد مطهر را آورد. آن شب در کارخانه حریر بافی احبای میلان پنهان نمودند، آنگاه صندوق ساخته به محل و مکانی که حاجی سلیمان خان ترتیب داده، بردند و هر قدر سعی کردند که به حاجی اللهیار انعامی کنند قبول ننمود.

بالجمله سلیمان خان پس از نقل اجساد مطهره به طهران بماند و خانه اش محل اجتماع و کنکاش بابیان شد تا به نوعی که در بخش لاحق می آوریم فتنه در سال ۱۲۶۸ برخاست و او گرفتار دولتیان گذشته، به مقام عظیمی از شهادت نائل گردید و او را دو برادر و

خواهری بود، یک برادرش فرخ خان از صاحب منصبان متعصب لشگری که کیفیت هلاکتش را به دست اصحاب زنجان در طی بیان واقعه خطیره آن بلد در بخش سابق آوردیم و برادر دیگرش حاجی عموی مذکور و خواهرش معروف به خان قزی زوجه میرزا علی صدرالاشراف از مؤمنات محترمان بود و جسد مشبک و مقطوع آن شهید در محلی به خارج از خندق و در دروازه قدیم شاهزاده عبدالعظیم طهران تحت اطباق رمل و حصات مستور شده نسلی از وی بر جای نماند.

خانه حاجی سلیمان خان را تاراج کردند و خودش را در زندان به کمند و زنجیر انداختند، بعد از چند روز بیرون آوردند و با فتح اله قمی شمع آجین کردند. سینه هر یک را سوراخ کرده، چهار شمع گذاشتند و خرس و میمون و طبل و نقاره آوردند و در کوچه و بازار طهران به این طریق گرداندند و بعد چهار شقه کرده، هر شقه را به یک دروازه طهران بیاویختند.

در تاریخ فاضل قاننی چنین مسطور است، حاجی میرزا جانی نوشته است، حضرت اعلی به حاجی سلیمان خان پاکتی سر بسته عنایت نموده و فرموده بودند: مأذون نیستی پاکت را باز کنی تا زمانی که بر تو مصیبتی وارد شود که مافوق آن متصور نباشد، آن وقت باز نموده، آنچه نوشته است عمل نما تا این که از چهریق سفر

ثانی به تبریز تشریف آوردند شرفیاب شدم، فرمودند تو برو به خانه
 ابدأ بیرون میا، امدم تا روزی شنیدم صدای شلیک زیادی سه مرتبه
 بلند شده و به طور حکمت از حال حضرت آگاهی داشتم، یقین نمودم
 که کار گذشته، هم و غم بر من مستولی شد که مافوق نداشت، آن
 وقت مضمون توقیع به نظرم رسید، با خود گفتم وقتی از حالا بدتر
 نیست پاکت را باز نموده، دیدم مرقوم فرموده اند از تاریخ حالا تا
 شش ماه دیگر مرا شهید می نمایند، باید شکیبایی نمایند و با احدی
 مجادله ننمائی، بروی جسد مرا با جسد آقا محمد علی برداشته و شش
 ماه در قورخانه نگه می داری، پس از آن روی مرا با روی آقا محمد
 علی گذارده در جوف صندوق محکمی گذاشته، عریضه به حضور
 مبارک بهاء جل کبریانه معروض نموده با صندوق ارسال دار دیگر
 بر تو نیست همین لباس من خلعت تو است، چون ملاحظه تاریخ
 کاغذ نمودم، دیدم همان روز شش ماه است به طوریکه می دانیم،
 ایشان بعد از واقعه رمی شاه اسیر و در طهران شمع آجین شدند.
 دربار عکس سلیمان خان که در بین احبا موجود است حضرت
 عبدالبهاء جل ثنانه می فرمایند قوله الاحلی:

اما عکس سلیمان خان، این عکس، تقدیر است نه تحقیقی زیرا
 حضرت سلیمان خان، شمایل جمیل و قامت برازنده ای داشت و
 وقتی که او را شمع آجین کردند و با سر نیزه دو طرف سینه را

شکافته جلد و استخوان سوراخ کردند و سه شمع زدند و همچنین در کتف سه شمع زدند این حقیقت واقع است. لهذا این عکس، عکس سلیمان خان نیست تقریر است و علیک البهاء الابهی . عبدالبهاء عباس بعد از شهادت ایشان زیارتنامه زیر به افتخارش نازل گردید

زیارت نامه سلیمان خان به قلم مبارک حضرت بهاء الله

السلام علیک یا من جسمه کمشکوه فیها مصباح، السلام علیک یا من ناح وضج علیه اهل عالم الاشباح، السلام علیک یا من بکت علیه جواهر الارواح، السلام علیک یا من مشی فی مسلک الفوز والنجاح، السلام علیک ایها الفراش المثبوت، السلام علیک یا من کان جبل شخصیه کالعین المنقوش، السلام علیک یا من هیکله اللطیف منقوش، السلام علیک یا من مر علی الصراط کالریح العاصف، السلام علیک یا من احرق ببذل مهجته اکباد العباد کالبرق الخاطف، السلام علیک یا من اذا انشق جسد الجسیم الاکبر اقتربت الساعه وانشق القمر، السلام علیک یا من شقوب البدن و المنصوب علیه شموع المحن، السلام علیک یا من اوقد و اسرج اغصانه الکفار و کان زیتها یضئ ولو لم تمسه نار، السلام علیک یا من تقطر و هنه علی مانده الارض ادوابا و اشرابا و قالت السماء یالیتنی کنت ترابا، السلام علیک یا منفجر الاعضاء و یا مشوی الحشافوا خرناه کنت تذوب فی حین ذوبان مشحوم الشموع و تضمحل من اجزائک

الاصول و الفروع و ترقص جواهر روحك فى هيكلك البقا و
تولدت عقول المقدسين فى حالتك الاحلى فوا عجباً لقوم اذابوا ذهب
وجودك الجواد للامتحان مسع انه لم يكن منعشوشا فى الامكان،
السلام عليك يا سمندرنا الهويه و يا حمامه المتكفيه فى هواء عشق
الصمديه، السلام عليك يا طاوس السماء الياقوت فى كره نار
الجبروت، اشهد اذك قد تغيت بما غن ورقاء الهويه فى جو سماء
الاحتراق و تجنبت من اهل الحلق و الاملاق و ما شكوت بين
اصحاب الفراق و التفاق و ان كنت فيهم ملتفه الساق بالساق. السلام
عليك يا من احمر وجه ارض المدكوك بدمه القا فى المسفوك، اشهد
اتك بمشعل جسمك المشتعل فى الليل الدامس كشفت سبل المدلهمات
حتى هديت الخضر الى الظلمات. السلام عليك يا من دخل فى مشهد
نقطه البيان عريانا و كان من كوثر المحبه ريانا و من تجرع كنوس
البلايا ظمانا و قطعوا جسده اربا ارباجند الشيطان. عميانا و قد جرت
دموع دمه من عيون الاسياف واشتهد ذكره الرفيع الابهى فى الاكناف
و لاح امره العلى الاعلى فى ملاء الاشراف و اندكت من رزيتة ارض
الافنده كانت كجبل القاف. السلام عليك يا من طاربا جنحه الاشتياق
الى اعلى رفارف العشاق. السلام عليك يا من عظم الامر البديع و
اظهر اسرار المحبه فى هذا الكور المنيع و نادى اهل الارض اجمعين
بنداء فتمنوا الموت ان كنتم صادقين. السلام عليك و على سائر

المتشهدين معك و ان انشاء الله بكم لاحقون و فائزون و الحمد لله ربّ العالمين.

محل شهادت ایشان، خارج دروازه عبدالعظیم است و محل دقیق مدفن به طور دقیق معلوم نیست ولی به فرمود حضرت عبدالبهاء مرقد سلیمان خان من بعد کشف خواهد شد.

۲- سلیمان خان افشار (صاین قلعه ای)

سلیمان خان افشار یکی از مقامات نظامی دوران سلطنت محمد شاه بود و مأمور مبارزه و سرکوبی اصحاب قلعه شیخ طبرسی و واقع زنجان سرکردگی حجت زنجانی بود. ایشان از پیروان و مریدان سید کاظم رشتی، جانشین شیخ احمد احسانی گردید و دختر سید کاظم را برای پسر خود، رضا قلی خان سرتیپ گرفت و منتهای احترام را نسبت به عروس خود مرعی داشت. حضرت اعلی در توقیع شاهدین که راجع به مباهله است او را جزء شاهدان ذکر فرموده و طی توقیعی توسط ملا اسکندر برایش فرستاد و به او ابلاغ کلمه نمود ولی او با وجودی که سید کاظم رشتی به او وعد دیدار امام زمان را داده بود، حق را نشناخت و اعراض نمود. توقیع مبارک شاهدین در صفحه ۲۳۱ کتاب نفیسی که شرح حال و آثار حضرت باب توسط محقق ارجمند و فاضل دانشمند، جناب دکتر نصرت الله محمد حسینی تألیف و تدوین گشته، چنین است « وَ لَقَدْ اَعَمَّتْ حِجَّةَ الْمَبَاهِلَةِ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ بِشَهَادَةِ الشُّهُودِ وَ مَنْ اَطَّلَعَ بِهَذَا الْكَلَامِ بِمَا ذَكَرَةَ فِي صَحِيفَةِ الْحَرَمِيِّنَ وَ الْحَاجِّ سَلِيْمَانَ خَانَ وَ الْحَاجِّ مُحَمَّدِ عَلِيِّ الْمَازَنْدَرَانِيِّ وَ مَا كَانَ وَ رَأَيْتَهُمْ ... » سلیمان خان پس از اعراض از حق در جرگه پیروان محمد کریم خان کرمانی درآمد و به فرقه شیخیه پیوست. موضوع جالب این که این شخص سعادت

ایمان به مظهر ظهور و شناخت امام زمان را پیدا نکرد ولی پسرش ملا قلی خان سرتیپ به امر مبارک مؤمن گردید. حاجی معین السلطنه در کتاب تاریخ خود دربار سلیمان خان می نویسد:

« سلیمان خان افشار صاین قلعه ایست ولد شمخال خان که در صائن قلعه (شاهین دژ) با ثروت و مکننت فراوان به احترام زندگانی می نمود و از مریدان خاص جناب سید کاظم رشتی بود و دو مسجد عالی با مصاریف خود برای علما و جماعت شیخیه در تبریز بنا نمود و دختر جناب سید را به ازدواج پسر خود، سرتیپ رضا قلی خان درآورد و با نهایت احترام و تجلیل، عروس را از کربلا به محل خود آورده، موجبات آسایش او را فراهم ساخت و اکرام و احترام زیاد مرعی می داشت. حاجی سلیمان خان در ایام حیات جناب سید کاظم رشتی مکرر مزده ظهور و بشارت موعود منتظر را از ایشان شنیده بود و خود او مکرر حکایت کرده بود که سید به من فرمود، ایام ظهور را درک خواهی کرد و در نهایت تحیرم که چرا این وعده تحقق نیافته در حالی که در سفر حج حضرت اعلی، سلیمان خان از جمله نفوسی بود که آن حضرت را زیارت نموده و صاحب الامر را به چشم خود دید و ندای الهی را شنید و در ضمن توقیعی به او امر مبارک را ابلاغ فرمودند، مع ذلک توجهی ننمود و بعد از جناب سید در زمر پیروان حاجی

محمد کرم خان کرمانی درآمد و در زمان حضرت بهاءالله، جناب فاضل قاینی نبیل اکبر زمانی او را ملاقات و اتمام حجت نمودند و در مقام استدلال و اقامه برهان خود را مغلوب یافت، با این حال اقبال ننمود و ایمان نیاورد ولی پسرش رضا قلی خان که مأمور بردن حضرت اعلی از ماکو به چهریق گردید، منجذب گردیده، ایمان آورده و بر عکس پدرش حاجی محمد کریم خان را از معاندین و دشمنان سرسخت قائم موعود می دانست، به این جهت همیشه پدر با او گفتگو داشت و عاقبت از او به دولتیان شکایت نمود. مظفرالدین میرزا ولیعهد او را آورده، در عمارت عالی قابو تحت نظر داشت و او در همان محل بی پروا از عظمت و جلالت قدر حضرت اعلی و حضرت بهاءالله صحبت می داشت و چون شرح احوال او به وسیله زائرین عکا به حضور مبارک حضرت بهاءالله معروض گردید، بیانی به این مضمون فرمودند " ما تاکنون به جهت خدماتی که سلیمان خان به سید مرحوم نموده است از تعدّیات وی اغماض کرده ایم لکن تا این درجه خصومت و پیچیدگی به رضا قلی خان مقبول حق نیست چرا از مجازات نمی ترسد". از آن زمان به بعد بساط ثروت و شوکت سلیمان خان در هم پیچیده شد و در عمری متجاوز از صد سال در حال فقر و مسکنت از این عالم درگذشت.

برای اطلاع بیش تر از شرح حال این شخص به منابع زیر
مراجعه شود:

کتاب شرح حال و آثار حضرت باب، تألیف دکتر محمد
حسینی صفحات ۱۱۹-۲۲۷-۲۳۴-۲۳۵-۳۶۱ و ۳۶۵
کتاب نقطه اولی تألیف محمد علی عیضی صفحه ۲۷۷

۳- سلیمان خان شاهسون

دیگر از سلیمان خان مشهور، سلیمان خان شاهسون است که در زمان ناصرالدین شاه، جزء لشکریان و سران سپاه بود. این شخص همان کسی است که هنگامی شیخ الاسلام تبریز مورد خشم و غضب ناصرالدین شاه قرار گرفت، مأمور شد که او را توقیف نماید و به طهران بیاورد و چون از عکس العمل مریدانش واهمه داشت، منتظر فرصت مناسب بود تا این که روزی که برای تفریح به باغ خود در بیرون شهر رفته بود او را دستگیر و به طهران آورد و مورد بی اعتنائی شاه و سران مملکت قرار گرفت. ضمناً ایشان از طرف امیرکبیر، مأمور آوردن حضرت باب از چهریق به تبریز بود. سلیمان خان در محاربات قلعه شیخ طبرسی نیز حضور داشته و باعث شهادت عده ای از اصحاب گردید. البته در تاریخ امر، سلیمان خان های دیگری نظیر سلیمان خان تنکابنی و سلیمان خان خطیب الرحمن و دیگران هم بودند که مسلماً با دیگران اشتباه نمی شوند. برادر منوچهر خان معتمدالدوله نیز سلیمان خان نام داشت .

ذبیح در لغت به معنی قربان شده است و در اصل لقبی برای اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم است که طبق روایات و احادیث و آیات قرآنی قرار بود در راه خدا قربانی شود که می گویند خدا قوچی را توسط فرشته ای فرستاد تا به جای اسماعیل قربانی شود که این مراسم نمادی از ایثار شد و در مراسم حج به صورت قربانی کردن گوسفندان متجلی گردیده است در آثار مبارکه امری نفوسیکه به مقام فدا رسیده یعنی جان خود را در راه ایمان و اعتقادشان به رایگان تقدیم معبود و معشوق حقیقی نموده اند و همچنین کسانی از شهدا که نامشان اسماعیل بوده به این لقب ملقب گشته اند

۱- ذبیح - سید اسماعیل زواره ای

سید اسماعیل زواره ای که مبلغ جناب نبیل زرنندی می باشد و از کسانی است که نبیل در نوشتن تاریخ خود از اطلاعات و بیانات او استفاده کرده، از مؤمنین و اصحاب اولیه حضرت باب است که شرح خدمات و مسافرتش به شهرهای مختلف برای ابلاغ کلمه الله در تاریخ نبیل مذکور است. وی مردی عارف و شاعر بود. در اصفهان به حضور حضرت اعلی، مشرف گردید و در هنگام نازل شدن سور والعصر در محضر مبارک، حاضر و ناظر بود. در بغداد به حضور حضرت بهاءالله نیز مشرف شد و جذبات شوق، او را چنان پر سوخت که عاشقانه خود را فدای جمال جانان نمود و خود را شهید کرد. در الواح الهیه به ذبیح و سلطان الشهداء و محبوب الشهداء، ملقب گشته.

سید اسماعیل زواره ای از فدائیان جمال جانان بود که خود را فدای حضرت معبود نمود و به دست خویش به حیات خود، خاتمه داد زیرا نمی توانست ظلم و جور مظاهر عدوان را نسبت به مظلوم آفاق ببیند. خود را فدا نمود شاید باب رحمت الهی گشوده شود.

حضرت بهاءالله در کتاب بدیع، صفح ۳۶۷ دربار او می

فرمایند:

" از جمله محبوب الشهداء، جناب آقا سید اسماعیل زواره ای که به دست خود حبا لهذا الظهور سر فدا نمود و هیچ نفسی در زهد و تقوی و ورع و فضل و علم او با الله منکر نبود. همچنین می فرمایند: " ذبیح جدید عالم را متحیر نمود و نرات کائنات بر اقبال و تسلیم و رضا و وفا و استقامتش شهادت داده. " مانده آسمانی جلد ۷ ص ۲۰۸ والذی قطع حجزه فی العراق انه لمحبوب الشهداء و سلطانهم و ما ظهر منه کان حجة الله علی الخلائق اجمعین.

باری لازم شد که تفصیل جناب سید شهید علیه بهاء الله و علیه عز الله و علیه نور الله و علیه کبر الله و علیه سر الله و علیه عظمة الله و علیه ضیاء الله و علیه ثناء الله و ثناء کل شیء و ثناء العالمین در این مقام ذکر شود که شاید مطلع شوی بر آن نفوسی که نقطه بیان جل اقتداره خبر فرموده که قبل از ظهور آن شمس احدیه به نار حبش مشتعل شوند چنان چه مخاطباً به ظهور بعد می فرمایند که مضمون پارسی آن این است، قوله غز اغزازه، اگر چه عباد کل محبوب بوده و خواهند بود ولکن از برای تو عبادی هم خواهد خلق شد که قبل از ظهور تو به نار محبت تو مشتعل گردند چنان چه سید منکور قبل از ظهور مشتعل شده و البته امثال آن نفس هم ظاهر خواهند شد.

حضرت ولی امر الله در کتاب قرن بدیع دربار او می فرمایند:

یکی از عاشقان و مفتونان طلعت الهی، شخصی بود از اهل زواره به نام سید اسماعیل ملقب به ذبیح که از قبل در ذی اهل علم و روحانیت می زیست پس از وفود به آستان مبارک صمت و سکون را شعار خویش ساخت و با حال توجه و اشتعال و تضرع و ابتهاال از جمیع شنون عالم ناسوت، فارغ و منقطع گردید و از مافی الابداع درگذشت و به جاروب کشی آستان مبارک، قائم و مفتخر گشت. این خادم جانفشان هر روز قبل از طلوع فجر بر می خواست و عمامه سبز را که علامت سیادت بود از سر برمی داشت و به کمال تذلل و فناء، اطراف بیت و فناء اطهر را می روفت و خاکروبه بیت را که موطن اقدام مبارک بود برمی داشت و در دامن خویش می ریخت و به نهایت مراقبت که در زیر پای احدی بیفتد به جانب شط می برد و در آب می افکند. تا آن که دریای عشقش به جوش آمد و نهنگ محویتش در خروش. چهل روز از خواب و خوراک، امساک نمود و در روز آخر پس از انجام خدمتی که مدار فخرت و منقبت خویش می شمرد، از مدینه خارج و درکنار شط به جانب کاظمین روانه شد و در نقطه ای وضو گرفت و بر پشت خوابید و با تیغ حنجره خویش را قطع نمود و در حالی که تیغ را بر سین خود قرار داده بود. مقبله الی البیت، جان در ره محبوب الهی، ایثار نمود و به رفیق اعلی شتافت ۱۲۷۵ هجری چون مقامات عالیه و مصادر رسمیه

حکومت دریافتند که آن ذبیح کعبه وفا به دست خویش، جان خود را فدا نموده، بر عظمت امر، واقف گردیدند و از قدرت و نفوذ قائم مقدسش که بدین گونه قلوب را مفتون و مجذوب جمال خود قرار داده، در شگفت و تحیر ماندند و چون خوف و اضطرابی که در اثر وقوع این حادثه در بعضی نواحی بغداد، رخ گشوده بود، به سمع مبارک رسید، فرمودند: "سید اسماعیل را چنان قدرت و سطوتی بود که اگر با اهل ارض به تمامه، مقابل می شد، بلا تردید بر جمیع آن ها فائق و غالب می آمد." و نیز در مقام دیگر در بیان علو رتبت و سمو منزلت آن مستشهد فی سبیل الله که از لسان کبریا به لقب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء، ملقب گردیده، لسان عظمت به این بیان ناطق، تاکنون خونی به طهارت و تقدیس خون نبیح بر خاک ریخته نشده است.

قرن بدیع جلد ۲ ص ۱۴۲

نبیل زرندی در مثنوی خود درباره اش گوید

يك تن از عشاق آن شاه انام

که بد او را سید اسماعیل نام

از شعاع آفتاب روی او

سر برید از خویشتن در کو

برای اطلاع بیش تر از شرح حال این شهید مجید، به منابع

زیر مراجعه شود:

قاموس لوح شیخ جلد ۲ صفحه ۸۰۲

رحیق مختوم جلد ۱ ذبیح کعبه وفا

محبوب عالم ص ۲۴۷

لنالی درخشان ص ۱۹۵

قرن بدیع جلد ۲ ص ۱۴۰ و ۱۴۲

۲- ذبیح - ملاکازم طالخونچه ای

دیگر از کسانی که به لقب ذبیح ملقب گشته اند ملاکازم طالخونچه ای است حضرت بهاءالله در یکی از الواح درباره اش می فرمایند :

" در ذبیح دیگر ارض صاد حضرت کاظم تفکر نمایند آن ذبیحی که انفاقش آفاق را منور نمود و استقامتش ابداع را حرارت بخشود جان را در سبیل دوست نثار نمود به شانی که ملاءاعلی از استقامت و انقطاع و انفاقش متحیر...."

ملاکازم پس از سالها تعلیم و تعلم پیشوای روحانی شهر خود گردید ولی بعد از خاتمه تحصیلات و اجازه از مراجع تقلید توسط یکی از پیروان اولیه حضرت باب به نام عبدالرحیم که در آثار حضرت اعلی به اسم الله عبدالرحیم مشهور است به او ابلاغ کلمه شد و مومن گردید و در ضمن تدریس مردم را به ظهور جدید بشارت می داد و باعث تبلیغ و ارشاد عده زیادی گردید که این امر موجب ناراحتی و خشم اهالی گردیده از او شکایت به اصفهان برده نزد شیخ

محمد باقر که در آثار امری به ذنب یعنی گرگ تسمیه شده رفته و گفتند شما به جای یک آخوند و راهنمای مذهبی برای ما یک منبع بهائی فرستاده اید لذا ایشان از محل اقامت خود طالخونچه که دهی نزدیک اصفهان است کوچ کرده تغییر لباس داده عمامه را به کلاه تبدیل نمود و در حمام یکی از احباء بکار مشغول شد ولی بعد از مدتی اهالی مطلع شده و حکم قتل او را از ذنب گرفتند در زمان حکومت ظل السلطان در اصفهان که ضوضای بابی کثی در اصفهان به راه افتاد دستگیر و مورد ضرب و شتم بسیار قرار گرفت و بالاخره با وضع فجیع و درد آوری او را به شهادت رساندند حتی جسد بی جان او را نیز سوزانیده گوشها و لب و بینی او را بریدند و چشمهایش را از حلقه درآوردند و جسد را آنچنان لگد کوب کردند که آثاری جزء یک مشت استخوان از او باقی نماند و آن استخوانها را هم در چاهی انداختند شرح حال و نحوه شهادت ایشان در کتب مختلف تاریخی امری آمده است از جمله در ظهور الحق جلد ۵ ، کواکب

الدوریه - تاریخ امری اصفهان و جزوه مجامع تحقیق جلد
۲ .

عندلیب شاعر معروف بهائی نیز در مثنوی خود به این
موضوع اشاره نموده از جمله می گوید

بود آن روز شهادت از قضا

اربعین خاص آل عبا

مشرکی گفتا به آن شیخ لعین

که بود امروز روز اربعین

خوش بود امروز را منت نهید

امر کشتن را به فردا بکنید

گفت دانم اربعین است ای پسر

لیک می باشد ثوابش بیشتر

چون که امروز است روزی بس کریم

اجر این کار است نزد حق عظیم

پس جناب کاظم پاکیزه کیش

کند مجموعه لباس از جسم خویش

منقطع شد آنچنان از ما سوی

که بدنش بی پیرهن سویش رها

رو به شطر اقدس ابهی نشست

دیده بروی دوخت از کل چشم بر بست

۳- ذبیح - ملا عبدالخالق اصفهانی

ملا عبدالخالق اصفهانی یکی از پیروان حضرت باب که در واقعه بدشت حاضر بود وقتی موضوع کشف حجاب طاهره پیش آمد با تصویری که در نتیجه موهومات و خرافات در ذهنش بود و کاملاً مغایر و مخالف اعتقادات قبلیش بود از شدت هیجان طبق نوشته دکتر محمد حسینی در کتاب شرح حال و آثار حضرت باب صفحات ۳۸۷ و ۴۰۱ ترسان و دیوانه گشت و گردن خود را برید و خون از آن بارید و در آن حال از منظر طاهره دور گشت نامبرده که پس از واقعه کشف حجاب گلوی خود را برید و از جمع اصحاب دور شد لکن بعد ها بدلالات و هدایت جمال ابهی به یاران پیوست . جناب طاهره او را به ذبیح ملقب نمود ملا عبدالخالق سر انجام در وقایع قلعه طبرسی به شهادت رسید .

البته خوانندگان محترم ایشان را با عبدالخالق یزدی عالم مشهور که نامش در ایقان مبارک ذکر شده و جز معدود علمانی است که حضرت بهاءالله او را از مومنین به حضرت باب آورده اند و بعد از شنیدن ندای قائمیت اعراض نمود اشتباه ننمایند.

۴- ذبیح - میرزا مصطفی نراقی

ناگفته نماند که اغلب کسانی که به مقام رفیع شهادت نائل شده اند در الواح مبارکه ذبیح نامیده شده اند از جمله درباره میرزا مصطفی نراقی نیز به لفظ ذبیح یاد می فرمایند در لوحی که در باب ششم کتاب مانده آسمانی مندرج است می فرمایند "... این فانی نمی داند کدام ذبیح را ذکر نماید... ذبیح ارض ن ر در ارض تا الذی سمی بمیرزا مصطفی علیه بهاء الله و نفوسیکه با او بودند بکمال استقامت و منتهای رضا بمشهد فدا متوجه...." و همچنین درباره ملا علی جان ماهروزکی می فرمایند: ذبیح جدید عالم را متحیر نمود....

مانده آسمانی جلد ۷ ص

۱۵۱

میرزا مصطفی نراقی از مومنین دور بیان و از متقدمین احبا بودند در بغداد به حضور حضرت بهاء الله مشرف و پی به مقام ایشان برد و سالها ساکن بغداد بود. به امر مبارک به ایران معاودت نموده و بساط تبلیغ راه انداخت که باعث غوغا و ضوضای علما گردید وقتی او را به دستور عزیز خان سردار کل دستگیر نمودند فرایشان در شناسایی او شك نموده و گفتند میرزا مصطفی موهایش بلند بود و زلف داشت فوری کلاه از سر برداشت و گفت ببینید من خود او هستم و موهای بلند و زلفش را به آنها نشان داده در قتلگاه

میرزا مصطفی از جلاد خواهشی نمود او را قبل از سایرین شهید نماید تا ناظر شهادت آنها نباشد.

شرح حال او در کتب مختلفه امری از جمله لئالی درخشان و لوح شیخ و محاضرات مسطور است.

۵- ذبیح - سید حسن اصفهانی (سلطان الشهداء و محبوب

الشهدا)

دیگر از کسانی که به لقب ذبیح ملقب و مفتخر گشته اند سید محمد حسن اصفهانی است که به همراه برادرش سید محمد حسین در اصفهان شهید شده و به لقب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء مفتخر گشتند . محقق ارجمند جناب هوشنگ گهر ریز در کتاب حواریون حضرت بهاءالله صفحه ۲۸ ضمن معرفی ایشان می نویسد " جناب میرزا سید محمد اصفهانی که از قلم اعلی به سلطان الشهداء و ذبیح ملقب گشت ... " و در صفحه ۳۵ همان کتاب می نویسد " جناب میرزا محمد حسن که پسر عموی حرم حضرت عبدالبهاء هستند پس از شهادت از قلم اعلی به سلطان الشهداء و در لوح دیگری به لقب ذبیح نیز مفتخر گردید " همچنین در کتاب قهرمانان عصر رسولی صفحه ۷۹ می نویسد این دو نفس مقدس از جانب حضرت بهاءالله به ذبیح ملقب گشته است "

البته جناب ایشان نمی نویسد در کدام لوح و ضمنا ایشان جزء حواریون حضرت بهاءالله محسوبند .

شرح حال ایشان در ذیل عنوان نورین نیرین و سلطان الشهداء در همین کتاب در صفحات ۵۷ و ۳۲۰ آمده است .

۶- ذبیح - محمد اسماعیل خیاط کاشانی

دیگر از کسانی که به لقب ذبیح ملقب گشته اند محمد اسماعیل خیاط کاشانی است که شرح حالش در زیر عنوان سراج الشهداء و انیس در همین کتاب آخر صفحات ۶۸ و ۱۳۵ آمده است .

طبق نوشته جناب اشراق خاوری در کتاب محاضرات جلد دوم صفحه ۶۰۵ ایشان به لقب ذبیح نیز ملقب گشته اند در کتاب نوزده هزار لغت در ذیل کلمه ذبیح می نویسد :

لقب جناب حاجی محمد اسماعیل کاشانی برادر تنی جناب میرزا جانی (پریا)، از مومنین اولیه عهد اعلی و از عشاق جمال اقدس ابهی که در لوح رنیس نامش مسطور است و بلقب انیس منعوت و سوره الذبح نیز باعزاز وی نازل شده است .

جناب ادیب طاهرزاده در کتاب نفیس نفحات ظهور حضرت بهاءالله درباره اش می نویسد: سوره رنیس از قلم اعلی به افتخار حاجی محمد اسماعیل کاشانی ملقب به ذبیح و انیس نازل شده این سوره به زبان عربی است و خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی صادر گشته است. ذبیح بر خلاف برادر ناتنیش حاجی میرزا احمد از مومنین وفادار و مرد پرهیزکاری بود. او وقتی به ادرنه رسید که بیت جمال مبارک با سربازان احاطه شده بود بنابراین موفق

به تشرّف به حضور مبارک نشد و از طرف هیکل مبارک دستور یافت که به گالیپولی برود. ذبیح عریضه ای حضور جمال مبارک عرض کرد و این لوح به اعزاز وی نازل شد. پس از نزول سوره رنّیس و با اجازه قبلی حضرت بهاءالله بود که ذبیح در حَمّام عمومی در گالیپولی به شرف لقا فائز گردید. یادداشت‌های زیر شرح کوتاهی از حیات و خدمات ذبیح است که در خاطرات شیخ کاظم سمندر ثبت شده است:

حضرت مستطاب اجلّ حاجی محمّد اسماعیل ذبیح کاشانی برادر مرحوم حاجی میرزا جانی علیهما رحمة الله است. زمانی که سوارهای مأمور دولتی حضرت نقطه اولی جلّ ثنائه را از اصفهان به سمت طهران می بردند در کاشان این دو برادر را می نمایند که دو روز در خانه ایشان بمانند قبول نموده و حضرت به آن بیت نزول اجلال می فرمایند... و این دو برادر در خدمات اولیه شریک و برابر بودند تا زمانی که جناب حاجی میرزا جانی شهید شدند و جناب حاجی ذبیح بعد از اعلان امر جمال ابهی و مجاهدات بی انتها به شرف اقبال فائز و سالهای دراز به ذکر و تبلیغ و تحریر آیات الله موقّق بودند و سفری به اترنه رفتند و اتفاقاً ایام انقلاب و اوقات اضطراب آنجا بوده که باب بیت مبارک و ابواب بیوت احباب را نظام عسکری محافظه می نمود و کسی را نمی گذاشتند داخل و

خارج شود لهذا حضرات به گلبولی رفته لوح مبارک رئیس در آن زمان نازل شده ... باری بعد از مراجعت از آن سفر به اعلی درجه رسوخ و ثبوت در تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله جهد بلیغ و سعی منیع می فرمودند به درجه نی که در طهران به سبب شهرتشان نائب السلطنه گرفته محبوس کرد و در وقت استتطاق به تبلیغ پرداخت و عکسی هم برای حضور شاه در آن زمان از ایشان برداشته اند در نزد بعضی از دوستان پیدا می شود. اخیراً سفری از راه قزوین به تبریز تشریف برده به رحمت ایزدی پیوستند حضرت بهاءالله در یکی از الواح نازله که به ذبیح خطاب شده از او دعوت می کنند که قیام بر تبلیغ امر الهی نماید چه که خداوند وی را برای این مقصد جلیل خلق کرده است. در لوح دیگری که خطاب به پسر ذبیح غلامعلی است می فرمایند که ذبیح آرزو داشت خود را در سبیل الهی فدا کند و شهادت می دهند که او فی الحقیقه در نظر حق مقام شهادت یافته و از قلم اعلی به لقب ذبیح مفتخر گردیده است.

۱- میرزا آقا - برادر حضرت بهاءالله

میرزا آقا که اولاد ارشد میرزا بزرگ می باشد نام مادرش خان ننه عیال اول میرزا بزرگ برادر ناتنی حضرت بهاءالله است میرزا آقا با دختر میرزا حسن خواجه ازدواج نمود . ولی زندگیش چندان دوامی نیافت و تقریبا در عنفوان جوانی دار فانی را وداع گفت و همسر بیوه اش به دستور و پیشنهاد میرزا بزرگ با میرزا محمد حسن پسر دیگرش ازدواج نمود . این میرزا آقا همان کسی است که جمال اقدس ابهی در لوح رئیس اشاره ای به جلسه عروسیش می نمایند و می فرمایند : " وقتی که این غلام طفل بود و بعد بلوغ نرسیده والد برای یکی از اخوان که کبیر بود در طهران اراده تزویج نمود که منظور همین میرزا آقا است " .

و در ادامه می فرمایند : " و چنانچه عادت آن بلد است هفت شبانه روز به جشن مشغول بودند روز آخر مذکور نمودند امروز بازی شاه سلطان سلیم است و از امرا و اعیان و ارکان بلد جمعیت بسیار شد و این غلام در یکی از غرف عمارت نشسته ملاحظه می نمود ... " الخ مطالب فوق در لوح دوم رئیس که به نام سلطان سلیم نیز معروف است مندرج است اطلاع بیشتری از شرح حال میرزا آقا به دست نیامد .

۲- میرزا آقا نوه خال اکبر

دیگر از کسانی که به نام میرزا آقا معروفند نوه خال اکبر می باشند نام پدرش حاجی میرزا محمد علی و مادرش دختر حاجی عبدالحسین شیرازی است. شرح حال پدر ایشان حاجی میرزا محمد علی در کتاب تذکره الوفا به قلم حضرت عبدالبهاء نوشته شده است. نام اصلی میرزا آقا سید محمد است ولی به میرزا آقا معروف و مشهورند ایشان از مومنین متقدمین بوده که در شیراز به شغل تجارت اشتغال داشتند الواح بسیاری از یراعه مقدسه حضرت عبدالبهاء به افتخارش نازل گشته که یکی از آنها در کتاب منسوبان حضرت اعلی صفحه ۳۲ درج شده است.

۳- میرزا آقا - فرزند خال اصغر

سومین فردی که در آثار مبارکه معروف گردیده میرزا آقا فرزند خال اصغر است که چون مربوط به دوران بابیه بوده و به شغل تجارت مشغول بودند چندان شهرتی در دوران امر الهی نیافتند فقط سر سلسله خاندان افنان و پدر بزرگ و جد نوه ها و نتیجه هانی بوده که از این سدره رحمن در نقاط مختلف دنیا در امر مهاجرت و تبلیغ موفقند و شهدائی نیز تقدیم نموده اند . شرح حال ایشان و اولاد و احفادشان در کتاب منسوبان حضرت اعلی ذکر شده است .

۴- میرزا آقا - ملقب به نورالدین

جناب میرزا آقا که از نفوس برجسته صدر امر محسوبند و مصدر خدمات بسیار بوده و مورد لطف و عنایت جمال قدم و حضرت عبدالبهاء قرار داشتند ایشان فرزند میرزا زین العابدین و زهرا بیگم می باشند. میرزا زین العابدین پسر عموی والد حضرت رب اعلی و زهرا بیگم خواهر حرم مبارک بود، این خانواده از جمله متقدمین هستند که بعد از حضرت حرم و خال اعظم به حضرت اعلی مومن گشتند. میرزا آقا در دوران صباوت و نوجوانی در بیت مبارک نشو و نما یافت ایشان همان کسی هستند که به امر حضرت عبدالبهاء به تعمیر بیت مبارک و به صورت اول درآوردنش بعد از تغییراتی که در آن داده شده بود مامور شدند و این وظیفه را در بحبوحه ضوضا و تضیقات بنحو احسن و اکمل به انجام رساندند. ایشان مدتی در قاهره و بمبئی به تجارت مشغول بودند. ایشان همچنین در زمره ایادی امرالله محسوبند و شرح حالشان در کتب تاریخی از جمله شرح حال و آثار حضرت باب و منسوبان حضرت رب اعلی و تور روحانی و موسسه ایادی و غیره مذکور است.

۱- خلیل - سید ابراهیم تبریزی

خلیل در لغت به معنی دوست مهربان و یکدل ، دوست صادق ، رفیق خالص آمده و در قرآن مجید لقبی برای حضرت ابراهیم بیغمبر است که می فرماید "و اتخذوا لله ابراهیم خلیلا" (سوره نساء آیه ۱۲۴) در کتاب ۱۹ هزار لغت ضمن ذکر معانی فوق برای خلیل می نویسد در امر مبارک خلیل های حقیقی به صفت و .. بسیار بوده اند بعضی از ایشان به مناسبت اینکه نامشان ابراهیم بوده از لسان حق لقب خلیل یافته اند از جمله :

سید ابراهیم خلیل تبریزی

حاجی ابراهیم یزدی

حاجی ابراهیم فارانی

حاجی شاه خلیل الله فارانی

حاج ابراهیم اهل قزوین

یکی از کسانی که به لقب خلیل به معنی دوست ملقب گردیده سید ابراهیم تبریزی است . در کتاب ۱۹ هزار لغت درباره اش می نویسد سید ابراهیم خلیل تبریزی از مومنین اولیه عهد اعلی بوده که حضرت اعلی آثار نازله در ماکو و چهریق را به وسیله شیخ حسن زنوزی نزد او فرستادند و در عهد ابهی هم مومن شد . محقق

دانشمند و فاضل ارجمند دکتر محمد حسینی در کتاب نفیس شرح

حال و آثار حضرت باب صفحه ۶۸۰ درباره او می نویسد

جناب سید ابراهیم خلیل تبریزی : وی از علما برجسته شیخی و شاگردان فاضل جناب سید کاظم رشتی و متبحر در معاریف ائین بیان بود. صاحب سیمانی جمیل و نورانی بود و در صورت و سیرت به حضرت باب شباهت داشت . آن حضرت در توقیعات مبارکه خویش بدین نکته اشاره فرموده اند سید ابراهیم در همان آغاز ظهور مومن گشت و با اصحاب آذربایجان معاشرت نمود . هنگام اقامت حضرت باب در آن اقلیم نیز به حضور مبارکش شرفیاب شد . چند توقیع مهم حضرت باب خطاب به اوست و در آثار مبارکه حضرتشان به وی لقب "خلیل" و "رحیم" داده اند . جناب خلیل بی نهایت مورد اعتماد حضرت باب بود . این بود که به شیخ حسن زنوزی امر فرمودند نه دوره تفسیر قرآن نازل در ماکو و توقیعات مبارکه نازله در ماکو و چهریق را جمع آوری نموده به وی سپارد . خلیل سالها پس از شهادت حضرت باب در حیات بود . به جناب دیان ارادت می ورزید و پس از شهادت او از ازل و هواخواهان او بیزار گشت و گرد دیگر بابیان نیز نگشت تا آنکه به ظهور من یظهره الله (جمال ابهی) مومن شد و مورد عنایت بسیار گردید . و سرانجام با کمال ایقان در تبریز به ملکوت رب عزیز صعود نمود

در کتاب پنج شان که از آثار مهم حضرت اعلی است در بخش
بسم الله الاقدم الاقدم نامی هم از ایشان برده و مراتب محبت خود را
به ایشان با این کلمات ابراز می دارند "ان یا خلیلی فی الصحف...."
البته در بخشهای پنج گانه از مومنین اولیه از جمله قدوس - وحید -
دیان و عظیم هم توجه داشته و اظهار لطف و مرحمت می فرمایند .

۲-خلیل حاجی ابراهیم قزوینی

دیگر از کسانی که به لقب خلیل ملقب گشته اند حاجی ابراهیم قزوینی از مومنین اولیه دوران بابیه است . که لوح خلیل به اعزاز ایشان نازل گشته جناب ادیب طاهر زاده در جلد دوم کتاب نفیس نفحات ظهور حضرت بهاءالله از یکطرف و طغیان میرزا یحیی از طرف دیگر در بین بعضی از یاران تولید شک و شبهه نموده بود از جمله کسانی که به حضور مبارک عریضه تقدیم و کسب هدایت نمودند حاجی محمد ابراهیم قزوینی بود که از جانب حضرت بهاءالله به لقب خلیل مخاطب گردیده است شبهات این شخص با وصول آیاتی به عربی که به وسیله میرزا محمد علی (ناقض اکبر) که در آن زمان در سن نوجوانی بود ترکیب و تزییف شده بود و مدعی بود که آن نوشته ها آیات الهی است که مانند آیات نازل از قلم پدر بزرگوارش به الهام الهی نازل شده این مباحثات باعث شد که خلیل عریضه ای به حضور مبارک تقدیم و درباره آن حضرت و اعضاء کسب هدایت نمود آن حضرت در جواب خلیل لوحی نازل و در آن مقام خود و موقعیت اعضاء را توضیح فرمودند در نتیجه شک و تردید خلیل از بین رفت مومن و ثابت قدم شد و به دریافت الواح دیگر مفتخر گردید .

این لوح مبارک به افتخار حاجی ابراهیم قزوینی ملقب به خلیل نازل شده است . حاجی ابراهیم قزوینی در اثر تفتین مخالفین از امر مبارک کناره گیری کرد و گوشه نشینی اختیار نمود تا اینکه عریضه ای به حضور مبارک معروض داشته از مقام ایشان و ابناء و اغصان پرسش نمود و از طرف حضرت بهاءالله لوح ابنانی به افتخارش نازل گشت و او مومن و موقن شد و مورد عنایتا حق واقع گشته و به لقب خلیل مفتخر شد و در دوران میثاق نیز ثابت ماند و الواح بسیاری به افتخارش نازل گردیده به این موضوع حضرت بهاءالله در لوح الروح اشاره می فرمایند و به مخاطب روح الروح می فرمایند ثم اعلم یا علی بان حضر بین یدی الله کتاب من احد من اهل القاف (قزوین) الذی توقف فیهذا الامر من قبل و سنل فیه عن شانی و انا اجبناه فی هذا اللوح

و چون این شخص ملقب به خلیل بود لذا این لوح را لوح خلیل هم می نامند ولی در گنج شایگان این لوح مبارک معرفی نشده این لوح مبارک را می توان در کتاب مانده آسمانی جلد ۱ ص ۶۵ زیارت نمود .

۱- سیاح - ملا علی مراغه ای (آدی گزل)

ملا علی مراغه ای که به آدی گزل یعنی مرد نیکو نام معروف است از مومنین اولیه به حضرت رب اعلی است . محقق ارجمند و استاد دانشمند دکتر نصرت الله محمد حسینی در کتاب نفیس شرح حال و آثار حضرت باب در معرفی او می نویسد :

جناب ملا علی سیاح مراغه ای : وی از شاگردان برجسته حاج ملا علی اکبر مراغه ای از مبشران ظهور مبارک است که در حوزه علمی خویش به قرب ظهور موعود بشارت می داد نام اصلی ملا علی آدی گوزل بود که در زبان ترکی به معنای نیک نام است . وی در همان اوائل ظهور به حضور حضرت باب رسد و به مقام حضرتشان عارف گشت و عاشقانه قیام به خدمت امر بدیع نمود . حضرت باب بدو لقب سیاح عنایت نمودند . در احیان مسجونیت حضرت باب در ماکو و چهریق بارها شرفیاب و اصولاً پیک هیکل مبارک محسوب گشت . زیرا عرایض اصحاب را به حضور مبارک تقدیم می نمود و توقیعات حضرتشان را بدانان می رساند . مدتی پس از خاتمه کار قلعه طبرسی از سوی حضرت باب مامور گشت که زیارتنامه های نازله از قلم حضرتشان را به آن قلعه برد و در آنجا به نیابت از طرف آن حضرت زیارت نماید . بدو فرمودند که از مدفن جناب قدوس و جناب باب الباب مشتی خاک برای حضرتشان

همراه بیاورد. سیاح در دو ماه اخیر حیات حضرت باب در چهریق به جای آقا سید حسن یزدی (برادر سید حسین کاتب) به خدمات خصوصی آن حضرت اشتغال داشت. در هنگام وقوع شهادت کبری مخفی بود و سپس به خاک عثمانی رفت و در کربلا ساکن شد و با دختر جناب شیخ حسن زنوزی ازدواج نمود. سیاح از جمله نفوسی بود که که از لسان حضرت باب مژده تشریف به حضور من یظهره الله موعود (حضرت بهاءالله^۹) را یافت. وی به جمال ابهی مومن گشت و سالها به خدمت امر آن حضرت قائم بود. هنگامیکه در ادرنه بود حضرت بهاءالله او را به استانبول فرستادند. متأسفانه در آنجا دستگیر و محاکمه شد و سپس همراه ازل به جزیره قبرس تبعید گشت و در شهر فاماگوستا (ماغوسا) به سال ۱۲۸۸ هجری قمری (۱۸۷۱ میلادی) صعود نمود.

جناب ادیب ظاهرزاده دربارہ سیاح چنین می نویسد:

وی اهل مراغه بود و تحصیلات خود را به عنوان ملادر همان شهر انجام داده بود. سیاح در ایام اولیّه امر به حضور حضرت باب فائز شده به عرفان مقام آن حضرت نائل گشته و در زمره پیروان امر بدیع در آمده بود. وی بلافاصله بعد از اقبال به امر حضرت باب با خلوص و اشتیاق عظیم به خدمت مولای خویش قیام نمود و در ایامی که آن حضرت در قلعه ماکو و چهریق محبوس

بودند چون یک بیک باوفا خدمت می کرد. سیاح به دفعات بسیار در این دو قلعه حضور حضرت باب رسیده و یکی از مصاحبین عمده آن حضرت بود. وی از آنجا به قسمت های مختلف ایران سفر می کرد و پیام های حضرت باب را به پیروان آن حضرت ابلاغ و در بازگشت عرایض آنان را به حضور مبارک تقدیم می نمود. در یکی از این سفرها بود که وی افتخار حمل بعضی الواح به خط حضرت باب همراه با یک قلمدان زیبا به عنوان هدیه به جناب قدّوس را پیدا کرد. یکی از خدمات فراموش نشدنی سیاح به حضرت باب این بود که وقتی آن حضرت در سجن آذربایجان در اثر اطلاع بر شهادت قهرمانان واقعه مازندران غرق غم و اندوه بودند محلّ شهادت شهدای قلعه طبرسی را از قبل آن حضرت زیارت نمود .

. سیاح در اوایل سال ۱۲۸۴ هجری (مطابق ۱۸۶۷) به ادرنه رفت و به حضور حضرت بهاءالله مشرف شد و در یکی از جلسات احبّاً به آنان بیان نمود که چگونه وعده حضرت باب درباره ملاقات او با من یظهره الله تحقق یافت. وی همچنین این داستان را به میرزا یحیی نوشت سیاح یکی از پیروان مخلص حضرت بهاءالله بود پس از مدت سه ماه که او در ادرنه بود جمال مبارک او را همراه مشکین قلم و جمشید گرجی برای ماموریت مهمّی به قسطنطنیه اعزام شد

برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به منابع زیر مراجعه کنید .

شرح حال و آثار حضرت باب ص ۶۸۴

گنج شایگان ص ۱۱۴

تقویم تاریخ ص ۴۵

بهاءالله شمس حقیقت ص ۵۹۵

مجله عندلیب شماره ۲۹

۲- سیاح - میرزا محمد علی محلاتی

یکی از کسانی که به سیاح معروف شده شخصی به نام محمد علی محلاتی است که در زمان ناصرالدین شاه از ایران خارج شد و مدتی در ممالک مختلف به سیرو سیاحت مشغول گشت و با افکار نو و تجدد خواهی آشنا شد وقتی به ایران بازگشت به بابی بودن متهم شده زیرا با بعضی پیروان دیانت بابی و بهائی محشور بود مخصوصا با سید جمال الدین افغانی هم آشنا بود و همین مزید بر علت شده مدتی زندانی شد و در زندان با حضرات ایادی ابوالحسن اردکانی و ملا علی اکبر شهمیر زادی معروف به حاجی آخوند هم بند بود . هنگامی که ثابت شد بابی نیست از زندان آزاد شد در عکا بحضور حضرت بهاءالله هم رسید ولی چون افکار سیاسی داشت چندان مورد توجه و عنایت حق قرار نگرفت در یکی از الواح که در کتاب پیک راستان صفحه ۱۶۶ مندرج است درباره اش می فرمایند :

و اینکه در ذکر جناب حاجی س ی و فقه الله علی ما یحب و یرضی مرقوم داشتند ، در حضور مکرر ایشان را نصیحت و موعظه فرمودند و از آنچه رایحه فساد از آن استشمام شود به تصریح تمام منع نمودند مع ذلك ایشان به اوهامات خود متمسک تمسکی که فصل آن به نظر محال آمد و بعد در ظاهر راضی و در باطن شاکی از اینجا تشریف بردند . واقعه رشت و مازندران به

معاشرت او با اصحاب واقع شد چه که بعضی از معاشرت ظاهره او با اصحاب همچو گمان نمودند که آل الله با منویات او متحدند . باری به این جهت وارد شد آنچه که وارد شد . معاشرت او در ظاهر ابداء جایز نه و لکن تکدر او هم نظر به آشنائی قبل محبوب نه . صاحب يك وجه نبوده و نیستند . چون از قبل اظهار محبت می نمودند از حق جل جلاله می طلبیم عالم خیال ایشان را از غبار و ظلمت فساد و نزاع و ما تتکدر به النفوس مقدس فرماید . سبحان الله نزد هر نفسی صلاح مقدم است بر فساد . باری درباره ایشان باید دعا نمود و از حق طلبید آنچه را که سبب حفظ اوست ، انه هو السامع المجیب .

درباره جناب س آنچه ذکر فرموده اند صحیح و لکن نظر به اظهاری که می نماید مدارا لازم و اما معاشرت با او جایز نه چه که ضررش واضح و مبرهن است مگر لاجل حکمت مستورا عن العباد واقع شود .

در کتب تاریخی غیر امری درباره او نوشته اند که میرزا محمد علی محلاتی ملقب به حاج سیاح متولد ۱۲۵۲ قمری (۱۸۳۶ میلادی) ، يك جهانگرد ، و نخستین ایرانی است که رسماً تابعیت ایالات متحده آمریکا را پذیرفت . وی در خانواده ای روستائی اما اهل علم و ادب ، در محلات به دنیا آمد . پدرش ملا محمد رضا محلاتی او را برای تحصیل به تهران فرستاد و عمویش ملا محمد صادق که

متمکن و اهل علم بود ، وی را برای تکمیل تحصیلات راهی عتبات کرد . چند سالی در نجف و کربلا به تحصیل علوم قدیمه مشغول و با اندیشمندانی که از نقاط مختلف برای تدریس و تحصیل آمده بودند آشنا شد و بر اثر این آشنایی ها در اندیشه و نگرشش تحولی روی داد که به نظر می رسد مراحل بعدی زندگی او را در دامنه ای تاثیر همین تحول بوده باشد .

او سفرهای طولانی مدتی به اقصی نقاط اروپا و آمریکای شمالی و همچنین کشورهای شرق از جمله هندوستان صورت داده و کشورهای زیادی را دیده بود . پس از ۱۸ سال سفر به فرنگ ، وی در سال ۱۸۷۷ به ایران بازگشت و وارد صحنه انقلاب مشروطیت شد و به خاطر نوشتن نامه ای انتقاد آمیز به مدت ۲۰ ماه رهسپار زندان گردید . وی از دوستان نزدیک سید جمال الدین اسد آبادی بود . حاجی سیاح از روشنفکران عصر قاجار محسوب می شود که سختی زیادی کشید و کتاب هایی هم نوشت . حاج سیاح در سن ۸۹ سالگی در سال ۱۹۲۵ در گذشت . وی به سبب سفر هیجده ساله خود به دور دنیا و سفرهای فراوانش در سراسر ایران به حاجی سیاح معروف شده است . سفرنامه حاجی سیاح محلاتی وقایع سفرهای او را شامل می شود . وی در سفر خود به نقاط مختلف ایران ، از نی ریز هم گذر کرد که بخش هایی از سفرنامه او به همین سفر اشاره

دارد . در کتاب پیک راستان ضمن الواح مبارکه ای که به افتخار خاندان ابن اصدق نازل شده در یکی دو مورد ذکری از او گردیده که گویا دچار شبهاتی در اثر تبلیغات و وسوسه های ازل و طرفدارانش شده و با وجودیکه در محضر مبارك ظاهرا استفاده ها برده و رفع ابهام شده ولی باز هم انطور که باید و شاید به سرچشمه ایقان نرسید و فرمودند با او مدارا شود . (صفحات ۱۶۶ و ۱۷۳ پیک راستان)

جناب ابوالقاسم افغان در کتاب عهد اعلی در معرفی ایشان

چنین می نویسد:

حاجی محمد علی ملقب به سیاح پسر ملارضا از مردم محلات و محال کاشان است او به سال ۱۲۵۲ هجری قمری محلات متولد شد . چون راغب به تحصیل کمالات و علوم بود از محلات به طهران آمد و با کمک و همراهی عمویش به کربلا رفت و از محضر بعضی از علما استفاده کرد . وی در سن ۲۳ سالگی به ایران برگشت و بعد از مدتی دوباره به خیال سیاحت در مدن ئ ممالک عالم افتاد و از راه قفقاز و استانبول به اروپا رفت . سفری به چین و ژاپن و آمریکای شمالی کرد و سپس در سال ۱۲۹۴ از طریق هندوستان به ایران مراجعت نمود . در شیراز نبیل قاننی را ملاقات کرد و با اشراف و اعیان شهر مرتبط شد و در اصفهان به خدمت ظل السلطان بیرون آمد و تا آنجا که امکان داشت به او خدمت کرد .

سیاح با اجله بابیان و بهائیان آشنائی پیدا کرد و مخصوصاً با مرحوم حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله در یزد و با میرزا اسدالله خان وزیر در اصفهان آمد و شد کرد. او یکی دو سفر به عکا رفت و در یکی از سفرهایش حضرت بهاءالله را در حمام عکا زیارت کرد. داستان این ملاقات در کتاب وفيات معاصرین از یادداشت های میرزا محمد خان قزوینی و در شماره دوم مجله یادگار سال پنجم چاپ شده است وی می نویسد "در عکا روزی به حمام رفته بودم جوانی شخصی را شستشو می داد و دائم سرو دستش را می بوسید. آهسته جویا شدم معلوم شد آنکه استراحت کرده میرزا حسینعلی بهاءالله و آن جوان عباس افندی بود.

سیاح که عنصری سیاسی بود به آمیزش با سید جمال افغانی متهم شد و مدتی در طهران به حبس افتاد. در محبس با ملاعلی اکبر ایادی و حاج ابوالحسن امین هم بند بود و از آنان به شجاعت و پایداری در اعتقاد و ایمان سخن گفته است.

در قضیه قتل ناصرالدین شاه همراه با میرزا رضا کرمانی محبوس بود او به شهادت حضرت ورقاء و روح الله اشاره کرده می نویسد: "همین چند روزه میرزا ورقا که از داعیان بهائیه بود با پسر چهارده ساله اش به تهمت بهائی بودن علاءالدوله حاکم خمسه از

زنجان فرستاده بود حکم کرد پسرش را اول در حضور پدرش سر
بریدند و بعد خود ورقاء را ."

اول در بعضی از الواح جمال قدم به اسم سیاح افندی خطاب
شده است . نامبرده در ۱۳۴۴ هجری قمری وفات نمود .

جناب ایشان که سفرش ۱۸ سال طول کشید شرح حال و
خاطرات خود را طی دو جلد کتاب به نام خاطرات حاجی سیاح و
سفرنامه حاجی سیاح طبع و نشر نموده که در کتابفروشیها موجود
است . البته نباید او را با شیخ محمد علی محلاتی مجتهد معروف و
سرشناس اشتباه گرفت .

۱- سردار - میرزا علی سردار نی ریزی

میرزا علی سردار از همراهان و پیروان جناب وحید در جنگ های ... قلعه خواجه نیریز بود . و از بقیة السیف ها محسوب است . واقعه دوم کشتار بابیان که منجر به شهادت بیش از چهارصد نفر و اسارت عده زیادی و اعزام به طهران و انتقال رؤس مطهر شهدا به طهران برای نمایاندن فتح و ظفر قوای دولتی بر عده ای زن و مرد بی سلاح و بی گناه و به خاک سپاری آن رنوس مطهره در آباده در محلی به نام حدیقة الرحمن در اثر قیام این دلیر مرد دوران به وقوع پیوست .

این شخص که از بقیه السیف قلعه خواجه در واقعه اول بود با وجودیکه فنون نظامی متداوله را ندیده بود چنان شجاعت و بسالتی از خود به خرج داد که او را در ردیف سرداران بزرگ جنگی می توان به حساب آورد . از جمله اقدامات متهورانه و دلبرانه او اینکه عده ای یاغی که بعضی از املاک حاکم شهر را در قریه قطرویه عدوانا تصرف نموده بودند با اجرای تاکتیک جنگی و بالارفتن از دیوار قلعه فقط با کمک و دستیاری دوست و معاونش قلع و قمع کرد و مورد تقدیر و قدردانی حاکم قرار گرفت . دیگر از اقدامات شجاعانه او با نداشتن وسائل کافی شبانه به سپاه دولتی حمله کرد توپچی را با يك ضربت شمشیر به دیار عدم فرستاد و عراده جنگی

را با طناب و وسائل ابتدایی با نیروی ایمان به بالای کوه برد و از آن بر علیه خود سپاه دولتی استفاده نمود . الحق اگر او را اعجوبه زمان نامیده و اسطوره ایمان و ایقان بنامیم که نیروی ایمان و اعتقاد به آرمانش او را چنین شجیع ساخته سخنی به گزاف نگفته ایم از این راد مرد دلیر به علت اینکه در تمام دوران حیات ازدواج ننمود اولاد و احفادی باقی نمانده ولی از نسل خواهرش خاندان سرداری که از خانواده های مومن و موقن امراللهی می باشند باقی مانده که بعضی از اولاد و احفاد آنان در نقاط مهاجرتی و خدمت در تشکیلات باعث شادی روح جناب ایشان می گردند . جناب محمد شفیع روحانی در کتاب لمعات الانوار که در شرح تاریخ امری نیریز است درباره او می نویسد میرزا علی در سال ۱۲۳۷ یا ۱۲۳۸ هجری قمری در يك خانواده اصیل و نجیب و شریف چشم به جهان گشود . و به نام نیک شجاعت و شهامت و جوانمردی شهرت یافت . دارای نبوغ ذاتی بود از این جهت در دستگاه حکومت (حاج زین العابدین خان) راه یافت و مورد علاقه خان حکومت قرار گرفت و مرجع خدمات بزرگ شد چون مردی لایق بود حاج زین العابدین خان سرپرستی املاك خود را در بلوك رستاق و قطرويه به او سپرد . بالاخره میرزا علی پس از مدتی که سرداری مجاهدین را به عهده داشت با رسیدن قوای دولتی از طهران ، شیراز و بلوکات و ایلات و عشایر اطراف که

دائره محاصره تنگ شد برای آوردن آب از چشمه هر روز تلفات زیاد می دادند و آنوقه تمام شد که جیره بندی به روزی يك دانه انجیر رسید و در آن روز موقع کشیدن قلیان سر قلیانش مورد اصابت گلوله قرار گرفت. باری میرزا علی نام نیکش تا ابد باقی است از مومنین موقنین و از ناصران غیور امر رب العالمین بود متاهل نشد و از او نسلی باقی نماند او خواهری داشت که همچون خود او مومنه و موقنه و با شهامت بود لهذا در همه جا با برادر همراه بود سپس به اسارت رفت.

برای اطلاع بیشتر از شرح حالش به منابع زیر مراجعه شود.

تاریخ نبیل و واقعه نیریز - نبیل زرنندی

آثار و شرح حال حضرت اعلی - تالیف دکتر محمد حسینی

کواکب الدریه جلد اول - عبدالحسین آواره

قرن بدیع جلد اول - حضرت ولی امرالله

لمعات الانوار - مرحوم میرزا محمد شفیع روحانی

نی ریز مشکبیز - محمد علی فیضی

تاریخ امری آباده - عبدالحسین دهقان

تاریخ امری نی ریز - حبیب الله حسامی

۲- سردار - میرزا رضای زنجانی

دیگر از کسانی که به لقب سردار مفتخر گردیدند طبق نوشته جناب ملك خسروی در کتاب تاریخ شهدای امر جلد ۳ صفحه ۱۲۷ شخصی به نام میر رضای زنجانی است که از همراهان و هم رزمان جناب حجت زنجانی در وقایع زنجان بودند بعد از اتمام واقعه زنجان و شهادت جناب حجت و عده زیادی از اصحابش به فرمان مجد الدوله دانی ناصرالدین شاه که به حکومت زنجان منصوب شده بود جناب میرزا رضا و ۴۵ نفر دیگر از بقیه السیف واقعه زنجان را دستگیر و محبوس نموده و آنها را به طهران اعزام نمود . طبق نوشته جناب ملك خسروی میر رضای زنجانی از اجله سادات زنجان بود که ۴۲ نفر از طایفه او در زنجان و طهران شهید شده بودند . جناب میرزا رضا را با ۴ نفر دیگر از هم بندان به میدان تخته پل که سبزه میدان فعلی باشد برده و به شهادت رسانند .

روزنامه وقایع اتفاقیه در شماره ۵ مورخ جمعه سوم جمادی الاول ۱۲۶۷ شرح شهادتشان را نگاشته و می نویسد بعضی از معارف پیروان ملا محمد علی (حجت) را که محمد خان میر پنج از خمسه به همراه آورده بود و مصدر فتنه و خونریزی و منشا اغلب فسادهای او بودند از جمله میر رضا نام ملقب به سردار در روز

یکشنبه ۲۸ شهر ربیع الثانی به اشارت اعلیحضرت پادشاهی در پای
قاپوق گردن زدند .

ماخذ کتاب شهدای امر جلد ۳ ص ۱۲۷

۱- سراج الشهداء محمد اسماعیل خیاط کاشانی

محمد اسماعیل خیاط کاشانی گذشته از لقب سراج الشهداء به ذبیح و انیس ملقب گشته است که شرح حال ایشان ذیل نام کسانیکه به ذبیح و انیس ملقب شده اند در صفحات (۲۴۱) و (۶۸) آمده است. در اینجا نحوه شهادت ایشان و شرح حال بیشتری از او را از کتاب محاضرات اشراق خاوری نقل می کنیم.

نحوه شهادت محمد اسماعیل خیاط کاشانی

در جلد دوم کواکب الدوریه نحوه شهادت میرزا اسماعیل خیاط را چنین می نویسد " مایه هلاکت او همسایه بی مایه اش شد که به زبان دلجویی بر بام خانه نزد او حاضر شده ناگهان او را از بام به زیر افکند و شورشیان بر او هجوم کرده وی را پاره پاره کردند و از قلم حضرت عبدالبهاء به سراج الشهداء ملقب گشت. (کواکب الدوریه جلد ۲ صفحه ۱۵۵) جناب اشراق خاوری در کتاب محاضرات جلد ۱ صفحه ۲۲۱ درباره او چنین می نویسد

این نکته را هم به عرض یاران الهی برسانم که لقب سراج الشهداء از قلم مبارک مرکز میثاق جل ثنائه به اعزاز دو نفر نازل شده یکی همان حاجی نصیر و دیگری مرحوم میرزا اسماعیل که در ملایر به شهادت رسید و شرح آن به اختصار از این قرار است.

مرحوم میرزا اسماعیل خیاط کاشانی در ماه ربیع الثانی سال ۱۳۲۱ هجری قمری در ضوضائیکه در ملایر واقع شد در زمان حکومت نیر الممالک به مقام رفیع شهادت رسید مرکز میثاق جل ثنانه او را به سراج الشهدا ملقب فرمودند در لوح مبارک نازل به اعزاز میرزا عبدالحسین اردستانی این بیان مبارک نازل قوله الاحلی تفصیل شهادت سراج الشهدا آقا میرزا اسماعیل خیاط ملاحظه گردید از پیش زیارتی مختص آن شخص بزرگوار مرقوم شده بود یک نسخه از آن ارسال می شود تا آنکه تلاوت نمایند انتهى . و در خاتمه می فرمایند قوله احلی " ای ثابت بر پیمان این زیارت نامه حضرت میرزا اسمعیل خیاط است باید احبا هر یک در نهایت انقطاع و انجذاب و التهاب به نار محبت الله از قبل عبدالبهاء تلاوت نمایند و علیک التحية التناء

ع ع

مرحوم میرزا اسمعیل خیاط کاشانی که در ملایر سکونت داشت و به خیاطی مشغول بود پس از صعود مرحوم شاهزاده مورون ملایری حرم مشار الیه را بحباله نکاح خود درآورد و چند فرزند از او به وجود آمد که امروز به سراجی معروفند میرزا اسمعیل پس از تصدیق به امر اعظم به حضور مبارک جمال قدم جل

جلاله مشرف گشت و از دو ماه قبل از غروب شمس حقیقت تا دو ماه بعد از صعود مبارک در ارض اقدس بود .

از جمله مطالبی که حکایت کرده این است که چون تب بر وجود مبارک جمال قدم مستولی گردید احبا همه محزون و دلخون بودند روزی به صرف فضل اجازه تشریف به احباب داده شد من هم مشرف شدم دیدم هیکل مبارک در بستر تشریف دارند همه احباب که قلبا درخواست طواف حول هیکل مبارک را داشتند ایستاده بودند پس از لحظه چند بر حسب استدعای احبا اجازه طواف حول عرش اطهر داده شد من در حین طواف چون هیکل مبارک را با آن حال مرض مشاهده کردم بی اختیار اشک از چشمم سرازیر شد در آن وقت هیکل مبارک به من اشاره فرمودند که نزدیک بروم من اطاعت کردم و نزدیک رفتم هیکل مبارک با دستمالی که در دست داشتند اشکهای مرا پاک فرمودند و اظهار عنایت کردند در آن حین به یاد نبوت اشعیای نبی و یوحنا ی حواری افتادم که مرده داده اند خداوند خدا اشکها را پاک خواهد کرد بی اختیار به شکر و سپاس حق جل جلاله پرداختم که به وعده وفا فرمود . انتهى .

(نبوت اشعیای نبی در فصل بیست و پنجم آیه هشتم کتاب اشعیاء مذکور و نبوت یوحنا در مکاشفات باب بیست و یکم آیه چهارم

مسطور است قوله) خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد الخ مدفن جناب سراج الشهداء کاشانی در ملایر است . جناب محمد علی فیضی نیز در کتاب حیات حضرت عبدالبهاء بیشتر ایشان را معرفی نموده و شرح شهادتش را مفصلتر بیان کرده اند . جناب میرزا اسمعیل خیاط اصلا اهل کاشان بود ولی در سلطان آباد عراق ساکن و به شغل خیاطی مشغول بود پس از صعود جناب موزون به ملایر نقل مکان نموده و به واسطه سابقه دوستی و برای سرپرستی اطفال شاهزاده موزون عیال ایشان را به ازدواج خود درآورده و همچنان به شغل خیاطی اشتغال داشت تا در سال ۱۳۲۱ هجری مجتهدین این شهر برای ضدیت با حکومت محل به نام نیر الممالک بنای آشوبگری و فتنه انگیزی گذاشتند و آقا مهدی برادر شیخ ضیاءالدین که از متنفذین محل بود دو نفر را کفن پوشانده و جمعیتی در پی آن دو نفر در شهر به حرکت در آمده و اهالی شهر را بر ضد بهائیان و لعن و طعن آنان به هیجان آوردند جناب میرزا اسمعیل شرح حال را به حکومت نوشت که در صدد جلوگیری از فتنه و آشوب برآیند ولی زمام نظم و امنیت شهر از دست او بدر شده و از عهده جلوگیری بر نیامده و ناگهان جمعیتی انبوه به منزل جناب میرزا اسمعیل هجوم نموده و با وجودی که ایشان در بستر ناخوشی افتاده بودند او را از پشت بام خانه به زیر افکنده و کشان کشان تا

جلوی تکیه قبله ای ها بردند و در آنجا به ضرب کارد بدنش را مجروح و به قتل میرسانند و جسد ایشان را به خارج شهر کشیده و در خرابه ای دفن می نمایند . ولی به این اندازه از قساوت و شقاوت هم اکتفا ننموده در روز ۲۱ ماه رمضان همین سال مجدداً شیخ ضیا‌الدین در بالای منبر به جای آنکه مردم را در این ماه مبارک به عبادت خداوند و خدمت به خلق ارشاد نماید مردم را تحریک به فساد و فتنه نموده جمعیت هجوم نموده جسد جناب میرزا اسمعیل را از خاک بیرون کشیده آتش زدند و نیم سوخته آنرا باز در زیر خاک پنهان نمودند . زیارتنامه مخصوصی از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء در حق این وجود مبارک شرف صدور یافته و ایشان را سراج الشهداء ملقب فرمودند .

زیارتنامه حضرت شهید مجید جناب آقا میرزا اسمعیل خیاط

هو الله

النور الساطع من النیر الاعظم یغشی مرقدک المنور وجد تک
المطهر یا من تمنی کاس الفدا حبا بالجمال الابهی و شرب رحیق الوفا
من کاس العطا و سعد روحه الی حدیقه البقا المرکز الاعلی و ابرک
الثول بین یدی ربه الغفور و تشرف به مشاهده الجمال بعد کشف
سبحات الجلال اشهد انک امنی بربک الکریم و اقبلت الی النباء
العظیم و سمعت نداء مولاک الجلیل و اجبت الدعوه و ادرکت النعمه

و سابتقت الى الرحمة و اقامت الحجة النوارء و سلكت المحجة البيضاء
 و حزت القدر المعلى و ناديت باسم الله و هديت الى الله و نسيت ما
 سوى الله حتى اشتهرت بين الخلق باسم الحق و استهدفت السهام
 المصوبة من اللنام فى سبيل ربك العزيز العلام و تمنيت كاس الفناء
 فى محبة محبوبك الابهى طوبى لراسك المذبوح و دمك المرشوش
 و جسدك المقطوع روحى لك الفدا ايها المنجذب الى الملا الاعلى و
 الراية الخافقة فى ميدان الفدا و السراج الساطع بانوار الوفا و النجم
 البازغ فى مطلع العلى و الطير المتطاير فى رياض البقا و الحمامة
 المتفردة فى غياض السنا و النار الموقدة فى شجرة الوفا طوبى لنفس
 تبركت بترايك الطاهر و استضانت من نورك الباهر و قبلت مرقدك
 الزاهر و تعطر مشامها بطيب رمسك العاطر روحى لك الفدا يا من
 استشهد فى سبيل الله و توجه الى ملكوت الابهى و شرب الرحيق
 الاصفى فى محضر تجلى ربه الاعلى و عليك التحية و الثناء .

ع

حضرت عبدالبهاء در يکى از الواح مى فرمايند :

هو الله

اى دو ثابت بر پيمان مکتوب شما رسيد و تفصيل شهادت
 سراج الشهداء آقا ميرزا اسمعيل خياط ملاحظه گرديد و از پيش
 زيارتى مختص آن شخص بزرگوار مرقوم شده يک نسخه از آن

ارسال می شود تا آنکه تلاوت نمایند هر چند در مصیبت یاران
احزان به درجه ای رسیده که قلم از تحریر و لسان از تقریر بازمانده
معذک ما لایدرک کله لا یترک کله اگر قلم ابد الدهر رقم کند و
مصیبت شهداء را بیان نماید به بیان نرسد .

برای اطلاع بیشتر از شرح حال او به منابع زیر مراجعه شود

محاضرات جلد ۱ ص ۲۲۱

مانده آسمانی جلد ۱ ص ۷۱

تاریخ سمندر ص ۲۲۲

حیات حضرت عبدالبهاء

واقعه شهادت ایشان در ضوضائی که در ملایر در زمان

حکومت نیر الممالک ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری قمری واقع

گردید به شهادت رسید .

۲- سراج الشهداء - حاجی نصیر قزوینی

حاجی محمد نصیر قزوینی گر چه از کسانی است که در زندان صعود نمودند و مانند سایر شهدا اعدا شهید نشده یا به جوخه اعدام و طناب دار سپرده نشدند ولی چون تمام کسانی که در راه امر مبارک مسجون بوده و در زندان صعود نموده اند در ردیف شهدا محسوبند لذا ایشان نیز از یراعه مقدسه حضرت بهاء الله نه تنها شهید قلمداد شده بلکه لقب سراج الشهداء هم به ایشان عطا شده و زیارتنامه مخصوص در حقش نازل گشته این زیارتنامه را می توان در کتاب لنالی درخشان صفحه ۱۴۴ زیارت نمود . حاجی نصیر قزوینی از بقیه السیف قلعه طبرسی و از تجار معروف قزوین و جد خاندان ارباب می باشد ایشان همراه فرزندشان علی آقا ارباب و عده دیگری در رشت به امر حکومت دستگیر و به علت کهولت سن و مشقات وارده در زندان به عالم ملکوت صعود می نمایند ولی حتی جسد مبارکش هم از دست اشرار در امان نماند . جناب اشراق خاوری در کتاب محاضرات جلد ۱ صفحه ۲۱۵ در این باره می-نویسد

بعد از نه روز حاجی نصیر که سنش زیاد بود در محبس به ملکوت ابهی صعود فرمود و جسدش را چند حامل به خانه وی می برند اشرار رشت به خانه ریخته چشم آن بدن مطهر را بیرون آورده

و دماغ و گوشه‌هایش را قطع مینمایند و موی محاسنش را می‌کنند و می‌خواستند خانه را آتش بزنند لکن صاحبخانه رعیت روس بوده و به واسطه قنسول روس خانه خود را محافظت می‌کند و چند نفر فرارش جسد حاجی نصیر را بیرون شهر برده در کنار رودخانه موسوم به کلاسه رودبار در گودال کوره آجر پزی که خراب بوده افکنده مشتی خاک روی آن میریزند بعد از مدتها پسر حاجی نصیر آقا علی ارباب آن قطعه زمین را خریده و بنائی در آن میسازد که قبر پدرش در آن محیط واقعست جمال مبارک جل جلاله در لوح این الذنب به واقعه شهادت حاجی نصیر اشاره فرموده اند " قوله تعالی " در مازندران و رشت جمع کثیری را به بدترین عذاب معذب نمودند از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق سماء تسلیم بعد از شهادت چشم او را کردند و دماغش را بریدند و ظلم به مقامی رسید که اهل ممالک خارجه گریستند و نوحه نمودند و در باطن از برای عیال و صغار بعضی در اطراف ممالک اعانت نمودند. زیارتنامه از قلم مرکز میثاق جل ثنانه نیز به عنوان وی و کربلانی هاشم که بعد از دفن بدنش را از قبر بیرون آورده و آتش زدند نازل و عنوانش اینست .

هو الله

التحية الزكية المسكية الشدا من ربك الاعلى تعطر مرقدك
الساطع المنير بالصبح المبين و النسيم الرخيم الشميم الذى يمر من جنة
الابهى يحف هذه البقعة النور اء يا سراج الشهداء بما امننت با الله
..... الخ .

جناب محمد علی فیضی در کتاب لنالی درخشان صفحه ۱۴۱

درباره ایشان می نویسد جناب حاج محمد نصیر از بزرگان و تجار
با اعتبار قزوین بود و در اوایل طلوع امر مبارک اعلى به وسیله
استفاده از محضر جناب ملا جلیل ارومیه نی فانز به ایمان گردید و
در هنگام عبور حضرت اعلى از حوالی قزوین برای درک زیارت
آن حضرت شتافته و عاقبت خود را به حضور آن حضرت رسانیده
به قدر ساعتی تشرف حاصل نمود . در قزوین در موقعیکه واقعه
قتل حاجی ملا تقی عمومی قره العین رخ داد دچار تعرض اعدا شد
و بنا بر امر حضرت اعلى در خراسان خدمت حضرت قدوس و باب
الباب رسید و سپس در ایام اجتماع اصحاب در بدشت حضور داشته
و به دربانى باغی که محل توقف حضرت بهاء الله بود افتخار یافت و
پس از خاتمه قضایای بدشت و نیالا تحت و رایات سودا که جناب
باب الباب و جمعی از اصحاب به مازندران ورود نمودند به آن سو
رفته و با کمال اخلاص و استقامت به نصرت اصحاب پرداخت و در

هنگام محاصره قلعه طبرسی و تمام شدن آنوقه روزی در خورجین خود تجسس نموده مغز بادامی یافت و آنرا با همه گرسنگی که طاقت از او ربوده بود نزد حضرت قدوس برد و از شیر گاو که باقیمانده بود حریره نی ساخته برای آن حضرت میبرد و عاقبت پس از خاتمه قضایای قلعه و تامین دادن به اصحاب همینکه از قلعه خارج و به اردوگاه آمدند و به فرمان مهدی قلی میرزا همه را نیزه پیچ نموده یه قتل رسانیدند حاج نصیر و حاج عبدالمجید نیشابوری را باقر خان قزوینی فراشباشی مهدی قلی میرزا به قصد آنکه در مقابل مبلغی آنها را رها نماید گرفته از بین جماعت به کنار کشیده به چادر خود برد و در مراجعت اردو بعد از آنکه در شهر ساری آن دو نفر و سایر دستگیرشدگان را در کوچه و بازار گردانیدند به طهران آورده رها ساختند حاجی نصیر به قزوین آمده چند سال به تجارت مشغول بود تا در حکومت خسرو خان والی قزوین به مناسبت حادثه سال ۱۲۶۸ و تیر خوردن ناصر الدین شاه گرفتار و معلولا به طهران فرستاده شد و بعد از مدتی نجات یافت ولی امور تجارتش مختل گردیده بود در واقعه فتنه یحیی ازل نهایت دقت و مراقبت را نموده و بعد از مجاهدات زیاد به امر مبارک حضرت بهاء الله اقبال نموده مومن گردید و سفری به اتفاق جناب شیخ کاظم سمندر به حضور مبارک مشرف گردید و الواحی به افتخار ایشان از قلم اعلی نازل گردید .

ایشان سالها در رشت به شراکت جناب سمندر مشغول تجارت بود و به تبلیغ پرداخت تا در سال ۱۳۰۰ هجری در رشت با پسر بزرگش جناب آقا علی معروف به ارباب به حبس و زندان افتاده و از شدت مصائب در زندان به ملکوت ابدی صعود نمود و در موقع حمل جسد ایشان اطفال و اشرا را هجوم کرده نعش او را سنگباران کردند و موقعیکه جسد را به خانه آوردند مهاجمین وارد گشته با کمال بیرحمی به قطع اعضاء بدن او از قبیل کندن چشم و بریدن دماغ و غیره پرداختند و اهل خانه را به اضطراب شدیدی مبتلا نمودند تا عاقبت همسایگان اشرا را بیرون کرده و جسد را با کمال خفت و خواری آورده در گوره اجر پزی مخروبه‌ی نسی انداخته با سنگ پر نمودند که اکنون آن محل در کنار رودخانه کلاسه رود بار معروف به زرچوب واقع میباشد. و بعد از مدتی آن محل به وسیله آقا علی ارباب فرزند ایشان خریده شده و بنائی ساخته و محفوظ است زیارتنامه مخصوصی از قلم مبارک حضرت بهائ الله در حق ایشان نازل گردیده. درباره حاجی نصیر تاجر معروف قزوینی جناب ادیب طاهر زاده در کتاب نفحات ظهور جلد ۲می نویسد: حاجی نصیر تاجر معروفی بود و قبل از ایمان به امر بدیع بابی احترام خاصی در میان همشهریان خود داشت ولی پس از فوز به ایمان در معرض تضییقات و مخالفت‌های مردم قرار گرفت وی از طریق ملّا جلیل

رومی که یکی از حروف حی بود به حقانیت پیام حضرت باب عارف شد حکایت می کنند که وقتی که حاجی نصیر حقانیت ادعای حضرت باب را تصدیق کرد ملا جلیل به او متذکر شد که در این دور بدیع تصدیق تنها کافی نبوده و او نمی تواند خود را بابی بنامد مگر اینکه به طیب خاطر به نثار جان در سبیل الهی در صورت مواجهه با دشمنان آماده باشد. ملا جلیل به وی توصیه کرد که به خانه رود و به قلب خود رجوع کند و ببیند آیا ایمانش به قدر کافی محکم و عمیق است که بتواند در برابر شکنجه و شهادت ثابت و مستقیم بماند اگر چنین ایمانی در خود سراغ یافت او یک بابی حقیقی است در غیر این صورت نمی تواند ادعای بابی شدن نماید. حاجی نصیر در اجرای این توصیه ملا جلیل به خانه رفت و تمام شب را به دعا و مناجات سپری نمود هنگام دمیدن صبح وی احساس کرد که در مراتب ایمان و انقطاع به درجه ای رسیده که برای فدا کردن خود در راه محبوبش آماده است. حاجی نصیر در همان شب با شور و شوق تازه ای موهوب شد که او را در سراسر حیات پر حادثه اش ثابت و مستقیم نگاه داشت. طولی نکشید که تضییقات بر علیه او آغاز شد و این هنگامی بود که او هدف هجوم مردم قزوین که تشنه خونس بودند گردید. مردم تمامی دارائی او را غارت کردند و او ناچار شد موقتاً موطن خود را ترک کند وقتی اوضاع آرام شد او به قزوین

بازگشت و از آنجا حسب الامر حضرت باب به خراسان رهسپار شد حاجی نصیر افتخار شرکت در اجتماع بدشت را یافت و به طوری که بعضی از مورّخین نوشته اند پاسبانی باغی را که برای اقامت حضرت بهاءالله تخصص یافته بود بر عهده داشته است. وی از بدشت به مازندران رفت و یکی از مدافعین قلعه شیخ طبرسی شد به طوری که صفحات تاریخ نشان می دهد صدها نفر از همدینان او در آن واقعه هائله قتل عام شدند ولی دست قدرت الهی جان حاجی نصیر را حفظ کرد و به او فرصت داد که خدمات بیشتری به امر عزیز الهی انجام دهد. حال نصیر به قزوین بازگشت و کار خود را دوباره از سر گرفت ولی به زودی مصیبت دیگری مومنین را در بر گرفت. حادثه سوء قصد به جان ناصرالدین شاه در ۱۸۵۲ موی از تضییقات بر علیه بابیان برانگیخت. حاجی نصیر در قزوین دستگیر و به زندان افکنده شد ولی پس از مدتی از زندان آزاد شد و بار دیگر در طهران به زندان افتاد و اسیر قید و زنجیر گشت. وقتی از این زندان خلاص شد دریافت که تمام دارانش از بین رفته است ولی در اثر همکاری و مساعدت شیخ کاظم سمندر و با وجود مزاحمت‌های مکرر دشمنان، حاجی نصیر توانست به امرار معاش ادامه دهد ولی ناچار شد محلّ اقامت خود را از قزوین به رشت انتقال دهد. تاج افتخارات زندگی حاجی نصیر تشرّف به حضور

حضرت بهاءالله در عکا بود و در این زیارت شیخ کاظم نامبرده نیز همراه او بود حضرت بهاءالله حاجی نصیر را مشمول مراسم خویش قرار دادند و او را به عنایات حضرتشان مطمئن فرمودند. حاجی نصیر دوران آخر عمرش را در شهر رشت سپری نمود و در آنجا روز و شب به تبلیغ امر حضرت پروردگار اشتغال داشت. دشمنان امر بار دیگر او را به زندان انداختند و لکن این بار به سبب کهولت نتوانست شرایط سخت زندان را تحمل کند و در سال ۱۳۰۰ هجری مطابق ۱۸۸۸ میلادی در زندان رشت چون شهدای راه حق به عالم بقا شتافت و طیر روح تابناکش پس از سالها تحمل شداید و مصائب به مقرّ محبوب عالمیان پرواز نمود. وقتی خبر درگذشت حاجی نصیر به گوش دشمنان امر رسید بسیاری از آنان از جمله کودکان به جسد مطهرش هجوم کردند و آن را سنگباران نمودند و بلافاصله پس از آنکه جسد را به خانه منتقل نمودند تعدادی از اراذل و اوباش به زور وارد خانه شدند و می خواستند جسد را قطعه قطعه کنند. مراتب وحشت و هراس افراد عائله و یاران دیگر که بی ناصر و معین ناظر و شاهد چنان بیرحمی ظالمانه مردم متعصب و سنگدل بودند غیر قابل تصوّر و تصویر است. این مردم شریر بینی حاجی نصیر را برینند و چشمانش را از حلقه بیرون آوردند تا اینکه بالاخره همسایگان آنان را از ادامه این اعمال وحشیانه بازداشتند و آن جسد

مطهر را به وضع موهنی در یک کوره آجرپزی متروکه که در نزدیکی آن محل بود انداختند و بر روی آن سنگ انباشتند. حضرت بهاءالله استقامت حاجی نصیر را در سبیل امرالله با بیانات عالیات مورد ستایش قرار داده و زیارتنامه ای هم به افتخار او نازل فرموده اند در رساله ابن ذنب هم با این عبارات از او یاد می کنند: از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق سماء تسلیم بعد از شهادت چشم او را کردند و دماغش را بردند و ظلم به مقامی رسید که اهل ممالک خارجه گریستند و نوحه نمودند و در باطن از برای عیال و صغار بعضی در اطراف ممالک اعانت نمودند.

برای اطلاع بیشتر به منابع زیر مراجعه شود

لئالی درخشان ص ۶۲ ص ۱۴۱

شرح حال و آثار حضرت باب ص ۳۹۳

محاضرات جلد ۱ ص ۲۱۵

تاریخ سمندر ص ۵۵

۱- سید مهدی دهجی- اسم الله المهدی

سید مهدی دهجی از مومنین اولیه زمان حضرت اعلی است که به حضرت بهاء الله نیز مومن گردیده به اسم الله المهدی مشهور و مورد لطف و مرحمت حضرتش می بود به بیشتر نقاط ایران سفر نموده و مخاطب الواح بسیار قرار گرفت و بسیار مورد احترام احبا بود و همین احترام بسیار باعث غرور او شد و در زمان حضرت عبدالبهاء به طوریکه خواهیم نوشت به ناقضین پیوست سید مهدی طالب ریاست و جاه طلبی او زیاده از حد بود و می خواست برای خود در امر مبارک اسم و رسمی ایجاد کند بالاخره فدای غرور بی جای خود شد و به دارالبوار راجع گشت این شخص از طرف هیکل مبارک مامور اقامت و نظارت در بیت مبارک بغداد گردید ولی آن طور که باید و شاید از عهده وظایف خویش بر نمی آمد حتی اموال شخصی او را نزدینند و قادر به نگهداری اموال خود نیز نبود تا چه رسد به حفظ و نگهداری بیت الله. در بیشتر آیات و الواح جمال مبارک او را به حسن عمل، انذار و نصیحت می فرمایند قسمتی از شرح حال و مال او را در بخش اول کتاب آل الله در معرفی لوح احتراق نکر نموده ام یکی از علل مخالفت او با مرکز میثاق عدم رضایت و قبولی هیکل مبارک از ازدواج صبیبه شان منور خانم با پسر او بود که چون به مقصد نرسید از در مخالفت در آمد و اوراق

ناریه منتشر نمود و بالاخره بخسرة الدنيا و آخرت سال ۱۳۳۹ در عکا در گذشت. جناب اشراق خاوری در کتاب رحيق مختوم جلد ۱ صفحه ۷۵۵ زیر عنوان سيد دهجی چنین می نویسد: مقصود سيد مهدی دهجی است که در دوران جمال قدم به اسم الله معروف بود حضرت عبدالبهاء در لوح حضرات ایادی امر الله می فرمایند قوله العزيز:

(...هذیان سيد مهدی حکم طنین ذباب دارد بل اضعف ان ذلک ابداً مورد اعتنا نیست سبحان الله بعوضه نفاق می خواهد مقاومت شیران بیشه میثاق کند و ذباب خاسر هجوم بر عقاب کاسر خواهد شایان ذکر نه و به اول ثمره اعمال خویش رسید زیرا غرور او از قدری زخارف بود در این ایام شخص یهودی جمیع را بهانه منفعت از او گرفته فرار نموده است باری این گونه اشخاص حکم اصفاف احلام دارند ذره وار در شعاع شمس نمایانند و چون از ظل شعاع خارج شوند محو و نابود گردند) سيد مهدی پس از نقض ردیه هائی نگاشت به اسم نبذه و منتشر کرد جناب ابوالفضائل جوابهای کافی نوشتند و درجه حمق مولف نبذه ها را برای همه آشکار و واضح ساختند سيد دهجی که در لوحی او را رهجی فرموده اند عاقبت با کمال حسرت و بینوایی جان داد. هم چنین جناب اشراق خاوری در جلد ۳ محاضرات صفحه ۹۸ می نویسد:

سید مهدی بعد از صعود جمال قدم جل جلاله یکی از صباپای مرکز میثاق را برای پسر خود خواستگاری کرد و چون مقصود او حاصل نشد اعراض کرد و به ناقضین پیوست و رذیه بر مرکز میثاق نوشت و فتنه ها کرد و فسادها راه انداخت و عاقبت به خاسرین پیوست. در سفینه عرفان جلد ۶ درباره اش می نویسید: سید مهدی دهجی در زمان حضرت بهاءالله بسیار معزز و محترم بود و الواح بسیاری از جمال ابهی به اعزاز او نازل شد و بعد از صعود جمال ابهی مدتها علی الظاهر به محکم عهد و میثاق خدمت کرد ولی عاقبت سوء اعمالش عیان شد و نقض عهد نمود. جناب حاجی میرزا حیدر علی در کتاب بهجت الصدور درباره سوء رفتار و جنائتش می نویسد:

چه حالات بسیار بد که قابل تعریف نیست از سید مهدی دهجی دیده میشد مثلاً در منتهای بخل بود به ثانی که راضی نمی شد کس دیگری را مهمان کند یا کسی به کسی احسان نماید از ساحت اقدس به مکه مشرف می شد قند و چای و شیشه ای سکنجبین از حرم مبارک عنایت فرموده بودند گر چه مکرراً می گفت داریم ولی کسی چیزی ندید تا وارد ارض اقدس شدیم. جناب حاجی محمد و شیخ سلمان روحی فدا هما به قدری از سوء حالات و خلق و لجاجتش حکایت می فرمودند که فانی کراهِت و کدورت و حتی سابقه عداوت

گمان می نمود شیخ سلمان مرحوم جهرتاً و حضوراً بمرات بخود او فرمودند تو انسان نیستی و آنچه بکنی معذوری و با این صحبت سخت می جوشید و رنگش متغیر میشد ولی از آن رفتار و گفتار هم نمی گذشت بلکه اصرارش بیشتر میشد.

(ماخذ بهجت الصدور چاپ آلمان صفحه ۱۳۲)

در لوح مفصلی که حضرت بهاءالله خطاب به سید مهدی دهجی نازل فرموده اند او را نصیحت و انذار فرموده اند که از صراط مستقیم منحرف نشوند این لوح مبارک توسط پارون ویکتور روزن به روسی ترجمه و طبع گردید و در سفری که حضرت عبدالبهاء به اروپا و آمریکا داشتند آن را ملاحظه و مشاهده فرسودند تمامی این لوح مبارک در کتاب محاضرات جلد ۳ صفحه ۱۰۰ مندرج است که ما نیز عیناً آن را در اینجا نقل می نمایم.

هو العزیز البدیع

ای مهدی الواح قدس منیر به تو انزال و ارسال فرمودم که شاید به انوارش مستضی شده و جمیع ناس را به آن ضیاء منیر و منور سازی لعل کدورات عالم طین و اشارات هیاکل اهل سجین از قلوب علیین محو شده به شعشعات انوار قدس آفتاب معانی مقابل شوند و اشراقات بدیعی مستضی گردند. ولکن مع این فضل عظمی و فیض کبری به فیضان نیامدی که گویا رشحی هم از تو ظاهر نیامد

و بعد الواح مشتعله نارِیه که در سدره هر حروف آن نداء اِتی انا الله مستور بود مرسول داشتیم که شاید آن نغمات خوش سبحانی و تغرّذات عزّ رحمانی به سروش آیی و رطوبت خمودت و ثری جمودت به حرارت آن به جوش آید و از جان بخروشی؛ خروشیننی که سگان ملکوت اعلی و اراضی انشاء به خروش آیند و از ناله مشتاقانه تو به وصال محبوب شتابند. از آن هم ثمری ندیدیم و اثری نشدیدیم و در جمیع این مراتب قسم به جمال ذوالجلال که مقصودی جز عروج انفس محتجبه به معارج قدس الهیه نبوده و نخواهد بود. متحیرم که چگونه این نفعات قدس صمدانی و تروحات عزّ رحمانی اثر ننموده و آثاری اظهار نداشته پس حال مجدداً این ورقه قدس منیعه که به اشارات عزّ لاحدیّه مزین گشته ارسال داشتیم که شاید در این مرتبه آخری آنچه در اولی از تو ترک شده تدارک نمایی.

ای مهدی با نفس ثقیل و جسد کمیل به سماء عزّ قدس نبیل صعود ممکن نه و به جناح مکسور در هوای عزّ غفور طیران ممکن نه. پس آنچه حمل نموده و سبب کسالت نفست شده به قوت ربّانی از خود خلع کن که شاید بعد از خفت کبری به ساحت عزّ اعلی و میادین قدس ابهی وارد شوی.

ای مهدی هر امری را دلیل باید و هر دعوی را اثری شاید؛ آثار منقطعین تقرّب به دیار ربّ مبین بوده و نشان عاشق مجذوب

توجه به مقاعد قدس بی نشان خواهد بود و مقصود از این تقرّب طیّ سبیل به قدم های علیل نبوده بلکه آن تقرّبی که لم یزل و لایزال مقدس از جهات بوده مقصود بوده و خواهد بود. اگر چه هر چشمی لایق نه که به جمال ذوالجلال افتد، بلکه جمیع ممنوع شده چه که سلطان قدم از کید خادعین و مکر ماکرین جمال مبین را مستور فرموده به شانی که احدی را شرف لقا مرزوق نه و کأس قرب مشروب نه إلاّ من شاء ربُّک.

ولکن تو ای مهدی نصایح بدیعم را به گوش جان بشنو و به کمال جدّ عامل شو؛ چه که سحاب فیض رحمت از تو ممنوع نبوده و رشحات طمطمّام عنایتّم مقطوع نه. ایّاک ایّاک که مبدا به نفحات اولو البغضاء از نفحات عزّ بقایم خود را محروم نمایی؛ ایّاک ایّاک که خود را از یدّ بیدّه ملکوت کُلّ شیء و ظهور تربیت آن که تربیت کُلّ اشیا و ظهورشان بنسبتهم الیه بوده محجوب سازی. در سایه فضل عزّ تقدیس ساکن شو و در ظلّ تربیت جمال تغرید وارد؛ ملاحظه در ثوآة کن که اگر او را دست تربیت عباد به اراضی طیّبه مبارکه زرع نماید، عنقریب شجری ظاهر شود و به رطب های بدیعه منیعه ظاهر و مشهود گردد و حال اگر به دیده لا آخر ملاحظه نمایی، این شجر و اثمار او را اِلی آخر الذی لا آخر له مشاهده کنی؛ چه که از یک ثوآة مذکور صد هزار رطب مشهود آمد. حال که صد هزار ثوآة ظاهر

نگشته، چگونه به انتها رسد ثمرات آن؟ حال اگر آن ثوابة اول به ارض غیر مستعدّه جززه مطروح می شد، جمیع این ثمرات و اشجار افنان و اغصان از او به عالم ظهور جلوه نمی نمود.

پس ای مهدی حبه وجودت را به تصرف ید غالبه مقتدره الهی و اگذار تا او را در ارض مبارکه قدسیّه رضوان خود زرع نماید تا افنان باقیه و اغصان ابدیه و ثمرات غیر منقطع از او ظاهر شود؛ ولیکن به دیده دقیق و بصر رقیق ملاحظه نما که اگر رطب مزروع شود، به ثمر نیاید؛ چه که از لباس خود عاری نگشته و منزّه از ما يتعلق بالدنیا نشده و اما چون ثوابة برهنه و مجرد به تراب ارض ربّ الأرباب راجع شد، لذا به این شرافت های کبری و اثمار لایحسی مرزوق شد.

پس ای مهدی برهنه به ساحت قدس احدیه قدم گذار و از دون او پاک شده و به مقام عزّ صمدیه وارد شو؛ این است نصیحت ربّ رحیم عبده خود را.

ای مهدی قل الله ثمّ نرهم فی خوضهم یلعبون؛ آخر از جان یک نفس انقطاعی رایگان به یمن جانان فرست و یک آه حزین از دل غمین، مجرد از تعلق به اشیا، به رضوان ربّ العالمین مرسول دار. تا به کی مشغول به این و آنی و به گفته آنفس مکدره هراسان؟ قسم به خدا که قاصدین کویم به قدم اطمینان به مقاعد رحمن شتابند؛

وجود را از آرایش حدود و اشارات محدود پاک و مقدّس کن و به آسایش تمام به خیام ربّ الأنام وارد شو.

ای مهدی در السن و افواه عوام این کلمه جاری است که مرگ یک بار و شیون یک بار؛ یک بار بمیر و زندگی از سر گیر. از قضایای الهی محزون مباش و از تقدیرات مقتره او مهموم مشو. قسم به جمال که سهام قضای محبوب احبّ از کلّ مطلوب بوده و خواهد بود؛ زهر بلاییش در کام محبّ صادق احلی از هر خلوی بوده و خواهد بود. پس، از صدمات وارده و رزایای نازله مضطرب مشو و مهموم مباش که بعد هر ظلمت لیلی، اشراق فجر منیر از پی بوده؛ قدم همت بر صراط مستقیم مستقیم کن به قسمی که جمیع عالم از استقامت مستقیم شوند و به یقین آیند. این وصیت پروردگار تو، اگر هستی از شنوندگان. در تسلی خاطرات ابتلایم را به نظر آر که از اول لا اولی آخر لا آخر بر احدی چنین بلایا وارد نشده و نخواهد شد و به قسمی مظلومیتم ظاهر و هویدا گشت که مظلومیت هر مظلومی از قلب محو شده و در جمیع اوان و احیان ظلم ظالمین بر این جمال مبین بوده؛ ولکن ستر می نمودم تا آن که امر به مقامی منجر شد که جوهر ظلم علم مظلومیت بر افراشت و به مکر تمام برخاست که شاید بدین جهت ناس را از مواقع عزّ اجلال و مصادر قدس لایزال محروم نماید. آن قدر بر آن جناب معلوم بوده که احدی

بر اصل امر و ارتقای آن اطلاع نداشته و نخواهد داشت و هر نفسی دعوی نماید کذب بر ربّ البهّاء و کان من الکاذبین فی الواح القدس مذکور!

یک سخن ذکر می‌نمایم تا در آن تفکر نمایی و بر مظلومیت چون سحاب نیسانی و غمام قدس رحمانی از دیده دموع حسرت بیاری. پس تفکر نما، چگونه است حالت سلطان مقتدری که چند قبضه از طین به دست رحمت خود اخذ نماید و به ماء عنایت عجین فرموده نفخ روح فرماید و بعد به نعماء مکرمت و سلسبیل رحمت تربیت فرماید تا به مقامی رسد که اسامی شان در کلّ بلاد مذکور و ذکرشان در جمیع دیار مشهود آید و بعد نفحات غرور به وزیدن آید و بادهای کبر مهتّز گردد تا به مقامی رسد که نفوس خود را از خلع مقصود عاری سازند و به این اکتفا ننموده به جمال مقصود اعتراض کنند و از برهان او اعراض نمایند. حال مشاهده نما که چه قدر بلایا و محن بر آن سلطان سیر و علن وارد شده. قسم به جمال ذوالجلال که آنچه بر این جمال وارد شد، اعظم از این است به صد هزار رتبه، ولکنّ الناس هم لایشعرون. بلکه به این مقامات اکتفا ننموده در صدد قطع سدره احدیّه افتاده اند و به شأنی در این امر شنیع جهد نموده اند که ذکر آن از لسان و قلم خارج شده، ولکن الله دمرهم بما مکروا و یدمرهم بما هم یمکرون. حال کلّ اشیا در نوحه و ندبه

مشغولند و هم علی مقاعد هم یفرحون. این است شأن این گروه و دیگر آن که انکار به مقامی رسیده که قصد آن دارند که سدّی شوند مابین جمال یزدان و اهل امکان، چنانچه الواح شریکّه و هیاکل بغضانیه در کلّ بلاد ارسال داشته اند و جمیع عباد را از شطر رحمن و نفس سبحان منع نموده اند. كذلك أخصينا أعمالهم و انكرناهم فی اللوح ذكرا من لدنا للذاكرين و الحمد لنفسی الرحمن الرحيم.

آیات خطاب به سید مهدی در سوره العباد بند دوم بیشتر جنبه انذار و نصیحت دارند. آیاتی چون ایاک ان لا یصدق شی و لا یمنعک امر فاسع فی نفسک ثم اجهد فی ذاتک ... طهر عیناک عن کل ما سویه ثم دع کل ما فی ایداک ثم قدس نفسک عن کل من فی الارضین و السموات لتسطیع ان تستقیم علی امر الذی علیه اقدام الخالصین ثم انقطع عن نفسک و عن ما سویک ثم عن نفوس المشرکین. از زیارت این آیات، می توان تا حدودی شخصیت مخاطب آن را حدس زد. این آیات نشانگر آن است که حضرت بهاءالله در آن ایام تا چه اندازه نگران تزلزل ایمان سید مهدی و لغزش وی بودند. امری که بالاخره در عهد میثاق به وقوع پیوست. موضوع جالب اینکه فاضل مازندرانی در ظهور الحق جلد ۶ می نویسد سید مهدی که مدتی در طهران با ۲۱ نفر دیگر از احبا زندانی بود بعد از رها شدن از زندان برای رعایت احتیاط خود را به نام برادر زاده محترم و

دولتمند متوفایش سید علی اکبر نامید. در حالیکه جناب اشراق خاوری در رحیق مختوم جلد ۱ ص ۲۷۵ می نویسد که در اوائل موسوم به سید علی اکبر بود و در دوران جمال قدم به اسم الله المهدی معروف شد ولی از مطالعه متون کتب مختلفه تاریخی چنین استنباط می گردد که سید مهدی که در دوران حضرت عبدالبهاء طرد و از جامعه اخراج شد قبلا نامش سید علی اکبر نبوده و سید علی اکبر برادر زاده اش که بر عکس او بسیار مومن و مورد عنایت بود را سید مهدی خطاب فرموده اند .

سید مهدی گذشته از اینکه نقض عهد نمود و با حضرت عبدالبهاء مخالفت کرد در زمان مومن بودنش هم حکمت را رعایت نمی کرد حضرت عبدالبهاء در این باره میفرمایند شیخ عبدالحمید که از مشایخ صاحب نفوذ در بغداد بود و محبت زیادی به هیکل مبارک حضرت بهاء الله داشت حتی در وقت خروج حضرت بهاء الله از بغداد تا سه فرسخ جلو مرکب مبارک می دوید ناگهان محبتش تغییر به بغض و عداوت گردید و جهت این بود که سید مهدی در ایام رضوان که با ایام عاشورا هم زمان شده بود عید بزرگی گرفت و علنا اظهار سرور و خوشحالی می نمود و این عدم رعایت حکمت باعث دشمنی شیخ عبدالحمید گشت.

در کتاب نفیس نجات‌ظهور در چند مورد از سید مهدی دهجی و خبث طینت او یاد شده است از جمله در صفحه ۲۸۹ درباره اش می نویسد: سید مهدی که از طرف آن حضرت به لقب اسم الله المهدی ملقب شده بود و در دوران رسالت حضرت بهاء‌الله یکی از مبلغین معروف به شمار می رفت. این شخص هم مانند جمال بروجردی که نیز اسم الله لقب داشت شخصی خودخواه و جاه طلب بود که سرانجام عهد و میثاق حضرت بهاء‌الله را شکست و بر ضد حضرت عبدالبهاء قیام کرد. سید مهدی اهل دهج در حوالی یزد بود. وی در بغداد و ادرنه و عکا به حضور حضرت بهاء‌الله مشرف شده و مورد عنایات بسیار قرار گرفته بود او هم مانند جمال در عرض و طول ایران سفر کرده و مورد احترام احبّا بود و لکن نفوسی که از بصیرت بهره داشتند پی به حقیقت برده و او را مردی دورو و مغرور و شدیداً دلبسته به امور دنیوی تشخیص داده بودند. در میان کسانی که نظریات خود را درباره او نوشته اند حاجی میرزا حیدر علی را می توان نام برد که درباره جمال بروجردی هم مطالبی نوشته است مطالعه نوشته های حاجی میرزا حیدر علی این حقیقت را نشان می دهد که این دو شخص لااقل در یک خصلت با هم شریک بودند که آن هم هوس یا شهوت تسکین ناپذیر برای ریاست بود. سید مهدی همیشه با یک احساس تفوق و برتری به

جلسات احبّاً وارد می شد و خیلی دوست داشت که عده ای از احبّاً در دنبالش راه بیفتند. در شبها هم همیشه چند نفری چراغ در دست در جلویش حرکت می کردند این البته در آن روزها یک منظره تماشائی به وجود می آورد چه که معمولاً در شب هر شخص فقط با یک خدمتکار یا یک دوست که حامل چراغ بود هدایت می شد ولی در مورد سید مهدی احبّاً در انجام این خدمت با هم رقابت داشتند و میرزا حیدر علی از شبی حکایت می کند که در حدود چهارده نفر چراغ به دست او را به محفل یاران وارد ساختند. مردانی چون سید مهدی و جمال همیشه از مقام خود ساقط می شوند. امر حضرت بهاءالله به نفوسی که به خود مغرورند و در پی برتری بر دیگران هستند پناه نمی دهد. معیار مقبول در امر بهائی عبودیت است و میزان محبوب اخلص نیت و صدق طوینت. بنابراین جای تعجب نیست که سید مهدی و جمال در برابر اریاح امتحان بر خاک افتادند و ساقط شدند. هر دوی اینها پیمان حضرت بهاءالله را شکستند و به امید احراز مقام ریاست بلا منازعه امر در ایران با میرزا محمد علی همدست شدند و با مرکز منصوص امرالله به طغیان و مخالفت برخاستند وقتی این خبر در ایران انتشار یافت یاران آن دو را به خود واگذاشتند و عزت آنان به زودی به ذلت تبدیل شد. این دو در بدو امر جنجال و هیاهوی بزرگی در جامعه امر ایجاد کردند و در

افکار بسیاری تولید شبهه و اختلال نمودند ولی قوه عهد و میثاق آنان را به ورطه رسوائی انداخت و جامعه امر از لوث آلودگی آنان پاک شد. حضرت بهاءالله در دوران رسالت خود خطاها و سینات سید مهدی را ستر نمودند. آن حضرت در الواح مبارکه شان او را مورد عنایت قرار دادند و به خلوص و تقدیس و انقطاع نصیحت فرمودند در میان الواحی که به افتخار او صادر شده کمتر لوحی می توان یافت که در آن این نصایح مورد تاکید قرار نگرفته باشد. وقتی حضرت بهاءالله بغداد را به قصد اسلامبول ترک نمودند به سید مهدی امر فرمودند که محل اقامت خود را به بیت مبارک انتقال دهد و به عنوان متصدی بیت مبارک انجام وظیفه نماید. در دوران اقامت سید مهدی در بیت مبارک واقعه نی روی داد که ضعف ایمان و شدت دل بستگی او را به شنون مادی آشکار نمود. چند نفر دزد وارد بیت شدند و بعضی از اموال او را سرقت نمودند از دست دادن آن چند شیء بی مقدار چنان سید مهدی را متأثر و پریشان ساخت که به حضور حضرت بهاءالله شکایت نمود. حضرت بهاءالله در جواب لوحی نازل و در آن او را به انقطاع از اشیا این عالم دعوت و ضمناً یادآور شدند که این خسارت وارده بر او در مقایسه با بلایانی که آن حضرت در سبیل الهی تحمل فرموده اند هیچ بوده است. سوره مبارکه عباد در اوایل سفر حضرت بهاءالله به ادرنه نازل شده و در آن زمان

سید مهدی هنوز تولیت بیت اعظم را در بغداد بر عهده داشته است. در این سوره مبارکه حضرت بهاءالله وی را نصیحت می فرمایند که تقوی پیشه گیرد، دل راز آلودگی های دنیای مادی پاک کند و خود را از هوای نفس و از تمام عالم خلق منقطع نماید. آن حضرت به نفس مبارک خود اشاره و بیان می فرمایند که گر چه سالها به نزول آیات الهی چون غیث هاطل مشغول بوده اند ولی در عین حال عظمت و جلال خویش را در خلف احجاب کثیره مستور داشته اند و تنها وقتی که میقات معین فرا رسیده مقام منیع خویش حضرت را اعلان و نزه نی از نور جمال خود را بر عالمیان مبذول فرمودند و در نتیجه آن اهل ملا اعلی و اصفیا و اولیای حضرت یزدان دچار هیبت و انصعاق گشتند. قسمت اعظم این لوح مبارک از وقایع سفر بغداد تا ادرنه حکایت می کند و نیز به عنوان یک وسیله ارتباطی بین حضرت بهاءالله و مومنین عراق محسوب می شود چه که در آن حضرت بهاءالله یاران عراق را به طور اعم و چند تن از آنان را به طور اخص مورد خطاب قرار می دهند و به طور کلی آنها را به حسن رفتار، استقامت در حب آن مظهر کردگار و محبت و اتحاد در بین یاران حضرت پروردگار مأمور می فرمایند گر چه حیات بهانی سید مهدی به رسوائی و مرگ روحانی منتهی شد ولی

برادرزاده او یعنی حاج سید علی اکبر دهجی مظهر ایمان و عبودیت
و در نزد حضرت بهاءالله بسیار محبوب بود.

۲- دهجی- سید علی اکبر

یکی از احبای مخلص ومومن که بسیار مورد عنایت جمال مبارک بود شخصی به نام سید علی اکبر دهجی مخاطب لوح معروف قد احترق المخلصون است این شخص برادرزاده سید مهدی دهجی اسم الله المهدی است که شرح حالش در صفحه ۲۸۳ آمده و حضرت بهاءالله از راه فضل و مرحمت سید علی اکبر را سید مهدی نامیدند فاضل ارجمند جناب اشراق خاوری در محاضرات جلد ۳ در جواب کسی که از مخاطب لوح احتراق پرسیده بود می فرماید: بعضی گمان نموده اند که منظور از علی اکبر در لوح احتراق ملا علی اکبر شه میرزادی ایادی امرالله می باشد در حالیکه چنین نیست و منظور سید علی اکبر دهجی است و در لوح استتطاق به این معنی اشاره رفته است و می فرمایند: «...تا آنکه یومی از ایام مکتوبی از جناب ها سید ۱۱۰ قبل اکبر ابن اخ اسم الله المیم لدی العرش حاضر...»

که منظور از قبل ۱۰ قبل اکبر علی است که به حروف ابجد مساوی ۱۱۰ است و بسم الله المیم مهدی دهجی است.

دکتر روح الله خویشبین در مقاله ای تحت عنوان زمینه تاریخی احتراق که در سفینه عرفان جلد ۴ صفحه ۵۸ درج شده درباره سید مهدی دهجی می نویسد:

«جناب آقا سید علی اکبر دهجی از مومنین اولیه امر مبارک است این نفس بسیار ممتاز و مقدس مورد نهایت محبت در عنایت جمال مبارک بود چندین بار به محضر حضرت بهاء‌الله مشرف شد الواح متعددی به افتخارش نازل گردیده که از جمله لوح احتراق است که در اواخر سال ۱۸۷۱ میلادی در جواب عریضه ای که از ایران به حضور مبارک ارسال داشت نازل گردید. یکی از الواح جمال اقدس ابیهی که به افتخار سید علی اکبر دهجی عز نزول یافته با عنوان جناب حاجی سید علی اکبر علیه ۶۶۹ من دهج «هو الاقدس الاعظم العلی الابهی، الحمدالله الذی رفع سماء البیان و زینها به انجم دریات و نور افقها بشمس ذکر الاسم الاعظم...»

این لوح مبارک در کتاب محاضرات جلد ۳ صفحه ۳۳ مندرج است ضمناً باید دانست که منظور ۶۶۹ کلمه بهاء‌الله است و این عدد را نباید ششصد و شصت و نه خواند بلکه باید خواند ۹ و ۶۶ که منظور از عدد ۹ کلمه بهاء است به حروف ابجد و ۶۶ کلمه الله ب(۲)، ه(۵)، ا(۱)، ع(۱) = ۹ که جمع آن می شود ۹ و ا(۱)، ل(۳۰)، ل(۳۰)، ه(۵) که جمع آن می شود ۶۶ الواح بسیاری غیر از لوح احتراق به افتخار ایشان نازل گشته از جمله لوح بسیار مفصلی است .

درباره سید علی اکبر دهجی که بر عکس عموی نا اهل خود سید مهدی بسیار مومن و فعال و مورد عنایت حق بود در کتاب نفحات ظهور چنین می نویسد: حاجی محمد طاهر مالمیری در یادداشت های خود با نام تاریخ امر در شهرستان یزد که هنوز چاپ نشده از این نفس مومن چنین یاد می کند: اما حضرت متصاعد الی الله حاجی سید علی اکبر دهجی ایشان از مومنین دوره اول که فی الحقیقه تاکنون چنین نفس نفیس مقدسی دیده نشده ایشان برارزاده سید مهدی اسم الله پسر مرحوم حاجی سید احمد دهجی بودند و در صورت و هیكل و شباهت مثل و مانند نداشتند و لحن ملیحی در تلاوت آیات الهی داشتند که در وقتی که تلاوت آیات می فرمودند گویا ملا اعلی و اهل سراق ابهی به اهتزاز می آمدند حق شاهد و گواه است که این فانی چنین لحن و صوتی ملیح استماع ننموده ام حضرت ایشان چند سفر به ساحت اقدس به حضور جمال مبارک جل زکرة الاعظم مشرف شدند و مورد عنایت بی پایان جمال قدم و اسم اعظم بودند فی الحقیقه حکایت ایشان حکایت عشق و معشوق بود . الواح بسیاری در حق ایشان نازل و لوح مبارک قد احترق المخلصون من نار الفراق که این لوح مبارک را جمال قدم لوح احترق نامیده اند . نیز درباره ایشان نازل ... در سفر اخیر که حضرت ایشان از ساحت اقدس مراجعت نمودند در طهران صعود فرمودند بعد از صعود ایشان

جمال مبارک فرمودند من اینقدر حاجی سید علی اکبر را دوست می دارم که می خواهم اسم او اینجا مذکور باشد و امر فرمودند آقا سید مهدی اسم الله را بگویند آقا سید علی اکبر .

۱- موتمن السلطنه = محمد رضا

میرزا محمد رضا موتمن السلطنه از رجال و شخصیت‌های مهم خراسان بود و سالها در زمان سلطنت ناصر الدین شاه حکومت آن نواحی را داشته و در بین مردم از محبوبیت خاصی برخوردار بود و چون دارای ثروت و نفوذ بسیار بود باعث ترس و نگرانی ناصر الدین شاه گردیده مخصوصاً انتسابش به امر مبارک مزید بر علت گشت و مدتی او را در طهران و کاشان زیر نظر داشته حتی به صورت ظاهر به حکومت کاشان منصوب نمود و حتی خواهر خود را نیز به عقد او درآورده در حقیقت داماد شاه گردید ولی نگرانی از نفوذ بابیه‌ها باعث شد که او را با خوردن قهوه مسموم نمایند و بدرجه رفیع شهادت نائل آید .

موتمن السلطنه که به لقب مستشار الملک معروف و ملقب بود در نتیجه ایمان آوردن برادر بزرگترش میرزا علیرضای مستوفی و همچنین تماس و معاشرت و مکالمه با ملا مقدس خراسانی به درجه ایمان فائز گشته و مدتها در امور خراسان قائم مقام برادرش بود. موتمن السلطنه بسیار مورد عنایت حق بود و در یکی از الواح او را یا من تشبه بمثالی خطاب می فرمایند زیرا گویا اندک شباهتی به هیکل مبارک حضرت بها الله داشته .

موتمن السلطنه مردی بسیار خیر و بخشنده بود و برای اینکه مبلغین به فراغ مالی به تبلیغ بپردازند مخارج آنان را تقبل می نمود ، در مجلسی که برای محاکمه و مقدمه شهادت ابا بدیع ترتیب داده بودند کوشید تا مانع انجام فعل شود حتی به عنوان قهر و اعتراض قلم و کاغذ و دوات خود را جمع کرد که در آن زمان علامت عدم رضایت و مخالفت بود ولی در اثر اصرار و سماجت شیخ محل و خواست و رضایت قلبی خود ابا بدیع که مزده شهادت را از هیکل مبارک شنیده بود موفق نشد . جسد موتمن السلطنه را بر حسب وصییتش به مشهد برده و در آنجا مدفون ساختند . در کتاب تاریخ امری خراسان شرح حال و نحوه تصدیق او را مرقوم داشته اند شیخ محمد فاضل قاننی که به نبیل اکبر معروف است و در زمره حضرات ایادی امرالله محسوب ، مثنوی مفصلی به نام ایشان به رشته نظم کشیده و در مقامی او را نصیحت فرموده اند که اسیر حب جاه و مقام نگردد البته تا کنون این مثنوی به طبع نرسیده ولی نسخه خطی آن در خانواده آنها از جمله در منزل بها الدین نبیل اکبر و برادر و خواهرش موجود است . طبق نوشته جناب ملک خسروی در کتاب شهادی امر جلد ۳ " مرحوم موتمن السلطنه در قلم و تدبیر مشار بالبنان و تمام امور حکومتی خراسان بالاخص قسمت مالی با او بود و در فرامین شاه همواره باسم وزیر خراسان خطاب

میشد و بدین جهت مردم به او احترام مینمودند و خوف ابدآ در ایشان نبود. " تاریخ دقیق شهادتش دقیقاً مشخص نیست در تاریخ سنه ۱۳۱ و در کتاب ملک خسروی ۱۳۰۸ مرقوم رفته است. برای اطلاع بیشتر به منابع زیر مراجعه شود.

- | | |
|-------------------------|-------|
| شرح حال و آثار حضرت باب | ص ۶۸۹ |
| تاریخ شهدای امر جلد ۳ | ص ۴۲۷ |
| سفینه عرفان شماره ۳ | ص ۲۰۶ |
| تاریخ امری خراسان | ص ۹۷ |
| رساله مجمع تحقیق جلد ۲ | ص ۳۰۸ |
| ظهور الحق جلد ۸ | |

۲- موتمن السلطنه = میرزا علی محمد

میرزا علی محمد فرزند محمد رضا موتمن السلطنه است که بعد از پدر به این لقب معروف گردید او نیز مانند پدر مصدر خدمات عدیده گشت و در مشهد باعث دلگرمی و تقویت روحیه احبا می بود . مرحوم میرزا طراز الله سمندری ایادی امر اله نقل کرده اند که در سفری که مشهد به اتفاق میرزا علی اکبر رفسنجانی برای تشویق و تبلیغ داشته اند مورد لطف و مرحمت میرزا علی محمد قرار گرفته و در هنگام تشریف داشتن آن دو نفس نفیس برای شرکت در جلسات آنها از همه پیشی می گرفت و بسیار خاضع و خاشع بود و سالها عضویت محفل شور را داشت.

میرزا علی محمد موتمن السلطنه به رکن الدوله کوچک و همچنین موتمن السلطنه کوچک نیز معروف است .

جناب ملک خسروی در کتاب تاریخ شهدای امر جلد ۳ ضمن معرفی محمد رضا موتمن السلطنه که شهید شد می نویسد پسر ارشد ایشان میرزا علی محمد خان که بعد از پدر ملقب موتمن السلطنه از دولت ملقب شد فی الحقیقه در امر مبارک مانند جبل راسخ بود و ابداً خوفی در وجود مبارکش نبود و رفتارشان نسبت به احبا بسیار متواضعانه و در عهد و میثاق الهی ثابت و اگر ایشان حیات داشتند جمیع عائله حضرت مرفوع پدرشان در ظل امر بودند و لکن حکمت

الهی قضا را این طور که در سنه ۱۳۲۳ به ملکوت ابهی صعود نمود.

برای اطلاع بیشتر بمنابع زیر مراجعه شود

تاریخ شهدای امر جلد ۳ ص ۴۳۴

شرح حال و آثار حضرت باب ص ۶۸۹

سفینه عرفان جلد ۳ ص ۳۰۶

تاریخ امری خراسان ص ۹۷

۱- میرزا اسدالله وزیر

میرزا اسدالله وزیر از نواده های فتحعلی خان اعتمادالدوله از وزرای عصر صفویه می باشد. ایشان توسط میرزا اسدالله اصفهانی به امر مبارک تبلیغ شد و با خواهر او به نام امینه خانم ازدواج نمود و برای زیارت حضرت بهاءالله به عکا سفر نمود.

وی بعد از مراجعت به ایران در اداره دارائی اصفهان که در قدیم اداره مالیه نامیده می شد، استخدام و مشغول به کار شد. بعد از برکناری مشیرالملک که لقب میرزا حبیب الله انصاری و رئیس مالیه بود، او به این سمت منصوب و به مقام وزارت مالیه برگزیده شد و از آن زمان به نام میرزا اسدالله وزیر، معروف و مشهور گردید. در زمان استبداد صفیر و هنگام درگیری با کودتای محمد علی شاه صمصام الدوله با افراد ایل خود برای مقابله با محمد علی شاه به اصفهان آمد و چون برای مخارج اردو احتیاج به پول داشتند و ایشان نیز وزیر مالیه بودند، او را تحت فشار قرار دادند، با وجودی که پولی در بساط نبود. از ترس جان مبلغی مقروض شد و به واسطه هرج و مرج و نبودن مسئول حکومتی، ورشکست شد. دچار ضرر و زیان بسیار گشت ولی به علت بزرگ منشی و رفتار مردم پسند، احترام خود را در جامعه محفوظ داشت.

۲- میرزا اسدالله اصفهانی

میرزا اسدالله اصفهانی گرچه به نام اصفهانی معروف است ولی اصلش از نور مازندران است و اجداد و نیاکانش همانند حضرت بهاءالله از دولت مردان نوری بودند. ایشان علاقه و میلی به خدمات دولتی مرسوم آن زمان نداشت و چون علاقمند به معارف اسلامی بود و در مدرسه کاسه گران اصفهان که از مدارس قدیمی اصفهان و محل تجمع طلاب علوم دینی بود، به فراگیری معارف اسلامی پرداخت و چون سال ها ساکن اصفهان بود و در اصفهان هم با خانواده نهری وصلت نمود، به نام میرزا اسدالله اصفهانی معروف گردید. ایشان در حقیقت باجناب حضرت عبدالبهاء می باشند زیرا با خواهر منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء ازدواج نمود. وی در سال ۱۲۷۸ هجری قمری بعد از شنیدن ندای امر و تحقیق، بابی شد و پس از شناخت من یظهره الله، بهائی گردید و برای نشر نفحات و تبلیغ امرالله به بیش تر نقاط ایران مسافرت تبلیغی و تشویقی نموده و براساس اطلاعات و برداشت شخصی خود از نصوص مندرج در کتاب اقدس، به تأسیس مشرق الاذکار و صندوق خیریه و جلسات شور و مشورت اقدام نمود.

ایشان همان شخصی هستند که از طرف حضرت عبدالبهاء، مأمور حمل صندوق حاوی جسد حضرت اعلی از ایران به ارض

اقدس شد و این مأموریت خطیر را به بهترین وجه ممکن انجام داد. ولی بعدها ساکن عکا شد ولی چندین بار برای امر تبلیغ به ایران سفر نمود. وی از طرف حضرت عبدالبهاء برای مقابله با فعالیت های ابراهیم خیرالله که از ناقض اکبر طرفداری می کرد، به آمریکا اعزام شد ولی او نیز افکار خرافی از قبیل تعبیر خواب و غیب گویی را در جلسات مطرح می کرد که با روح امر مبارک مغایرت داشت.

میرزا اسدالله اصفهانی در سفر حضرت عبدالبهاء به غرب یکی از همراهان و ملتزمین رکاب بود. پسرش دکتر امین الله فرید که از صراط مستقیم منحرف شده بود، تقرب و انتسابش به حضرت عبدالبهاء وسیله کلاسی و پول گرفتن از احباء شده و بعدها با حضرت ولی امرالله نیز مخالفت نمود. پدر و پسر هر دو از ظل امر خارج شده و طرد شدند.

در ریحیق مختوم جلد ۱ صفح ۱۱۲ دربار عامل انتقال عرش مبارک حضرت باب بودن ایشان می نویسد:

جمال مبارک به او امر فرمودند که جسد مطهر را به جای دیگر نقل کند، او هم اول در طهران به خان خودش برد، بعداً چند جای دیگر از قبیل خان حسن علی اصفهانی و خان محمد کریم عطار، تا آن که در سال ۱۳۱۶ هجری قمری مطابق با ۱۸۹۹

میلادی به امر حضرت عبدالبهاء به همراهی احبای دیگر از راه اصفهان، کرمانشاه، بغداد و دمشق، عرش مطهر را به ارض اقدس رسانید.

۱- نبیل اکبر - ملا محمد فاضل قانتی

ایشان فرزند ملا احمد از علمای مشهور قاننات خراسان بوده و سال ۱۲۴۴ هجری قمری درنوفرست از توابع قانن متولد شدند و از دست شیخ مرتضی انصاری بزرگترین مرجع تقلید درجه اجتهاد گرفت و از محضر ملاهادی سبزواری استفاده نمود جزء بزرگترین فضلا و علمای ایران محسوب گشت ایشان توسط ملا یوسف اردبیلی به امر مبارک مومن گردید و جزء حضرات ایادی امرالله و حواریون حضرت بها الله درآمد و لوح حکمت به افتخارش نازل شد. جناب سلیمانی مولف کتب ۱۰ جلدی مصابیح هدایت در معرفی ایشان در جلد اول مصابیح هدایت چنین می نویسند :

جناب فاضل قانتی اعلم علمای این امر مبارک است و تا کنون کسی را از مومنین سراغ نداریم که جامعیت آن مرد عظیم را جانز شده باشد زیرا به شهادت اکابر مبلغین و اعظام متقدمین مردی نادر الوجود بوده در استعداد خداداده در عداد نوابغ روزگار معدود بوده و از حسن اتفاق خدمت بزرگترین علمای زمان خود را برک کرده و حداکثر استفاده را از محضر دانشمندان عصر خویش نموده است و خلاصه آنکه این مرد جلیل از جمله نفوس گرانبهایی است که گردش لیل و نهار بندرت نظیر آنان را ببار می آورداری

سالها باید که تا یک سنگ اعلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندرین

از بسیار نفوس شنیده شد که جناب آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی و جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی اعلی الله درجاتهما که آن یک محقق نامور و ادیبی پر هنر و این یک مبلغی نامدار و فعلی عالیمقدار بود موقعی در عشق آباد تشریف داشتند که جناب فاضل قاننی نیز در آن مدینه مقیم بود و آن دو بزرگوار در محافل احباب در محضر فاضل چنان با خضوع و خشوع جالس می شدند و بقسمی مودبانه بفرمایشات او گوش می دادند که طفل سبسخوان بیبیانات ادیب دبستان و با آنکه جناب ابوالفضائل آن ایام هنوز بوسیگار عادت داشت در محضر فاضل از استعمال آن خودداری می نمود تا آنکه حضرت فاضل میفرمود جناب میرزا چرا سیگار میل نمیفرمائید آنگاه اطاعت میکرد و هرگز در محافل احباب دیده نشد که یکی از این دو مرد محترم در حضور فاضل لب بتکلم بگشاید فاضل عالمی جامع العقول و المنقول بود.

برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به منابع زیر مراجعه

شود

مصابیح هدایت جلد ۱ ص ۴۲۵ و ص ۲۷۵

تذکره الوفا ص ۵

بہجت اصدور ص ۱۸۹

موسسہ ایادی

حواریون حضرت بہا اللہ ص ۹۲

مشاہیر امر دوران حضرت بہا اللہ ص ۱۱۲

گنج شایگان ص ۱۳۹

تاریخ نبیل ص ۳۳۶

قرن بدیع جلد ۲ ص ۱۵۷ ص ۲۵۷ ص ۳۰۵

کواکب الدوریہ جلد ۱ ص ۴۲۲

۲- نبیل اکبر - شیخ محمد نبیل قزوینی

دیگر از کسانی که به لقب نبیل اکبر ملقب شده اند شیخ محمد نبیل قزوینی فرزند حاجی رسول و پدر شیخ کاظم سمندر مولف تاریخ سمندر می باشند تا آنکه این مطلب که ایشان نیز به لقب نبیل اکبر ملقب گشته اند مطالب نوشته شده در تاریخ سمندر صفحه مقدمه و صفحه ۱۵ و صفحه ۵۸ می باشد که با این موضوع تاکید گردیده همچنین در کتاب طراز الهی جلد اول که در شرح حال و خاطرات حضرت ایادی امرا الله طراز الله سمندری است در صفحه ۷۷ این موضوع را تائید نموده اند ایشان پدر بزرگ جناب سمندری هستند و همان کسی است که وقتی در قزوین در ضوضای قتل ملا نقی برغانی عموی حضرت طاهره ایشان را دستگیر و بشدت چوب کاری نمودند هنگام تشریف بحضور حضرت اعلی ، حضرتش به ایشان فرمودند شما را چوب نزدند مرا چوب زدند. شرح حال مفصل ایشان توسط فرزندشان شیخ کاظم سمندر در کتابشان بنام تاریخ سمندر مشروحا نقل گردیده که ایشان از مومنین بحضرت باب بوده و در این راه دچار صدمات و لطمات بسیار گشته گذشته از تنبیهات بدنی و جریمه های نقدی بسیاری از اموال و مال التجاره خود را نیز از دست داده و بعدا به مظهریت جمال اقدس ابهی ایمان آورده و مورد عنایت ایشان قرار گرفتند و الواح بسیاری به افتخارش

نازل گردید از جمله در لوحی خطاب به شیخ کاظم سمندر می فرمایند : "یا سمندر شهادت میدهم که مرحوم مرفوع والد و شما در خدمت امر کوتاهی ننموده اید و در لوحی دیگر می فرمایند :

"انا نذكر فهذا المقام اياك الذي صمد الى الرفيق الاعلى امر ا من لدى الله رب الارباب انا طهرناه من كوثر العفو والغفران و ادخلناه فى مقام عجزت عن ذكره الاقلام..." و بالاخره ایشان بعد از طی عمری پر بار و خدماتی گرانبها سال ۱۲۷۸ هجری قمری در لاهیجان به عالم بالا عروج نمود و چون وصیت نموده بود که در درالسلام بغداد مدفون گردد جسد ایشان را به بغداد حمل و دفن گردید برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان مراجعه شود به

تاریخ سمندر از ص ۱۵ تا ص ۳۶

طراز الهی جلد ۱ ص ۷۷

مصابیح هدایت جلد ۷ ص ۳

آهنگ بدیع سال ۴ شماره ۳ ص ۸

پیام بهایی شماره ۳۰۶ ص ۲۹

۱- سلطان الشهداء و محبوب الشهداء (سید حسن و سید

حسین اصفهانی)

سلطان الشهداء و محبوب الشهداء لقب دو برادر اصفهانی است که فرزندان میرزا ابراهیم از تجار معروف و سرشناس اصفهان بودند و چون مبلغ زیادی از امام جمعه وقت اصفهان طلبکار بودند و مطالبه طلب خود را نمودند با عوام فریبی و ایجاد ضوضا توسط ظل السلطان که حکومت اصفهان را داشت شهید شدند در بیشتر کتب امری شرح حال و شهادتشان ذکر شده و جناب اشراق خاوری کتابی مستقل به نام نورین نیرین در شرح حال و نحوه شهادت و الواح عدیده که به افتخارشان نازل گشته مطبوع و منتشر نموده اند.

شرح حال ایشان در همین کتاب زیر عنوان نورین نیرین آمده است .

۲- سلطان الشهداء و محبوب الشهداء - سید اسماعیل زواره**ای**

سید اسماعیل زواره ای که مبلغ جناب نبیل زرنندی می باشد و از کسانی است که نبیل در نوشتن تاریخ خود از اطلاعات و بیانات او استفاده کرده، از مؤمنین و اصحاب اولیه حضرت باب است که شرح خدمات و مسافرتش به شهرهای مختلف برای ابلغ کلمه الله در تاریخ نبیل مذکور است. وی مردی عارف و شاعر بود. در اصفهان به حضور حضرت اعلی، مشرف گردید و در هنگام نازل شدن سور والعصر در محضر مبارک، حاضر و ناظر بود. در بغداد به حضور حضرت بهاءالله نیز مشرف شد و جذبات شوق، او را چنان پر سوخت که عاشقانه خود را فدای جمال جانان نمود و خود را شهید کرد. در الواح الهیه به ذبیح و سلطان الشهداء و محبوب الشهداء، ملقب گشته.

سید اسماعیل زواره ای از فدائیان جمال جانان بود که خود را فدای حضرت معبود نمود و به دست خویش به حیات خود، خاتمه داد زیرا نمی توانست ظلم و جور مظاهر عدوان را نسبت به مظلوم اذاق ببیند. خود را فدا نمود شاید باب رحمت الهی گشوده شود. حضرت بهاءالله در کتاب بدیع، صفح ۳۶۷ دربار او می فرمایند:

" از جمله محبوب الشهداء، جناب آقا سید

اسماعیل زواره ای که به دست خود حبا لهذا الظهور سر فدا نمود و هیچ نفسی در زهد و تقوی و فضل و علم او بآلله منکر نبود." در یکی از الواح که در کتاب مانند آسمانی جلد ۷، صفح ۲۰۳ آمده است، حضرت بهاءالله می فرمایند:

" از جمله محبوب الشهداء، جناب آقا سید اسماعیل زواره علیه بهاءالله الابهی که به دست خود، خود را مقصد الی البیت فدا نمود اگر چه این عمل در ظاهر منکر و لکن محبت الهی چنان اخذش نمود که از هر طرقی از عروقتش شعله و نار ظاهر و باهر"

والذی قطع حجزه فی العراق انه لمحبوب الشهداء و سلطانهم و ما ظهر منه كان حجة الله على الخلائق اجمعین.

و نیز در مقام دیگر در بیان علو رتبت و سمو منزلت آن مستشهد فی سبیل الله که از لسان کبریا به لقب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء، ملقب گردیده، لسان عظمت به این بیان ناطق، تاکنون خوفی به طهارت و تقدیس خون ذبیح بر خاک ریخته نشده است.

قرن بدیع جلد ۲ ص ۱۴۲

برای اطلاع بیش تر از شرح حال این شهید مجید، به منابع

زیر مراجعه شود:

قاموس لوح شیخ جلد ۲ صفحه ۸۰۲

رحیق مختوم جلد ۱ ذبیح کعبه وفا

محبوب عالم ص ٢٤٧

لنالی درخشان ص ١٩٥

قرن بدیع جلد ٢ ص ١٤٠ و ١٤٢

۱- کلیم - برادر حضرت بهاءالله

جناب کلیم یکی دیگر از برادران حضرت بهاءالله جناب میرزا موسی است که برادر ابی و امی جمال مبارک است و از مومنین اولیه به حضرت اعلی و جمال مبارک بوده و ارادت خاصی به هیکل مبارک داشته و در بلایای وارده بر ایشان شریک و سهیم بوده و در دوران بغداد نیز حضور داشته و بعد از اطلاع از سکونت حضرت بهاءالله در کوههای سلیمانیه بنا به خواهش حضرت عبدالبهاء که در آن زمان بیش از ۱۲ سال نداشتند با شیخ سلطان پدر عیالشان به کوههای سلیمانیه رفته و از محضر مبارک استدعای مراجعت به بغداد را نمودند. ایشان پنجمین فرزند میرزا بزرگ از خدیجه خانم دومین عیال خود بودند و در تمام ایام حیات در جوار برادر بزرگوار خود بوده و از طرف ایشان در هنگام توقف در اسلامبول و ادرنه و عکا رابط بین ایشان و اولیای امور بود شرح حالش را حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا چنین نقل فرموده اند از جمله درباره اش فرموده اند: "حضرت کلیم یعنی جناب آقا میرزا موسی علیه بهاءالله برادر حقیق جمال مبارک بود لهذا از سن طفولیت در آغوش تربیت جمال قدم اسم اعظم نشو و نما نمود و محبت الهیه با شیر ممتاز شد. یعنی در شیر خوارگی تعلق غربی

به جمال مبارک داشت همیشه مورد عنایت بود و مظهر الطاف حضرت احدیت .

جناب کلیم در تمام دوران حیات دو بار ازدواج نمودند عیال اول فاطمه سلطان خانم دختر شیخ سلطان عرب و دیگری حوا خانم . فرزندان میرزا موسی کلیم از عیال اول ۱-میرزا کمال الدین ۲- میرزا علیرضا ۳-میرزا جمال الدین ۴-میرزا جمیل ۵- میرزا مجدالدین ۶-لقانیه خانم و از عیال دوم ۷- میرزا جلال ۸- میرزا فواد می باشند . متأسفانه در هیچ کدام از کتب تاریخی که ذکری از جناب کلیم شده اشاره ای به سال صعود و سن ایشان هنگام صعود و محل آن نشده در لوحی که در مانده آسمانی با عنوان : هو الله تعالی شانہ الحکمه و البیان بشنو بشنو قلم اعلی از اعلی مقام ندا می فرمایند مندرج است می فرمایند یا من اسمی علیک بهانی و عنایتی این ایام حضرت کلیم صعود نمود

۲- کلیم - میرزا موسی تبریزی (امین الرعایا)

دیگر از کسانی که به لقب کلیم مفتخر شده حاجی میرزا موسی تبریزی فرزند حاجی محمد حسین امین الرعایا می باشند.

لقب کلیم به معنی هم سخن و کسی که مورد خطاب و مکالمه واقع شده مأخوذ و مقتبس از آیه ۱۶۳ سوره نساء در قرآن مجید است که می فرماید کلیم الله موسی تکلیما و از آن به بعد لقب حضرت موسی پیامبر یهودیان کلیم الله شد و از این نظر به ایشان لقب کلیم الله اطلاق شد که اشاره و تلمیح است به حضرت موسی که طرف مکالمه با خدا بود . همچنان که لقب حضرت مسیح روح الله و ابراهیم خلیل الله است . وقتی حضرت موسی در کوه طور خدا را به صورت شعله ای فروزان مشاهده نمود گفت رب ارنی یعنی ای خدا خود را به من نشان بده و خدا جواب داد لن ترانی یعنی هرگز مرا نخواهی دید و چون نام این دو شخص موسی می باشد و مورد خطاب و مکالمه با حضرت بهاء الله واقع شده اند لذا به لقب کلیم مفتخر گشته اند .

جناب هوشنگ گهرریز نویسنده و محقق ارجمند در کتاب حواریون حضرت بهاء الله ص ۱۰ می نویسد به میرزا موسی تبریزی در لوحی ضیاء نیز خطاب گشته است .

۱- حسین افندی - فرزند حضرت عبدالبهاء

اولین اولاد ذکور حضرت عبدالبهاء طفلی شیرین و بسیار بانمک و زیبا به نام حسین افندی بود . حسین افندی با حرکات شیرین و ادای کلمات دلنشین خود را در دل همه جای داده بود و بسیار مورد توجه و لطف و مرحمت حضرت عبدالبهاء قرار داشتند .

ولی افسوس که دوران حیاتش بسی کوتاه و بیش از چهار سال نبود و در ایام کودکی و صباوت دعوت حق را لیبیک گفت و دار فانی را وداع گفت .

در مجله ورقا درباره اش چنین می خوانیم : حضرت عبدالبهاء سالها بعد وقتی صحبت از فرزند کوچکشان حسین افندی شده بود فرموده بودند : سه چهار ساله بود وقتی خواب بودم به آهستگی در رختخواب من می آمد کیفیتی داشت که به وصف نمی آید .

حسی افندی کوچک را همه دوست می داشتند با آن چشم های درشت و صورت لطیف و حرکات ملیح ... چه روزهای شادی بود . به دیدار پدر بزرگ خود حضرت بهاء الله میرفت و گاهی مدتها با ایشان می ماند . بعضی وقتها در حضور ایشان دستهایش را به پشت می زد و به راه می افتاد . حضرت بهاء الله لبخند می زدند کجا می روید ؟

میروم تباشا " یعنی تماشا" . آخر زبان حسین افندی کوچک می گرفت و "م" را "ب" می گفت . چه بسیار روزها که شاید حضرت بهاءالله به این پاسخ زیبا ، تبسم فرموده بودند . همه اینها زیاد طول نکشید . وقتی حسین افندی صعود کرد ، چهارساله بود . چقدر همه غمگین شدند : " افسوس آن همه ملاحظت .. حالا آیا چه می شود به حضرت عبدالبهاء گفت ؟ .. ایشان که همیشه خودشان دیگران را در غم ها تسلی و دلداری می دادند ... یکی از احبا به حضور مبارک رفته بود بعد از کمی سکوت گفت : "سر کار آقا ، ... محزون مباشید خداوند ، کریم است .

حضرت عبدالبهاء فرمودند : " کریم ، کسی است که آنچه را بخشیده پس نگیرد . پس چرا خدا حسین افندیم را پس گرفت ؟"

باز مدتی همه جا ساکت بود .. بعد حضرت عبدالبهاء تبسم فرمودند : "بله خداوند کریم است امانه این است که شما فهمیدید . خدا حسین افندیم را از من پس نگرفته چون در این دنیا هیکل حسین افندیم خیلی لطیف و ظریف بود ، لانه مطابق او نبود ، او را پرواز داد و به آشیانه خود برد . باغبان الهی فقط جای گل را عوض کرد . حالا گلهای دیگر سرشان را به حسرت تکان می دهند که این گل ، خیلی زیبا بود ، باغبان برای چه آنرا کند؟ اما نمی دانند که او را به باغ

زیباتر و مناسبتری برده است و نمی بینند که در آنجا چطور شاد و زیبا قد می کشد و می شکند . خداوند بسیار کریم است ..."

راستی هم گلهای دیگر این را نمی دانستند . عائله مبارکه و سایر احبا غمگین و غصه دار بودند اما حضرت بهاءالله در آن موقع در لوحی می فرماید : "که اگر آنها از حقیقت و علت این امر آگاه شوند تمام غصه هایشان به شادی تبدیل می شود ."

بعد شاید تبسم کنان ، آن روزها و آن پاسخ زیبایی حسین افندی را به یاد آورده بودند حالا دیگر او راستی به "تباشا" رفته بود .

و حضرت بهاءالله در آن لوح می فرماید : "در این حین ، تباشای خود را مشغول به تماشای فردوس اعلی مشاهده می نمایم ."

منیره خانم در ضمن خاطراتش می نویسد :

"وقتی که فرزند عزیز و کوچکم موسوم به حسین از این عالم صعود نمود حضرت بهاءالله این بیانات مبارکه را نازل فرمودند علت و حکمت صعود عروج طفل شیرین و دلبنده شما در خزائن علم الهی مکنون است در موقع مقتضی حکمتش ظاهر خواهد شد مظاهر الهی بر حال و استقبال واقف و آگاهند ."

در یکی از الواح که با جمله : ای بنده صادق حق خبر مدهش و مدهن مصیبت جدیده دلها را مکرر نمود می فرمایند محزون مباش مغموم مشو دلگیر مگرد حکمت بالغه در این قضیه مندمج و مندرج است و بعد می فرمایند این عبد مورد چنین مصیبت واقع شد ولکن به هیچ وجه حزن و المی حاصل نگشت زیرا مطمئن بر آن بود که حکمت بالغه اقتضای آن نمود ... الخ .

که منظور مبارک از جمله این عبد مورد چنین مصیبت واقع شد اشاره به صعود حسین افندی فرزند دلبندهشان می باشد که در دوران صباوت وفات نمود .

۲- حسین افندی - نوه حضرت عبدالبهاء

چهارمین فرزند ضیائیه خانم و میرزا هادی افنان حسین افندی نام داشت که تا اوائل دوران جوانی مجری اوامر حضرت ولی امر الله بودند. ولی بعد ها به علت تمرد طرد گردید و حضرت ولی امر الله بسیار با او مامشات نمودند حتی تلگراف طرد او را تا مدتها به محافل ملی مخابره فرمودند و از آخر و عاقبت او اطلاعی در دست نیست.

۳- حسین افندی - اقبال

ایشان فرزند محمد مصطفی بغدادی که از حواریون حضرت بهاء الله است می باشند و نوه شیخ محمد بغدادی از قدمای امر در دوران اولیه ظهور حضرت اعلی هستند شرح حال او که از مریدان و طرفداران طاهره قره العین بود در کتاب ظهور الحق جلد ۳ مسطور است جناب حسین افندی ضمنا برادر علی افندی اقبال و دکتر ضیاء مبسوط که از رجال مشهور امرند می باشد . حسین افندی سالها در بیروت ساکن بود و بعد ها ساکن مصر شد و واسطه ارسال و الواح مبارکه بود . ایشان همان نفس مبارکی هستند که باتفاق جناب طراز الله سمندری ایادی امر الله هنگامیکه حضرت بهاء الله محل ارتفاع مقام اعلی را به حضرت عبدالبهاء نشان داده و امر به ساختمان آن در وسط سرو های کاشته شده بود در محضر مبارک حضور داشته و این جریان تاریخی را به امر حضرت ولی امر الله در نامه ای مرقوم داشته که در دارالآثار محفوظ است شرح این جریان در کتاب عهد اعلی جناب افنان مذکور است .

برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به منابع زیر مراجعه

شود

کتاب باب صفحات ۳۵۴-۶۸۶

حواریون حضرت بهاء الله ص ۱۴۱

تذکره الوفا ص ۲۰۲

مشاهیر امر دوران حضرت بهاء الله ص ۲۷۰

تاریخ نبیل صفحات ۲۶۳-۲۶۵

کتاب طاهره ص ۵۲

مجله عندلیب شماره ۱۲ ص ۶۸

محبوب عالم ص ۲۴۷

ظهور الحق جلد ۸ بخش ۲ ص ۱۱۴۲

ظهور الحق جلد ۳ ص ۲۶۰

تذکره شعراى قرن اول بهائى جلد ۳

طراز الهی جلد اول ص ۱۰۰

۴- حسین افندی - مامور دولت عثمانی

یکی دیگر از کسانی که به نام حسین افندی نامیده شده صاحب منصب و فرمانده دولت عثمانی است که در هنگام تبعید حضرت بهاءالله و همراهان از ادرنه فرمانده عده ای سرباز بود و ماموریت داشت تا در التزام رکاب مبارک هیکل مبارک با اهل حرم و عاتله مبارک را در تاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۸۵ همراهی و اسکورت نماید. لوح رئیس در همین سفر در کاشانیه یکی از منازل بین راه خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی نازل گردید به این موضوع در کتاب گنج شایگان صفحه ۱۱۱ ضمن معرفی لوح رئیس اشاره شده است.

۱- گل مولی - درویش صدقعلی

گل مولی اصطلاحی است خطاب به درویش از راه اعزاز و احترام به جای ذکر نام خصوصی درویش اصطلاح گل مولی را به کار میبردند لوح گل مولی که بظن قوی باعزاز درویش صدقه‌امی نازل شده از آثار نازله در می باشد. این لوح مبارک که با این کلمات عالیات شروع می شود (گل مولی چه بسیار از درویش که در صحراهای شوق به یاد مولی سیاح شدند و در بحور اشتیاق سبح گشتند ...) خطاب به درویش صدقعلی یکی از مومنین جمال قدم است که در سلک عرفا سالک بوده و شرح حالش را حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا بیان فرموده اند .

می فرمایند (و از جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین آقا صدق علی درویش و آزاده از بیگانه و خویش بود در سلک عرفا بود و از جمله او با ایامی در کسوت فقر بسر میبرد و از ساغر طریقت باده سلوک می آشامید)

وی در اواخر عمر نابینا گردید ولی تا نفس اخیر بر ایمان و ایقان خود پا برجا و بالاخره بعد از سنین طولانی دار فانی را وداع گفت شرح حالش را که حاکی از شور و حالش است با قلم شیدای حضرت عبدالبهاء خواندندش حلاوتی دیگر دارد در تذکره الوفا صفحه ۶۳ با این درویش شوریده حال بیشتر آشنا می شویم .

جناب امیر فرهنگ ایمانی

در کتاب نفیس و خواندنی عنقای بقا درباره او می نویسد

نفس نفیس دیگری از درویش که به جمال مبارک مومن گردید و شیفته و شیدانی حضرت بهاءالله بود "درویش صدق علی" است که لوح "گل مولی" از جمال مبارک به افتخار او نازل گردیده است. وی از اهالی قزوین بود. و وقتی ندای امر به گوشش رسید راهی بغداد شد و در جرگه اصحاب درآمد و در تمام دوره سرگونی همه جا به همراه جمال مبین بود وی در سال ۱۲۹۹ هجری برابر ۱۸۸۰-۸۱ میلادی برگزشت و در عکا به خاک سپرده شد. حضرت عبدالبهاء شرحی درباره درویش صدق علی می فرمایند که خلاصه آن اینست :

این درویش از بیگانه و خویش آزاد بود و در سلک عرفا درآمد. طبع شعری داشت در نهایت سلاست و قصاندی در محامد مظلوم آفاق، جمال مبارک میسرود. قصیده ای در حبس قشله سروده است که شاه بیت آن قصیده اینست :

"هر تار ز گیسویت صد دل به کمند آرد"

دل بر سر دل ریزد چون زلف بر افشانی"

این درویش در بغداد بود که جمال مبارک را زیارت کرد و مفتون حضرتش گردید و در عزیمت جمال مبارک از دارالسلام

(بغداد) در رکاب مبارک پیاده راه پیمود و شبها به تیمار اسب ها می پرداخت. در بین راه قصائدی میسرود و در نهایت شوق غزل خوانی می کرد و سبب سرور احباب بود تا به سجن عکا در آمد.

در قشله بود که شبی از قلم اعلی به نام او تخصیص یافت که هر سال درویشان در آن شب انجمنی بیاریند و گلزار و گلشنی مهیا کنند و به ذکر حق مشغول گردند. بعد حقیقت درویشان از فم جمال مبارک بیان گردید که ضمن گفتار حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا بدان اشاره شد و در "لوح گل مولی" که در صفحات قبل بدان اشاره شده است جمال مبارک شرحی درباره درویش بیان می دارند که به لقای مولی در ایام او فانز نگشتند و از عرفان او محجوب ماندند ولی درویش صدق علی فانز شد و خادم آستان گردید و لوح مذکور به افتخار اوست.

این لوح مبارک در مانده آسمانی جلد ۴ صفحه ۲۱۸ مندرج

است.

و در خوشه هانی از خرمن ادب و هنر شماره ۲ صفحه ۳۸

نیز بدان اشاره رفته است.

۲ گل مولی - ملاحسین اردستانی

دیگر از کسانی که به لقب گل مولی ملقب گشته اند ملاحسین اردستانی است. دکتر محمد حسینی در کتاب تاریخ قم صفحه ۱۰۶ می نویسد جناب آقا یدالله نداف نوشته است که جمال ابهی به ملاحسین اردستانی لقب درویش گل مولی داده اند .. ملاحسین اردستانی که از قاصدان جمال اقدس ابهی و از ملازمان حضور بود هنگامیکه بی خبری از مسافرت سه خواهرزاده خود حسین ، رضا و عباس که به علت بروز تضییقات و انیت و آزاد معاندین تاب اقامت در اردستان را نیاورده بودند خواهر خود را تشویق نمود که عریضه ای به حضور مبارک تقدیم نموده و تقاضا نماید تا اراده حضرتش بر پیدا شدن جگر گوشگانش تعلق گیرد این عریضه توسط ملاحسین اردستانی به حضور مبارک تقدیم شد و حضرتش دو نفر از ملتزمین رکاب یکی از همین ملاحسین و دیگری شیخ سلمان پیک رحمن را مامور یافتن آن ها نمود و شیخ سلمان بنحوی معجزه آسا که در تاریخ قم صفحه ۶۰ مسطور است موفق به شناسایی و یافتن آنها گردید، در آثار امری این برادران به نام برادران نداف مشهورند و عباس یکی از آنها مفقود الاثر شده در زمره شهدا محسوب است در صفحه ۱۷۷ کتاب تاریخ قم مرقوم شده که هنگام ذکر نام ملاحسین اردستانی (دائی برادران نداف) بیان شده که جمال ابهی او را

درویش گل مولی نامیده اند و در هنگام اقامت آن حضرت در ادرنه
نامبرده قاصد هیکل مبارک بود